



همگوینی‌ها و ناهمگوینی‌های زبان‌های پشتو و فارسی دری
لهجه‌های امروز فارسی دری
درباره‌ی املاء و دستور زبان پاخته‌ی (ترجمه)
تاریخ زبان عربی
تاریخ زبان عربی (ترجمه)

پیج رسالہ

دربان شناسی

دکتر محیی الدین مهدی



همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبان‌های پشتو و فارسی دری
لهجه‌های امروز فارسی دری
درباره‌ی املا و دستور زبان باختنی (ترجمه)
تاریخ زبان عربی
تاریخ زبان عربی (ترجمه)

پنج رساله

دکتر محیی الدین مهدی

طرح جلد و برگ آرایی: ابراهیم خاوری

زمان چاپ: تابستان ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

فهرست مطالب

یک

همگویی ها و ناهمگویی های زبانهای پشتو و فارسی دری

- I. در مورد منشا و خاستگاههای هر دو زبان
- II. همانندی های آوایی
- III. همسانی ها و نا همسانی های دستور دو زبان
- IV. دستگاه واژگان هر دو زبان
- V. خط

منابع و مأخذ

دو

لهجه های امروزی فارسی دری

(دری - فارسی - تاجیکی)

- I. تحول واجها
- II. تحولات صرفی
- III. تحولات نحوی

سه

درباره‌ی املا و دستور زبان باختری

یاد آوری

دیباچه

- I. املا
- II. صرف و نحو (قسمت اول)
- III. صرف و نحو (قسمت دوم)

چهار

تاریخ زبان عربی

درباره زبان های سامی	I.
قلمرو زبانهای سامی	II.
وجوه تمایز زبان عربی	III.
قلمرو عربی خالص	IV.
زبان عربی در بیرون از قلمرو اعراب	V.
تاریخ خط عربی	VI.

سرچشمه ها

پنج

تاریخ زبان عبری

تاریخ	I.
منشای زبان عبری	II.
مثنا و تلمود	III.
عبری قرون وسطا	IV.
عبری جدید	V.
عبری اسرائیلی جدید	VI.
لهجه های منطقی	VII.
زبان آرامی یهودی	VIII.
سایر زبانهای یهودی	IX.
آواشناسی زبان عبری اسرائیلی جدید	X.
نظام نوشتاری	XI.

پنج رسالہ ۷/

یک

همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

I. در مورد منشا و خاستگاههای هر دو زبان

۱.۱) در مورد منشای هر دو زبان، تا حال حکم نهایی صادر نه شده است. در حالیکه خاستگاه زبان پشتو، جغرافیای افغانستان تاریخی، یعنی کوههای سلیمان و وادی های اطراف آن است؛ در مورد خاستگاه زبان فارسی دری، گفتگومیان دانشمندان - کماکان - ادامه دارد.

۱.۲) کهن ترین مأخذی که در مورد منشای زبان پشتو سخن گفته، کتاب «مخزن افغانی» است که توسط خواجه نعمت الله هروی - در حوالی سال ۱۰۲۰ق- نوشته شده است. خواجه نعمت الله که واقعه نگار دربار جهانگیر بود، پشتوانها را قبیله‌ی سامی خوانده و از احفاد بنی اسرائیل دانسته است [دوست ۱۳۵۴، ۲۸].

قول هروی را افضل خان ختک در تاریخ مرصع، حافظ رحمت خان در خلاصه الانساب، مولف کتاب خورشید جهان، قاضی عطاالله در کتاب «د پشتو تاریخ»، سیر ویلیام جونز، راورتی و بعضی مورخین دیگر غربی نیز ذکر کرده اند. مولف رساله‌ی اردو، به نام «ایک شهر کی کھانی» نیز قول هروی را به تفصیل نقل کرده است.

دوست محمد دوست بدون اشاره به مأخذ معینی، می‌گوید که نظریه‌ی دیگر در مورد قوم پشتوان، از فرزندان حضرت ابراهیم دانستن آنهاست که بازهم زبان پشتو را در خانواده‌ی زبانهای سامی جا می‌دهد [دوست ۱۳۵۴، ۲۸]. او همینطور تذکر می‌دهد که برخی از صاحب نظران غربی، پشتوانها را به البانیایی‌ها و گرجستانی‌ها نسبت می‌دهند [همان صفحه]. به قول دوست، سامی شمردن پشتوان‌ها، بالاتر از افسانه، ارزشی ندارد. با اینحال، برخی از محافل یا به دلایل سیاسی، و یا به دلایل دیگر، دست از این ادعا برنمی‌دارند؛ چنانکه بعضی محافل کشور اسرائیل، به طور مشخص انگشت اتهام را به سوی قبایل اپریدی و یوسفزی نشانه گرفته و مراجعتی را مکلف به تحقیق در این امر ساخته‌اند.

۱۰ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

البته در این مورد بnde با فاضل دانشمند جناب دوست محمد دوست هم نظر هستم؛ ولی باید گفت که معضله‌ی منشای زبان پشتو به اینجا ختم نمی‌شود؛ هرچند این بحث لاقل در حوزه‌ی زبان پشتو- عاری از اهمیت است، و اینک کمتر کسی در این حقیقت شک می‌کند که زبان پشتو، یک زبان هندو اروپایی است؛ ولی در مورد جایگاه زبان پشتو در خانواده‌ی زبانهای هندو اروپایی، هنوز میان محققین بحث وجود دارد.

مطالعه‌ی علمی زبان پشتو، ابتدا توسط کلابورت (claprt) در سال ۱۸۲۸ م منتشر گردید. او و پس از او الفنستان، پشتو را زبان ایرانی خواندند. اما پس از او ترومپ و دسته‌ای از دانشمندان، پشتو را یکی از زبانهای مستقل میان شعبه‌ی ایرانی و هندی می‌دانستند؛ یعنی آنرا نیمه هندی، نیمه ایرانی می‌خواندند.

این در حالیست که ترومپ بعداً آنرا از شعبه‌ی هندی زبانهای هند و ایرانی دانسته بود. ارنست ترومپ (Ernest Trumpp) در کتابی زیر عنوان «دستور زبان پشتو یا زبان افغانها» Grammar of the Paštō (or) language of the Afghans پشتو یک زبان هندی است که از سنسکریت منشعب گردیده است [ترومپ ۱۸۷۳].

نظریات ترومپ دانشمندانی چون شپیگل (Spiegel) و هورنلی (Hornle) را به سوی خود جذب نمود؛ در عین حال کسانی چون مولیر (Müller) را که سرخختانه از منشای آریانی بودن پشتو طرفداری می‌کرد، متزلزل ساخت.

گویا اولین گام استوار در جهت اثبات منشای ایرانی زبان پشتو توسط دکتر هنری (Hanry ۱۸۸۲م) برداشته شد. او فرضیه‌های ترومپ و مولیر را تلفیق داده، اعلام کرد که منشای پشتو آریانی است، اما اقتباسهای صرفی و نحوی- هم از زبانهای دوره‌ی میانه‌ی هندی، و هم از دوره‌ی

جدید- در آن دیده می شود [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹]. در واقع هنری فرضیه‌ی نیمه آریانی- نیمه هندی بودن زبان پشتو را قوت بخشد.

دارمستر در مقاله‌ی سال ۱۸۸۷ خویش، پشتو را شعبه‌ی جداگانه میان هندی و ایرانی خوانده و به زبانهای هندی چون سنسکریت و پراکریت نزدیکتر می دانست. گویا این نوع نگرش، عقیده‌ی اکثریت دانشمندان آن زمان بوده است [دارمستر ۱۳۵۶، ۲۰۷]. دارمستر دیری به این عقیده نه پایید، او با مطالعات بیشتر در موضوع، نظریات ترومپ را بی اعتبار خواند. دلایل ترومپ برای هندی بودن منشای پشتو اینها بودند:

۱- عدم موجودیت واج /ف/ در پشتو، و اینکه به جای /ف+r/، /پ+r/ می آید؛ در حالیکه در زبانهای ایرانی /پ+r/ قدیم به /ف+r/ تبدیل شده است.

۲- پشتو مانند هندی دارای حروف مغزی (cerebral) است؛ در حالیکه زبانهای ایرانی فاقد این واجها می باشند.

۳- پشتو مانند هندی اسامی و صفت‌ها را به مذکور و مونث تقسیم می نماید، چنانکه واج واپسین کلمه هنگام تعریف، در مذکر /ā/ و در مونث /i/ می آید. علاوه‌تاً در پشتو مانند زبانهای هندی، حالت مستقیم و حالت جر وجود دارد.

۴- پشتو و زبان هندی در تصریف فعل نیز شباخت دارند؛ در هر دو زبان معیار گردان فعل، پاسیف یا انفعالی می باشد: در هردو زبان بجای اینکه گفته شود من نامه را نوشتم، گفته می شود که نامه توسط من نوشته شد.

۵- صفت فعلی مشتق مختوم به *alai*، مانند صفت فعلی مشتق مختوم به *ta* - هندی می باشد.

۶- به قول مارکوارت، کلمه‌ی *paxtō* از *parsuwā* سنسکریت، و *pasuwāna-* از *paxtūn* نام قبیله‌ی

۱۲ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

جنگجوی در شمال غربی) مانحوز است. اما برخی از محققان پشتو را مانحوز از «پشت - پکهت» می‌دانند که نام قبیله‌ای بوده که درویداها از آن نام برده شده است [رشتین ۱۳۷۰، ۱].

گفته می‌شود که واژه‌ی پشتو (paštō) بر گرفته از واژه‌ی اوستایی (پشت)، برابر واژه‌ی سنسکریت prṣṭā (به معنای پشته، بلندی) است. پس پشتو منسوب به «پشت» و به معنای «پشته‌ای یا کوه نشین» است [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹]. اما این قول بهروزیان که «واژه‌ی پتهان که در هند رواج دارد، شکل قدیمی‌تر واژه‌ی پشتو است» [ص ۲۰۹] با قول فرشته اختلاف دارد: «اما آنکه هندیان آن طایفه [افغانان] را پتان می‌گویند وجه تسمیه معلوم نیست، الا به خاطر می‌رسد که در عهد سلاطین اسلام دفعه‌ی اول که به هند آمدند چون در بلده‌ی پتهان ساکن شدند اهل هند ایشان را پتان خوانند والعلم عند الله» [فرشته ۱۲۸۱، ۱۷].

تفسیر کوه نشین بودن معنای پشتو، همگویی با چنین تفسیری از کلمه‌ی «افغان» دارد: کوف > کوه > هوف، هوفگان به قیاس دهگان (دهنشین) به معنای کوه نشین. مرحوم استاد سرور همایون واژه‌ی افغان را مرکب از «آ» نافیه و بغان جمع بغ (به معنای خدا) می‌داند که در مجموع به کسانی در شرق ایران اطلاق می‌شود که به «بغ» اعتقاد ندارند [اظهارات شفاهی استاد همایون به نویسنده]. فرشته فقه‌اللغه‌ی عامیانه‌ای را روایت می‌کند [فرشته ۱۲۸۱، ص ۱۷].

دارمستر به هر یک از دلایل فوق جواب می‌دهد:

۱.۳) در زبان پشتو واج /و/ جانشین واج کهن ایرانی /ف/ شده است. در مراحل ابتدایی جدا شدن پشتو از اصل هند و ایرانی کهن، واج /ف/ وجود داشته؛ در حال حاضر گروه صامتی /پ+ر/(بجای /ف+ر/) فقط در کلمات دخیل و مانحوز از زبانهای دیگر موجود است.

۱.۴) کلمات دارای واجهای مغزی، از زبانهای هندی وارد پشتو شده اند. به دلیل قرب جوار پشتو با زبانهای هندی، طی سالیان و قرون متعددی، از عهدویدا، سنسکریت و پراکریت، تا دوره های میانه و جدید، کلماتی با همان تلفظ هندی شان وارد زبان پشتو گردیده است. طوریکه به قول گیورگ مورگنستیرنه «نظام آوایی پشتو، مخصوصاً پشتوی پشاور، تقریباً هندی» شده است [۱۲، ۱۹۲۶ Morgenstriene] به نقل از دوست ۱۳۵۴، ۳۱]. واجهای /خ/ و /خ/ در زبانهای ایرانی- بطور اخص در زبانهای ایرانی شرقی- وجود ندارد. این واجها در زبانهای هندی نیز دیده نمی شوند. گفته می شود که زبان پشتو اینان را از زبانهای دراویدی گرفته است. همینگونه در گویش پشاور بجای /س/ واج/ز/ شنیده می شود؛ همچنان به جای /ر/ واج/ر/.

اما تاثیر زبانهای هندی جدید بالای زبان پشتو، بیش از زبانهای هندی قدیم است؛ دارمستر پشتو را بیشتر متاثر از زبان هندی (هندوستانی) می داند، در حالیکه مورگنستیرنه تاثیرات زبان لهندي (مخصوصاً هندکو) را بیشتر می داند. به طور مثال کلمات ذیل که اکثراً دارای واجهای مغزی (ه، چ، ر، ن) اند، از هندی وارد پشتو شده اند: (پشتو/هندی) هده/ اده، گیده/اگیده، گولی/اگولی، گری/اگهه، چاره/چاره، جوره/ جوره، جنه/ جنه، توکری/ توکری، تول/ آول، نایی/ نایی، پالل/ پالنا، بهیدل/ بهینا، لیگدل/ لگلنا، دار/ دار، اتوار/ اتوار، جگره/ جهگره، چت/ چهت، لیکل/ لیکهنا، چلیدل/ چهلنا. در کلمات مونث، جای یا معلوم هندی (/i/) را، یا ثقیل پشتو (/ay/) می گیرد: کړکی/ کهړکی، گولی/اگولی، توکری/ توکری، گری/اگهه.

همینطور واژه های ذیل از زبان لهندا در پشتو دخیل اند: بنگله/ بنگله، دار/ دار، ادو/ هدو، ویجاره/ او جاره، کوته/ کوته، تاپو/ تاپو، لوت/ لوت، تول/ تول. اما واژه هایی که از زبان مرheti وارد پشتو شده اند: تیره/ تیوره، پومبی/ ارومبه، بې (بې)/ بې، واده/ وادو (ناوی)، والا (پسوند ملکی)/ والا،

۱۴ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

کنگال/گنگال، دیوه/دیوه (چراغ)، بوله (ساده)/بوله، ها(هاغه_اشاره به دور)/ها، بلل/بوله [دوست ۱۳۵۴، ۴۱ و ۴۲].

ظاهراً پسوند ملکی وال یا والا که معادل «دار» فارسی دری است، در متون کهن این زبان نیز، از جمله در تاریخ بیهقی (قرن پنجم) دیده می‌شود: کوت وال [= قلعه دار، بیهقی ۱۳۷۶، ص ۶]؛ و برعکس پسوند دار از زبان فارسی در زبانهای هندی وارد شده: چوکی دار.

رونالدی. امریک زبانهای ختنی و پشتو را متأثر از نظام واجی هندی دانسته، وجود واج‌های برگشته یا مغزی در هر دو زبان را، مأخذ از هندی می‌داند [امریک ۱۳۸۳، ۳۲۷].

۱.۵) دارمستر برای اثبات غیر هندی بودن منشای زبان پشتو، به وجود واج‌های ختمیه‌ی کلمه (thēme) در زبان پشتو اشاره می‌کند که از زبانهای ایرانی باستان باقی مانده و در زبان هندی نیست؛ زبان فارسی دری نیز آنها را از دست داده است. واکهای مذکور صنف اسم را در زبان تعیین می‌کند؛ در زبان پشتو:

دسته های مذکور

معنا	مثال	واج واپسین
کوه	غر	صامت
ستاره	ستوری	(a) + i (مصوت مرکب)
مو	ویشکته	زیر ک (e)
دسته های مونث:		
معنا	مثال	واج ختیمه
راه	لار	صامت
دزدی	غلا	(ā)
دزد (مونث)	غله	فتحه (a)
عروس	ناوی	کسره (e) ، یا مجھول کوتاه (ē)

۱۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

همینطور ساختن مضاف‌الیه در پشتو، خلاف زبان‌های هندی است. حرف «د» در اول ترکیب «اسم + اسم» یا «اسم + صفت»، معادل کسره‌ی اضافه در فارسی دری است: د احمد کتاب، کتاب احمد. اما در هندی و اردو حرف «کا» و در پنجابی حرف «دا» پس از مضاف‌الیه می‌آید: احمد کا کتاب، یا احمد دا گهورا (اسپ احمد).

«کا» و «دا» هر دو پسوند صفتی شمرده می‌شوند. اگر بخواهیم بگوییم «به اسپ احمد»: «احمد کے گھوڑی کو» می‌گوییم، پس دیده می‌شود حرف «کا» صرف می‌شود: باپ کی گھوڑی، کا، کے، کی یا دا، دی، د، در حالیکه «د» صرف نمی‌شود.

گفته می‌توانیم که از این لحاظ پشتو به زبان بلخی نزدیک است؛ چه در این زبان نیز حرف اضافه‌ی «ا» (e) در اول کلمه می‌آید: اوستایی نیز چنین بوده است *xšāyəiyahyā aspa* (- شاه اسپ) [دارمستر ۱۳۵۶، ۱۱۱].

نکته‌ی اخیر اینست که زبان پشتو از میان حالات هشتگانه‌ی اسم که در ایرانی کهن وجود داشت، دو حالت مستقیم و جر- را حفظ کرده است. در حالیکه در فارسی دری، برای هر اسمی فقط یک حالت است:

مذکور

صف اسم	مفرد	جمع مفعول صریح	جمع مفعول (غیرصریح)	جمع مفعول غیر صریح و جر
مختوم به صامت	غر	غره	غره	غرو
مختوم به - +ی	لیندی (کمان)	لیندی	لیندی	لیندیو- لیندو

مونت

صنف اسم	مفرد	جمع مفعول غیر صريح	مفرد مفعول صريح	جمع مفعول غیر صريح و جر
مختوم به صامت	جن (دختر)	جنی	جنی	جنی
مختوم به «+ی»	شپه	شپی	شپی	شپی

اما نکته‌ی اصلی اینجاست که ادات مورد استفاده در دو حالت اسم در زبان پشتو، غیر از ادات و جزوهایی اند که در زبانهای هندی بکار می‌روند. در زبانهای هندی این ادات کلمه یا هجا اند: سی، مین، پر، تک، نی، که به ترتیب به معناهای از، در، بر، تا و توسط به کار می‌روند: شهرسی، شهرمین، شهرپر، شهرتک، شهرنی.

۱.۶) گویا شباخت گردان فعل بر معیار انفعالي، توجه طرفداران منشای آریانی زبان پشتو -چون هنری و مولیر- را نیز به خود جلب کرد. دارمستر معتقد است که این شباخت در زبان پهلوی نیز به ملاحظه می‌رسد که از آن به زبان فارسی دری رسیده، ولی بر اثر تحول آنرا کنار گذاشته. در هر دو دسته زبانها (هندی و ایرانی) تبدیل از حالت انفعالي به حالت فعل، امر متأخر است [دارمستر ۱۳۵۶، ۲۱۰-۲۰۹]. به عباره‌ی دیگر، این نکته وجه اشتراک زبانهای هندی و ایرانی است، و نباید از آن نتیجه گرفت که زبان پشتو عضو خانواده‌ی زبانهای هندی می‌باشد. تبدیل از حالت انفعالي به حالت فعل در بیان ماضی پشتو، در مقایسه با فارسی دری، از زبانهای ایرانی کهن، کاملاً قانونمند است [ص ۱۳۷].

۱.۷) و اماشباخت صفت فعلی مشتق مختوم به *-alai*- در پشتو، با صفت فعلی مشتق مختوم به *-ta*- هندی. در واج شناسی پشتو، حین تحول از دوره‌های کهن به پشتوی جدید، هر جایی که صامت *-i*- میان دو مصوت واقع

۱۸ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

شده، منظماً به -L- تبدیل شده است؛ در حالیکه در زبان هندی این تبدیل گاه گاهی به وقوع پیوسته. مثلاً کلمه‌ی *gata* در هند و ایرانی قدیم، در پراکریت «*gali*»، و در پشتو *γali* [γā] شده است.

تصریف فعل در پشتو - چه از روی شناسه‌های هر صیغه، و چه از نظر ساختمان - تماماً بر مبنای قوانین تصریف فعل در زبان‌های ایرانی است. حتا برای افعال کمکی که از ریشه‌ی *ha*- یا *šu*- (بودن و شدن) آمده‌اند. در هندی جای اینها را «هو» و «تها» گرفته است. استعمال پیشاوندهای فعلی در زبان پشتو، موافق به زبانهای ایرانی است، زیرا در زبانهای هندی موردنی ندارد. در پشتو مستقبل را از بن حال با پیشوند «به» (ba-) می‌سازند:

به و کطم. چنانکه در فارسی دری نیز: *be* + بن حال = بکنم. (و در بعضی نسخه‌های دستنویس کهن فارسی دری، همین پیشوند با فتحه آمده است: بَزَنْم).

این درحالیست که در زبانهای هندی، صیغه‌ی مستقبل با پسوندی ساخته می‌شود که بن یا ریشه‌ی فعلی دارد: کرونگا. این پسوند مانند صفت، مذکر، مونث و جمع دارد و گردان می‌شود [دارمستر ۱۳۵۶، ۲۱۰].

در زبانهای پشتو و فارسی دری، از منه‌ی مشتقه، دو ریشه دارد: مضارع و صفت مشتقه‌ی فعلی. همینطور پساوندها و فعل‌های کمکی شبیه هم‌اند. اما در هندی از منه‌ی مشتقه سه پایه یا ریشه دارد: زمان حال، صفت مشتقه‌ی حال جاری، و صفت مشتقه‌ی ماضی. در هندی پیشوند استفاده نمی‌شود، بجای پیشوند از فعل‌های کمکی استفاده می‌کنند؛ مونث چیزی که در پشتو وجود ندارد.

دارمستر ضمن اثبات اصل آریانی بودن زبان پشتو ادعا کرد که زبان پشتو باید از زبان اوستا یا زبانی نزدیک به آن جدا شده باشد [بهروزیان ۱۶].

۱.۸) تا اینجا در پی اثبات منشای غیر هندی زبان پشتو بودیم؛ امادر این مسئله که پشتو به کدام یک از شاخه های زبان ایرانی تعلق دارد، جای بحث باقی است. البته در حال حاضر در ایرانی شرقی بودن زبان پشتو، شکی وجود ندارد.

پرودز ا. شروو – دانشمند زبان شناس امریکایی - نویسنده‌ی مقاله‌ی «پشتو» در مجموعه‌ی «راهنمای زبانهای ایرانی» می‌گوید: «مانمی دانیم پشتون‌ها از چه زمانی در محل کنونی خویش ساکن شدند.» [شروو ۱۳۸۳، ۶۳۲]. البته منظور شروو از «محل کنونی» جغرافیای بشری وسیعی نیست که پشتون‌ها در حال حاضر در آن سکونت دارند؛ چه، تاریخ جایگاهی آنان هم در هند، و هم در خراسان و سیستان روش است [ریسنر ۱۳۷۹، ۸۵-۱۳۱]. مقصد شروو سکونت پشتون‌ها در «افغانستان تاریخی» است که حدود کوههای سلیمان و دره‌های اطراف آن را در بر می‌گیرد. تولستوف زمان این جایگاهی را حوالی نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم قبل از میلاد دانسته است [تولستوف، به نقل از تاریخ تحلیلی افغانستان، ۶۲]. بعضی از دانشمندان مبدای مهاجرت پشتونها به افغانستان تاریخی را، ارتفاعات پامیر، از مسیر کنر و سفید کوه دانسته‌اند [دیاکونوف، ص ۵۷، به نقل از زندگی و مهاجرت آریائیان، ۱۱۵]. شروو در حالیکه با قاطعیت می‌گوید «پشتو بازمانده‌ی هیچ یک از زبانهای شناخته شده‌ی ایرانی نیست» [شروو ۱۳۸۳، ۶۳۳]، همگویی‌های آن را با چندین زبان ایرانی شرقی - از جمله مونجی - یدغه و پراچی - ارموری تأیید می‌کند.

سیمز ویلیامز نیز نظر شروو را تأیید می‌کند: «زبان‌های معتبر نمایانگر کل زبان‌های این گروه [ایرانی میانه‌ی شرقی] نیستند، چرا که

۲۰ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

هیچ اثری از نیای بسیاری از زبانهای مهم ایرانی نو شرقی، نظری پشتو یا گروه پامیر، در دست نداریم.» [سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱]. او در عین حال تأکید می‌کند که «در حقیقت با وجود ارتباط کاملاً تنگاتنگ میان سرمته و آسی، و به ویژه میان سعدی و یغنای، می‌توان این واقعیت را گفت که هیچ یک از زبانهای معتبر ایرانی میانه‌ی شرقی، نیای مستقیمی ندارد.» [سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱].

شرو و در جای دیگر مقاله‌ی خویش می‌نویسد: «به اعتقاد من نظام مصوت‌ها در مرحله‌ی باستانی زبان پشتو شبیه نظام مصوت‌های فارسی باستان بوده است و این نکته پایه ای استوار برای درک تحول تاریخی این زبان است» [شرو و ۱۳۸۳، ۶۵۲]. اما این نکته فقط به شباهتهای صوتی میان زبانهای مذکور اشاره دارد؛ به هیچ وجه توالی تاریخی زبانهای فارسی باستان و پشتو را نشان نمی‌دهد. این در حالیست که مرحوم علامه عبدالحی حبیبی، با دست آویز سه جمله در یکی از کتبهای شاهنشاهان هخامنشی، حضور وجود زبان پشتو به هیأت فعلی آن را، در قرن پنجم قبل از میلاد استنباط می‌کرد [حبیبی ۱۳۵۴، مقدمه‌ی جلد دوم تاریخ ادبیات پشتو، به نقل از رشتین ۱۳۷۰، ۴]. پیش از این از همگویی زبان مونجی و پشتو یاد کردیم؛ از باب مثال ابدال *war* (در)؛ مونجی *Ləvar*، پشتو *dwa* (دو). از روی این قرینه، دادخدا این احتمال را منتفی نمی‌داند که میتوان منشای مشترکی را برای زیرگروه شغنى- روشنانی (بایز غلامی و ونجی)، اشکاشمی- زیباکی- سنگلیچی، و از جمله مونجی، بازسازی کرد [دادخدا ۱۹۷۵، ۱۷؛ به نقل از جان پین ۱۳۸۳، ۶۹۰].

گریونبرگ- استبلین کامن‌سکی، و بار دیگر گریونبرگ به تنها یی، از یک اتحادیه‌ی زبانی پهناور سخن می‌گویند که منطقه‌ی پامیر- هندوکش، و حتا فراتر از آنرا دربر می‌گیرد: نخست «محدوده‌ی بدخشان

شرقی» که زبانهای پامیری به شمول مونجی را احتوا می کند؛ دوم «محدوده‌ی کافری» که قلمرو رواج زبان نورستانی را دربر می گیرد؛ سوم «محدوده‌ی دردی» که قلمرو رواج زبانهای دردی را شامل می شود. ادلمان این اتحادیه را «آسیایی مرکزی» یا «هیمالایی» نامگذاری می کند. او زبانهای ایرانی چون پشتو، بلوچی، پراچی و ارموری؛ زبانهای هند و آریایی چون دومکی، گویشهای پاهاری غربی، پنجابی، لهندا، سندی؛ و چند زبان چینی – تبتی؛ زبان دراویدی تبار براهوی؛ و زبان منفرد بروشسکی را نیز شامل این اتحادیه می سازد.

وجوه اشتراک واژگانی و ساختاری زبانهای ارموری و پراچی، مورگنشتیرنه را برآن داشت تا فرضیه‌ی «زبانهای ایرانی جنوب شرقی» را مطرح کند. شارل م. کیفر به این عقیده است که «می توان احتمال داد تفکیک زبانهای ایرانی و هند و آریایی از یکدیگر در همین محل صورت گرفته است» [کیفر ۱۳۸۳، ۷۳۳]. بر مبنای این گفته، کیفر جدول زیر را که بیانگر چشم‌انداز زبان شناختی افغانستان شرقی از منظر تاریخی است پیشنهاد می کند.

پیش از ۲۰۰۰-۲۵۰۰	میلاد	نفوذ زبان هند و ایرانی	پیش از ۱۵۰۰-۱۸۰۰	میلاد
؟	؟	براهویی آغازین	؟	؟
آغازین	پامیری آغازین	پراچی آغازین	ارموری آغازین	دردی آغازین

۲۲ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

؟	پامیری میانه	پراچی میانه	ارموری میانه	دردی میانه	نورستانی میانه	۳۰۰ میلادی-۶۰۰ قم
ورود زبانهای فارسی و پشتو						دوره‌ی نو
زبانهای از بین رفته	زبانهای پامیری	پراچی	ارموری	دردی	نورستانی (پشه‌ای)	
ورود زبانهای بلوچی (۱۴-۱۵م)، ازبکی (قرن ۱۶م)، ترکمنی (۱۹-۲۰م)، گسترش پشتو و فارسی						

این جدول فقط ناحیه‌ی جنوب شرقی افغانستان کنونی و نواحی آنطرف مرز با پاکستان را دربر می‌گیرد؛ زیرا پیش از این از قول سیمزویلیامز گفتیم که از دوره‌ی پیش از عصر حاضر هیچ زبان ایرانی جنوب شرقی را نمی‌شناسیم [سیمزویلیامز ۱۳۸۲، ۲۶۱].

با اینحال، از بازگویی گفته‌های بعضی از دانشمندان ناگزیریم. دوست محمد دوست در کتاب «د افغانستان ژبی او توکمونه» گفته‌های سیاحان چینی، مورخین و جغرافی دانان یونانی و رومی را که مطلقاً در مورد زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی (سکایی، سغدی، خوارزمی و بلخی) است، شامل حال زبان پشتو می‌داند. بحث گسترش امروزی حرفی، و بحث سوابق زبان حرف دیگری است. چنانکه مشاهده کردیم، براهویی کهنترین زبان حوزه‌ی جنوب شرقی افغانستان است؛ اما گویشوران آن در محدوده‌ی کوچکی پراکنده‌اند. به عقیده‌ی من پشتوها جزو اولین دسته آریایی‌هایی بوده‌اند که در نواحی شرقی ایران زمین جابجا شدند. از این لحاظ، زبان آنان که تا قرنهای دهم و یازدهم میلادی دست نخورده بود، از کهنترین زبانهای ایرانی شرقی به شمار می‌رود. شامل ساختن زبان پشتو در صنف زبانهای ایرانی نو، به دلیل نبود اسناد کتبی از دوره‌ی میانه و باستانی

این زبان است، در غیر آن هیچ انسان آگاه به قانون تحول زبان، وجود باستانی و پیوند آن با ریشه‌ی زبان ایرانی اولی، هند و ایرانی و بالاخره هند و اروپایی را منکر شده نمی‌تواند.

باری، آقای دوست پس از نقل گفته‌های سیان تسزان و سیان خانشو در مورد زبان مردمان فرغانه تا پارتیا و ذکراین نکته «که با وجود تفاوت‌های گویشی، آنها زبان یکدیگر را می‌فهمند»؛ این سوال را مطرح می‌کند: زبان این مردم چگونه بود؟ بعد جواب می‌دهد که «در میان هزاره‌های قبل المیلاد در اراضی غرب رود سند، مردمان باختری[?] در قلمرو تاریخی افغانستان معاصر (باختریا، اراخوزیا، در نگیانا و گیدروسیا) زندگی می‌کردند. از دوره‌ی اخیر زبان آنها کتبه‌ی سرخ کوتل – به زبان باختری - باقی مانده است. از زبانهای دیگر این دوره اثری بر جای نمانده؛ اما به گفته‌ی محققین، قبایل پشتون، اورمری، و پراچی بقایای مردمان باختری کهنه می‌باشند.»

اما این گفته‌ها با یافته‌های محققین زبان‌شناس سازگاری ندارد. باختری یا بلخی که کتبه‌ی سرخ کوتل و بیش از یکصدوسی سند دیگر از آن بدست است، همان نسبتی را با زبانهای پشتون، ارموری و پراچی دارد که زبانهای سغدی، سکایی و خوارزمی با آنها دارند. بگذریم از این نکته که مرحوم علامه عبدالحی حبیبی زبان کتبه‌ی سرخ کوتل را، ما در زبان دری خوانده بود. آقای دوست زبان دری را از شعبه‌ی شاخه‌ی غربی زبانهای ایرانی می‌داند (در این رابطه بعداً بحث می‌کنیم) در عین حال ادعا می‌کند که از روایت هرودت معلوم می‌شود که پشتون زبان مشترک چند نژاد باختری بود نه زبان یک قوم. او می‌افزاید: «از روی تحلیل زبانهای باختری، خوانشی که از کتبه‌ی مذکور ارائه شده است، نشان می‌دهد که زبان کتبه‌ی از سایر زبانهای باختری دور بوده و تنها با زبان پشتون قرابت

۲۴ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

دارد؛ حالا می‌توان زبان باختری را ما در زبان پشتو و کتبیه‌ی سرخ کوتل را اولین کتبیه‌ی موثق زبان پشتو دانست.» [دوست ۱۳۵۴، ۳۸].

امروزه واژه‌ی «زبانهای باختری» مفهوم نیست. زبان باختری یا زبان بلخی که کتبیه‌ی سرخ کوتل اولین نمونه‌ی بدست آمده‌ی مفصل آن بود، یکی از شش زبان ایرانی میانه، و یکی از چهار زبان ایرانی میانه‌ی شرقی است که از آنها سند و نوشته بر جای مانده است [رویدیگر اشمت ۱۳۸۳، ۱۶۷، سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱]. گمان می‌رود که گویش‌های باقی مانده‌ی زبان بلخی در کوهپایه‌های شمال افغانستان تا مرزهای غور و هرات، تا اوایل عصر اسلامی، گویشورانی داشت. اما اکنون جای آنرا گویش‌های محلی فارسی دری (عمدتاً هزاره‌گی) گرفته است [مهدی ۲۰۱۰، ۴۶].

جالب است که آقای دوست ادعا می‌کند که: «پشتو یوه باختری ژبه‌ده نه ایرانی او نه هندی او په دغه صورت به دغو آریایی ژبو کشکی دری خانگو پتنیک (باختری)، پرسیک (ایرانی) او هندیک (هندی) تثیت وشو.» [۱۳۵۴، ص ۴۰]. وی با طرح چنین نظریاتی، از ارزش علمی کتاب خود کاسته، و آنرا در حد یک نوشته‌ی سیاسی نا مستند پائین آورده است. در پایان این بحث از ذکر نظر یک دانشمند بزرگ پشتو شناس یعنی مور گنستیرن نارویژی ناگزیریم. مور گنستیرن در پژوهش دقیق و جامع خویش به درستی جایگاه و خاستگاه پشتو را خاطر نشان می‌کند.

وی پشتو را یکی از زبان‌های ایرانی شرقی می‌داند و از روی برخی قراین احتمال می‌دهد که بازمانده‌ی یک گویش سکایی باشد. از نظر وی خاستگاه زبان پشتو احتمالاً بخش شمالی ناحیه‌ی شرق ایران بوده که تعداد زیاد عناصر هندو آریایی را وام گرفته است [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹].

۱.۹) در مورد زبان فارسی دری، ضرورتی به بحث در چند و چون تعلق آن به خانواده‌ی زبانهای ایرانی نیست؛ زیرا این نکته یک امر مسلم و پذیرفته است. اما در این بند به ذکر سه مسئله‌ی دیگر می‌پردازیم.

۱.۹.۱) نام فارسی دری: ظاهراً کهنه‌ترین مأخذی که در آن از دری بحیث زبان ذکر به عمل آمده، قول ابن مقفع (مقتول ۱۴۲ هـق) است. به روایت ابن ندیم و حمزه‌ی اصفهانی او گفته است که زبانهای فارسی پنج تاست: فارسی که زبان اهل فارس است. پهلوی که زبان معان و معابد زرده‌شده است. دری که زبان دربار و شهرهای مداین است و در آن لغت شرق و لغت اهل بلغ غالب است. خوزی که زبان خلوت شاهان است. و سریانی که زبان نسطوریان و زبان علم است.

در این گفته‌ی مختصر، چند نکته قابل توضیح است:

نخست، فارسی اول معادل ایرانی (به معنای وسیع کلمه) است. و منظور از فارسی دوم، همانطوریکه تصریح شده، زبان فارسی متداول در ایالت فارس همان زمان است. دوم اینکه ابن مقفع به تمام گویش‌های شرق ایران، یعنی خراسان و ماوراء النهر و غیره، دری می‌گفته است. زیرا چنانکه اکنون به اثبات رسیده، زبانهای ایرانی میانه‌ی متداول در خراسان، ماوراء النهر و سیستان (یعنی پارتی یا پهلوی اشکانی، بلخی، سغدی، خوارزمی و سکایی جنوبی)، در حوالی قرون سوم و چهارم میلادی جای خود را به یک گویش غیر مکتوب دادند که در سرتاسر قلمرو ساسانی متداول بود و به قول لازار به مجموع این گویشها، دری گفته می‌شد. حين ورود اسلام، این زبان یعنی دری گویش حاکم در شرق ایران شناخته می‌شد. این در حالیست که این گویش، زبان دربار ساسانی و شهرهای حومه‌ی پایتخت (تیسفون) نیز بوده است [لazar، ۱۳۸۳، ۴۳۷]. از این زبان که تا قبل از قرن دوم هجری، اینک آنرا زبان «پیش ادبی» یا «فارسی نومتقدم» می‌خوانند، شواهدی در احادیث پیامبر اسلام نیز بدست آمده که طبعاً مقدم

۲۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشت‌و فارسی‌دری

بر ۶۳۲ میلادی (سال رحلت آن حضرت) می‌باشد [انصاری ۱۳۸۸، ۱۱۶-۱۰۱].

سوم اینکه پهلوی به جای پارتی یا پهلوانیک به کار رفته است. این درحالیست که نخستین محققین اروپایی اسناد مربوط به این زبان را که در سنگ نوشته‌های ساسانی آمده بود، دیلمی، پهلوی کلدانی و بالاخره پارتی [راولینسن، به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۱۹۴] خوانند.

مولیر نخستین محقق اسناد تورفان، پارتی را یک زبان مستقل خواند. آندرئاس نیز همین نام را بر اسناد مربوط گذاشت. تدסקو با وجود ارائه‌ی توصیف معتبر دگرگوئی‌های آوایی فارسی میانه و پارتی، آنرا «گویش شمال غربی» خواند و آنرا ادامه‌ی مادی دانست. گویا تفکیک میان مادی و پارتی از نظر تاریخی، مسئله برانگیز است، چون مارکوارت از یکسو از «زبان‌های مادی پارتی» (پهلوانیک) و از سوی دیگر از «گویشهای مادی-پارتی (پهلویک) سخن می‌گوید [مارکوارت ۱۹۲۷.۱۰۴]؛ به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۱۹۵]. هر تسلف کتبه‌های پارتی را «پارتی میانه» و متون مانوی را «مادی میانه» خواند. سرانجام هنینگ ضمن تأکید بر وحدت زبانی این دو دسته، دریافت که در یکی از متون مانوی تورفان، سخن از زبان پهلوانیگ (g [ny] phlw) رفته؛ آن وقتی است که مانی یکی از شاگردانش را که این زبان را می‌دانست – یعنی «مارامو» را – به ابر شهر (نیشاپور) و مرو فرستاد چرا که این شهرها سرزمین مادری پارت‌ها بودند. تطویل در این خصوص برای رفع یک ابهام بود که اکثراً زبان فارسی سابق الذکر را که در متون عهد ساسانی «پارسیک» خوانده می‌شود، پهلوی دانسته‌اند. همین پارسیک است که امروزه «فارسی میانه» خوانده می‌شود و به گونه‌های «فارسی میانه‌ی زردشتی»، «فارسی میانه‌ی مانوی» و «فارسی میانه‌ی ساسانی یا کتبه‌ای» تقسیم می‌شود.

چهارم اینکه: خوزی زبان محلی بوده که در استان خوزستان - که پایتخت نخستین ساسانی ها یعنی اصطخر- در آنجا است متداول بوده، و شاهان مذکور با مردمان این ولایت با همین زبان (درواقع گویش) سخن می گفتند. در حالیکه زبان مادری آنان (به قول خانلری) پهلوی بوده است. در مورد زبان سریانی روشن است که آن از زبان خانواده‌ی زبانهای سامی بوده که به عنوان زبان علمی جای زبان آرامی عهد هخامنشی را اشغال کرده بود.

ظاهراً برای اولین بار ترکیب «فارسی دری» را عنوان یک زبان، در کتاب البيان والتبيين جاخط می یابیم. جاخط در سال ۲۵۵ق درگذشته، تا این سال (اواسط قرن سوم) فارسی دری بحیث یک زبان مستقل شکل گرفته بود. لازار به این عقیده است که همانطوریکه گویشهای شرقی و شمالی را «دری» می گفتند، گویشهای جنوبی را «فارسی» می خوانند. بنابرین، تا سال نگارش کتاب البيان والتبيين، خراسان - مخصوصاً مرو و نیشاپور- مرکز اقتدار سیاسی مستقل ایران شده بود؛ چه مامون تا سال ۲۵۴ق در مرو حکمرانی داشت؛ طاهر و اخلاقش تا ۲۵۴ (یعنی سقوط آنان بدست یعقوب) در نیشاپور حکم می راندند. بنابرین، خراسان و پس از آن سیستان و بالاخره ماوراءالنهر، محل تلاقی هر دو دوسته گویشهای عهد ساسانی - یعنی فارسی و دری - گردید؛ چندانکه گویش تازه بوجود آمده را که تحت تاثیر گویشهای زبانهای دیگر ایرانی، به سرعت از هردو فاصله می گرفت، ابتدا جاخط، سپس مترجمین تفسیر طبری (۳۵۲-۳۵۲هـ) «فارسی دری» خوانند. بنابرین، در این ترکیب، دری یک صفت برای فارسی (موصوف) نه، بلکه دو سوی برابر یک ترکیب از نوع (فی المثل) «سیاسی-اجتماعی» است.

از این پس، این زبان جدید، که زبان ادبی عصر اسلامی است، با نامهای فارسی، فارسی دری، دری و حتا پهلوی نیز خوانده شده است (به

۲۸ / همگویی‌ها و ناهمگونی‌های زبانهای پشت‌و فارسی دری

قول جامی: مثنوی معنوی مولوی هست قرآن بر زبان پهلوی). و با تأکید باید گفت که اکنون زبانهای مستقلی بنام فارسی، دری و تاجیکی وجود ندارد؛ اینها گونه‌های رسمی یک زبان واحد یعنی فارسی دری اند که ضمن حفظ بعضی ویژگیها، در سه کشور متداول اند.

۱.۹.۲) با این توضیحات، روشی لازم برخاستگاه و محل پیدایش و حتا منشای زبان فارسی دری نیز، انداخته شد. اینک زبان فارسی دری یک «زبان آمیخته» (pidgin) است [تسکو ۱۹۲۱، ۲۴۹؛ هینینگ ۱۹۵۸، ۹۲] به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۲۲۴]. با اینحال باید اذعان نمود که نکات ذکر شده، حرف نهایی در مورد منشا و خاستگاه زبان فارسی دری نیستند. ما از بازگویی و تکرار نظریات دانشمندان غرب، روس، ایران و افغانستان در این خصوص، به دلیل مشهور بودن آنها (که عموماً به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول خاستگاه غربی برای آن قایل اند، و دسته‌ی دوم خاستگاه شرقی) خودداری کردیم. فقط باید بگوییم در جمع دانشمندان. سه تن را صاحب نظر مستقل در مقایسه با دو دسته‌ی ذکر شده – می‌یابیم: مرحوم ذبیح الله صفا که فارسی دری را محصول تاثیر و تاثیر متقابل گویش‌های پارتی و فارسی میانه می‌دانست؛ لازار را که منشای فارسی دری را یک گویش غیر مکتوب و غیر رسمی فارسی میانه می‌داند که قدماتی برابر با فارسی میانه دارد و از اوایل عهد ساسانی، جای گویش‌های پارتی و بلخی را در خراسان گرفته بود؛ بالاخره استاد یمین که فارسی دری را ادامه‌ی یکی از گویش‌های پارتی می‌داند، و در ضمن فارسی را با پارتی یکی می‌خواند.

نویسنده‌ی این سطور، در رساله‌ی «مسایل پیدایش و گسترش زبان فارسی دری» میان نظریات گوناگون، جمعی بوجود آورده، در پیدایش زبان فارسی دری، علاوه بر نقش قاطع گویش‌های فارسی و دری، نقش گویش‌های باقیمانده‌ی پارتی، سغدی، بلخی، سکایی و حتا خوارزمی را نیز به اثبات رسانیده است [مهدی ۲۰۱۰]. فارسی دری در ضمن گسترش

هزار و دو صد ساله‌ی خویش، عناصر آوایی، دستوری و واژگانی را از زبانهای ایرانی غربی و شرقی، میانه و نو؛ زبانهای غیر ایرانی چون هندی، ترکی و مغولی و عربی؛ و اخیراً زبانهای اروپایی وام گرفته است.

در رشد و گسترش آن زبان، اقوام ایرانی، ترک و هندی سهم برابر دارند؛ جا دارد که قول آقای دوست را در حق این زبان تکرار کنیم که فارسی دری زبان قوم خاصی نیست؛ این زبان بحیث یک زبان میانجی (lingua franca) و زبان یک تمدن، و زبان یک دین، وسیله‌ی بیان عواطف، افکار و تأملات اقوام گوناگون بوده است.

۱.۹.۳) اما بحث بر این نکته که فارسی دری به کدام شاخه‌ی زبانهای ایرانی تعلق می‌گیرد، باقی است. تاکنون دانشمندان غربی را اتفاق برآنست که این زبان به دسته‌ی زبانهای ایرانی غربی تعلق می‌رساند. قابل تذکر است که با کشفیات جدید، مفاهیم زبانهای ایرانی شرقی و غربی، معنای جغرافیایی خود را از دست داده اند؛ چه، آسی که به شعبه‌ی زبانهای ایرانی شرقی صنف بندی شده، در غربی ترین منطقه‌ی رواج زبانهای ایرانی متداول است؛ این زبان در شمال بحیره‌ی سیاه، در مرزهای اروپا و آسیا گویشورانی دارد. به همین ترتیب، گویشوران زبان فارسی دری – که آن را جزو دسته‌ی ایرانی غربی می‌دانند در شرقی ترین منطقه‌ی نفوذ زبانهای ایرانی – یعنی سینکیانگ چین – زیست دارند. زبان بلوچی نیز که جزو دسته‌ی غربی بوده اینک در منتها الیه جنوب شرقی زبانهای ایرانی موقعیت دارد. می‌دانیم که هر چند تقسیمات مذکور در قرن نزدهم بر مبنای موقعیت جغرافیایی زبانها صورت گرفت، ولی به زودی به این تقسیمات معیارها و ممیزات زبان شناختی قایل شدند:

۱- فرایندهای مربوط به دگرگونی از زبانهای ایرانی باستان به مرحله‌ی ایرانی میانه، در زبانهای ایرانی غربی، سریع‌تر از زبانهای ایرانی

۳۰ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشت‌و فارسی دری

شرقی است. به عباره‌ی دیگر زبانهای ایرانی غربی، زودتر از زبانهای ایرانی شرقی، از اصل باستانی خویش فاصله گرفته‌اند.

۲- زبانهای ایرانی شرقی، ضمن حفظ رابطه با اصل باستانی، بیشتر از هم‌دیگر فاصله گرفته‌اند. به عباره‌ی دیگر، زبانهای ایرانی شرقی همخوانی و همانندی کمتری میان خود نسبت به زبانهای ایرانی غربی- دارند.

۳- تک آوازی سازی مصوت‌های مرکب ایرانی باستان، در هر دو دسته زبانها به وقوع پیوسته؛ اما این روند در زبانهای ایرانی غربی زودتر انجام یافته است.

۴- روند سایشی سازی انسدادی‌ها، که یکی از فرایندهای فاصله گیری از اصل باستانی است، در زبانهای ایرانی غربی کامل، و در ایرانی شرقی ناقص است.

۵- در حالیکه زبانهای ایرانی میانه‌ی غربی به صرف کامل نام، ضمیر و فعل پشت کرده‌اند، این روند به طور کمایش در دسته‌ی زبانهای ایرانی شرقی باقی است. به عباره‌ی دیگر، تغییر در هجای آخر کلمات مذکور، کاهش و محو کامل مصوت‌های بی‌تکیه و از این طریق هجاهای پایانی (یا «پایانه‌ها») را به دنبال داشت، در زبانهای ایرانی میانه‌ی غربی، به شکل نهایی خود دست یافت. درحالی که زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی، به کار از دست دادن پایانه‌ها و پیامدهای ساختواری نحوی آن تن نداده اند [رودیگر اشمیت ۱۳۸۳، ۱۷۱]. برپایه‌ی قوانین دیگر، مصوت‌های هجای پایانی کاملاً حذف نه شده‌اند، بلکه در حد گستردگی ای برجا مانده‌اند.

۶- زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی، با دو دسته از نوآوری‌های خاص، در مقابل زبانهای ایرانی میانه‌ی غربی متمایز می‌شوند:
الف. سایشی شدگی و اجهای /b-*, d-*, g-/ ایرانی کهن و تبدیل آنان به واجهای /β-, γ-, δ-/ ایرانی شرقی.

ب. واکدارشده‌گی /*d, *βd/ ایرانی کهن و تبدیل آنها به /*xt, ft/ ایرانی شرقی.

باتوجه به نکات فوق، و با توجه به فرایندی که در تشکل زبان فارسی دری مطالعه کردیم، آیا نمی‌توان پیشنهاد کرد که تقسیمات زبانهای ایرانی به دودسته‌ی شرقی و غربی، که در دوره‌ی میانه کار برد عملی داشت، اینک کاربرد ندارد، چه هیچکدام از زبانهای مذکور زنده نیستند؛ در حالیکه شاید همان تفاوتها و ناهمانندی‌ها میان گویش‌های ایرانی غربی‌نو، و شرقی‌نو (چون تالشی و زازایی از یکطرف، پشتو و پامیری از طرف دیگر) باقی باشد، فارسی دری در این فرایند موقعیت مرکزی پیدا کرده است، هم از نظر موقعیت جغرافیایی، و هم از نظر فرایند زبان شناختی. بنابرین، زبان فارسی دری را نباید یک زبان ایرانی غربی خواند؛ بلکه اینک شایسته است که تقسیمات عمومی ذیل مرعی گردد: زبانهای ایرانی نو شرقی، گویش‌های ایرانی نو مرکزی، و زبانهای ایرانی نو غربی.

نتیجه‌ای که از این بحث بدست می‌آوریم اینست که زبانهای پشتو و فارسی دری، هر یک به شاخه‌ی جداگانه ای از زبانهای ایرانی تعلق داشته‌اند. همگویی‌ها و دادوستدها میان این دو زبان، در دوره‌ی نو، پس از قرون ده و یازده میلادی آغاز می‌گردد. پیش از آن، پشتو بیشتر با زبانهای هندی دادوستد داشته، در حالیکه و فارسی دری مراحل تشکل خود را در تعامل با زبان‌های ایرانی میانه (شرقی و غربی) می‌پیموده است.

II همانندی‌های آوایی

۲.۱) واج شناسی

در زبان پشتو نه مصوت ساده و سه مصوت مرکب (دیفتونگ) وجود دارد: a (فتحه)، ə (کسره)، ə (زبرک = زورکی)، u (ضمه)، ə (الف)

۳۲ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

ممدوده)، I (یای معروف)، ē (یای مجهول)، ū (واو مجهول)، ă (واو معروف)، e (یای معروف)، a (یای معروف) و a (یا + a) [گایگر ۱۳۵۶، ۱۷].

اما مکنزی تعداد واکه‌های پشتو را به پانزده رسانیده که تفاوت نظر او با نظر گایگر در بیشتر شمردن مصوتهای مرکب است. مکنزی مصوتهای مرکب اضافی ذیل را ملحوظ داشته است:] oy, āw, āy [Mackenzie ۱۹۵۹، ۲۳۳؛ به نقل از شروو ۱۳۸۲، ۶۳۶. گایگر واجهای W و y را نیمه صامت [یانیمه مصوت] خوانده، در حالیکه شروو آنانرا در جدول همخوانها جا داده است. علاوه‌تاً گایگر در جدول خویش، ӯ (غ) را جانداده است. به این ترتیب تعداد صامتهای پشتو از نظر او ۲۶، ولی از نظر شروو ۲۹ واج است:

Pb	td	ṭd	kg
	m	n	ṇ
SZ	Šž	Šž	xγ
		cj	čj
		rl	
W	y	ӯ	h

بهروزیان ۳۱ واج صامت برای پشتو قابل است، چون صامتهای ف و Ӧ در وام واژه‌ها دیده می شود [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۱۳]. علاوه‌تاً، وی در شمارش واکه‌های مرکب، با گایگر هم نظر است.

۲.۲ آواشناسی تاریخی

۲.۲.۱ واکه‌ی a ادامه‌ی a باستانی است:

Jafra -	ژرف	žawara
در مواردی به ā تبدیل شده:		
pitar -	پدر	plār
واکه‌ی Ӧ بجای ā باستانی:		
mātar -	مادر	mor

ā باستانی پیش از m/n به u یا ū:

nāman – نام nūm

در گویشهای اپریدی و وزیری واکه‌ی o بیشتر مبدل به ū و ū (وزیری mōr/ er)، و ā به گردش گرایش پیدا می‌کند و به ā تبدیل می‌شود: plår، plâr «پدر». در همان گویشها جای واکه‌ی a را می‌گیرد: špēg (این تبدیل را کامی شدگی نمی‌تواند توجیه کند). ۲.۲.۲) جای u یا ū کهن را در گویش وزیری آ می‌گیرد: līr (durýar-).

تمام واژه‌هایی که واج؟ در موضوع میانی کلمه جای خود را به واج ū داده است، واژه‌ی مذکور، وام واژه‌ی فارسی شمرده می‌شود.

۲.۲.۳) مصوتهای ایرانی کهن ī/i و ū/u عموماً به ū تبدیل می‌شوند: hamina-h (دیگر) از dwuya-h، mənay (خزان) ماخوذ از bəl .duma- ləm spiš (شپش) از- spəga ۲.۲.۴) کهن به er تبدیل می‌شود: kər (کرد) از- kṛtā-، mər از mṛta .

گفته می‌شود که ē/e پشتو بازمانده‌ی مصوت مرکب ai کهن است: ۲.۲.۵) daivar (ایور) از- lewar، daiva از- lěwə

۲.۲.۵) چنانکه در تمایز زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی از غربی گفته‌یم، زبان پشتو واکه‌ی پایانی ā- را حفظ کرده است. گویا بجای -aka- باستانی ay - پشتو می‌اید: اسمی مونث غالباً واکه‌ی پایانی را نگهداشته اند: áspa (مادیان)، maná (سیب)، γyobaná (گاو چران)...

۲.۲.۶) واکه‌ی مرکب au، طی تحول خود ابتدا به o* و سپس به wa تبدیل می‌شود: ۲.۲.۶) au > *o > wa .gauša (گوش) از γwağ در

۳۴ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

(۲.۲.۷) پایانه‌ی *ayah* *- باستانی در جمع مونث و در تمامی واژه‌های تک هجایی به *e*- تبدیل می‌شود: *dre* (سه) از *θrayah* . نیز پایانه‌ی ایرانی باستان *-iyah* و *uvah* *- در پشتو به *θ*- تبدیل می‌شود: *trə* (کاکا) از *p(i)tṛwiyah* *گاهی اسقاط آنرا ملاحظه می‌کنیم: *bəl* (دیگر) از *kṛkya* یا *čirg* (خروس) از *dwivya-h*

(۲.۲.۸) واکه‌ی پایانی *o*- بازمانده‌ی *uwā* *- و **awā* *- باستان است: *.fra-šyawā* از *wurχo*، *parsuwā* از *paxto*

(۲.۲.۹) *y*- و *w*- آغازی کهن ساقط نشده است: *yor* (خواهرشوهر)، *wlēšt* (بلست) از *vaēti* از *-tastay-* *winavī* (خون) از *wala* . اما اگر این صامت اخیر قبل از *o* واقع شود، ساقط می‌گردد در: *xor* (خواهر) از **xāvra*

(۲.۲.۱۰) همانطوریکه در «۱.۹.۳» گفتیم، زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی عموماً، و زبان پشتو به طور خاص انسدادی‌های کهن *b, d, g, z* را به سوی سایشی‌ها سوق می‌دهد: *wand* (بند) از *-lās*، **banda* از *yal.* *gairi*، *maiðya* از *mlā*، *δasta* از *wažn*، *ni-gauša* از *nywað-*، *gaða* (دزد) از **vi-jan-* *wžel* (کشتن؛ بی جان کردن) از

(۲.۲.۱۱) **k* *آغازی و *č* آغازی، به ترتیب به *č* و *c* تبدیل می‌شوند: *čarə* (کارد) از *āč.Kṛta-* *čauwārō* (چهار) از *calor*؛ **kahya* (کی، کسی) از

(۲.۲.۱۲) صامتهای *-p-*، *-t-* و *-č-* باستان، وقتی میان دو مصوت قرار گیرند، به ترتیب به *b, l, g* و *z* تبدیل می‌شوند: *obə* (آب) از *-s* *stən*، **sata-* از **sc-* *<suč-* **api* (صد) از *səl*، **api* (سوزن).

(۲.۲.۱۳) * باستانی، در هر جای کلمه باقی مانده: *xwṛəl* (خوردن) از *paxta-* (پخته) از *paxa*، *xwar-*، *čawwārō-* (چهار) از *calor*، *pavana* (پهن) از *plan*

(۲.۲.۱۴) آغازی کهن به *x* تبدیل می شود: *xway* (پاروی چوبی) که در زیان های شغنى، سنگلیچى و یدغه اى به ترتیب *fī, fay* و *fīa* است که از *fīyiko* ماخوذ اند. اما *-f-* میانی به *w-* تبدیل می شود: *swa* (سم) از **wafra* (برف) از *wāwra, *safa*.

(۲.۲.۱۵) مجاورت دو یا سه صامت را خوش می گویند. نوعیت صامتهای خوش، جایگاه آن در کلمه و در خوش، بر واج های دیگر تاثیر گذار بوده و از آنان تاثیر پذیر است.

(۲.۲.۱۵.۱) خوش *st* باقی و خوش *št* کهن به *t* تبدیل می شود: *atə* (جا، مکان) از *štāna-*، *tūn* (ماه) از *māsti* (هشت) از *ašta*.

(۲.۲.۱۵.۲) *s* به *c* دندانی، *ft* به *(w)d* و *xt* ساقط می گردد: *aca* (استخوان ران) از *tawda* *ʃtawd /tod*، *asču-* (داغ) از *sūxta-*، *səw-ay*، **tafta-*

(۲.۲.۱۵.۳) آغازی کهن، در پشتو به *-š* تبدیل می شود: *spa* (شب) از *špag*، *xšvaš* (شش) از *špag* باستانی نیز به *š* تبدیل شده؛ *špūn* (شبان) از **fšūpāna-*. فرایند واکدار شدگی گاهی *xš* را به *g* تبدیل می کند: *saḡ -kāl* (امسال) از *saxša-*

(۲.۲.۱۵.۴) خوش *rs/ṛs* در گویشهاي سخت (گویش جنوب غربی) به *xt* تبدیل می شوند: *pxutedəl* (پرسیدن) از **prsa-*، *wextə* (ورس، مو) از **vṛṣa-* یا **varəsa* اوستایی.

(۲.۲.۱۵.۵) خوش *gd/rz* به *gd* تبدیل می شود: *begdem* (خورجین) از *ruḡd*، *brzī* (ham-) *brz(a)ni* (رام) از

۳۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

درسنکریت *pravṛddha* (درسنکریت) به معنای کاملاً پرورده در فارسی *fra-vrzda* دری *gdən* (دراز، بلند، بزر) از *(*bṛz (at) (w)ūgd* .(parvarda) از **arzana* (ارزن).

۲.۲.۱۵.۶ گویش‌های سخت، معادل *št/št* گویش‌های نرم است، و هر دو بازمانده‌ی خوش‌های *rs* باستانی. پذیرش این قاعده، بحث ساختوازی پشتو/پختون و پشتو/پختو را نیز حل می‌کند: *paxtūn* (پختو، پشتو) از *parswā*، و *paxto*، *parswana-* (پختو، پشتو) از

۲.۲.۱۵.۷ خوش‌های **xr* بدون تغییر می‌ماند: *xriy* (تراشیدن) از *xrī-*. وجود *r* در خوش‌های *θr* و *fr* موجب واکدار شدن *θ* و *f* شده، به *fraga* و *wrəgā*، *θri* از *dre* (سه) از *wrəgā* (برنج) از *θr* و *θr* با واکه *wafra* از *wāwra* و *w* تبدیل می‌شوند: **vafra* از **vafra* از *wāwra* در مواردی *X* و *θ* در خوش‌های *θr* و *θr* می‌شوند: *or* (آتش) از *sūr* (سرخ) از *sūrō*، *ovvō* (سرخ) از **suxra-*. در مواردی عمل قلب صورت گرفته: **taxra-* (تلخ، مونث) از *trīx*

۲.۲.۱۵.۸ خوش‌های *wr* بازمانده‌ی *br* باستان است: *wror* (برادر) از *brātar-* (ابر). خوش‌های *rd/rt* صامت دوم خود را از *zṛd-* دست می‌دهند: *kṛta* (کرد) از *kṛta* (کرد) از *zṛd-*

۲.۲.۱۵.۹ دگرگوئی‌ها پیرامون خوش‌هایی که در آنها *X* و *g* وجود *γoxtəl* دارد، فراوان است، برای نمونه از سه مورد مثال می‌آوریم: *məšər*، *xwarža-* (خواستن) از *xoḡ*، *gwarsta* (خوی، عرق) از *masyah* (مهتر) از

۲.۲.۱۵.۱۰ خوش‌های **γn* باستانی به *ŋ* تبدیل شده: *koŋ* (کر) از *sukuma-* (سکرنه، خارپشت) از *škoŋ*، *kṛna*

۲۰۲۰۱۵۰۱۱) علاوه بر اینکه واژه های دارای همخوان های برگشته ی *b* (تگ) و *d* (أ)، وام واژه های هندی اند، زبان پشتو پنج واژه غیر هند و آریانی *x*, *č*, *g*, *z*, *s*, *X* و *ž* تبدیل کرده است.

۲۰۲۰۱۶) از میان زبانهای ایرانی نو، فقط پشتو است که دارای تکیه ی واژی می باشد. در صرف صفات و افعال، نمونه های «نواخت بم» و «نواخت زیر» را می بینیم. در صفات: *šná-šín* (سفید)، *spína-spin* در افعال *áxli* (برمی دارد) *kawí* (می کند).

تمایز ضمایر مرجع دار از ضمایر اشاره توسط تکیه صورت می گیرد: (او، کسی که قبلاً نام برده شده) *háya-* (این، بعدی). تکیه نمود استمراری را از نمود تام افعال پیشوند دار جدا می سازد: *kšénāstələm* (می نشستم) - *kšénāstələm* (نشستم). در اسامی چند هجایی تکیه یا روی هجای پایانی، و یا روی ماده ی کلمه می آید: *maṇá* (سیب)، اما *saṛáy* (چشم)، *kəlāy* (روستا)، *stərga* (مرد).

در پشتو نیز جفت های کمینه وجود دارد: *aspá* (نوع مرض)، اما *áspa* (مادیان). در برخی از صورتهای دستوری و واژگانی، جایگاه تکیه *-ān* (تکواز جمع فاعلی)، مصدر و وجوه وصفی مختوم به *-ā*، صفت مفعولی مختوم به *-ay* - پیشوند نشانه تام *-wə* و نشانه های نفی *ná* و *má* که شباهت تام با فارسی دری دارد.

۲۰۲۰۱۷.۱) گردنش *-a*، در برخی از اسمهای مذکوری که در هجای بسته ی پایانی شان مصوت *a* وجود دارد: *dušmán-* (فرد) (جمع).

۲۰۲۰۱۷.۲) گردنش *'u/i-φ*، در اسم ها و صفت ها که مشروط به *sra-sur*, *.šin*, *γrə-γar* *šin*: تغییر محل تکیه است:

۳۸ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

(۲.۲.۱۷.۳) گردن 'a-a-ū/ō، در اسم های مذکور، صفت ها و سوم شخص ماضی. در اسم ها: *swārə-swor* (فاعلی جمع). در صفتها *sor* (سرد). *sārə*

در سوم شخص ماضی: *yobá* (گاوچران) (فاعلی مفرد) - *yobanó* (غيرفاعلی جمع).

(۲.۲.۱۸) در مقایسه با زبان پشتو، زبان فارسی دارای شش مصوت ساده، و ۲۶ صامت است. کلمات دخیل عربی در فارسی دری با حروف مخصوص عربی نشان داده می شوند.

وجود مصوت مرکب مورد اتفاق نظر زبان شناسان نیست. در حالیکه خانلری صورتهای *ou* و *ei* را مصوت مرکب می داند [خانلری ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۲]، حق شناس، حضور *u* و *ə* را تظاهر آوایی صامتهای *w* و *j* می داند [حق شناس ۱۳۸۲، ۸۰]. بعضی از زبان شناسان غربی نیز همین نظر را تأیید می کنند [لازار ۱۳۸۳، ۴۴۱]. افزایشی به شش مصوت مرکب قابل است [افزایشی ۱۳۸۷، ۴۱].

در آواشناسی زبان فارسی دری امروز، ایران با افغانستان، و هر دو با تاجیکستان و دیگر گویشوران فارسی آسیای میانه تفاوت های وجود دارد [ابوالقاسمی ۱۳۸۱، ۲۰]:

ē (یا مجھول)	i (کسره ی عربی)
ī (یا کشیده)	
ū (واو کشیده)	u (ضمه ی عربی)
ō (واو مجھول)	

بنابرین گفته می توانیم که گویش‌های فارسی دری افغانستان و آسیای میانه دارای هشت صوت ساده اند. در مورد صامتها نیز این گویشها تمایز ق و گ و غ را حفظ کرده اند.

با این توضیحات، واکه های زبان فارسی دری اینها اند:
 .ō,e,ū,ī,ā,o,a
 و اما صامتها:

به این ترتیب دیده می شود که زبان فارسی دری از نظر صوت‌ها نسبت به زبان پشتو بسیار فقیر است. به عباره‌ی دیگر زبان پشتو بسیاری از صوت‌های باستانی را حفظ کرده است. علاوه‌تاً صامتها برگشته نیز در فارسی دری موجود نیستند. از این لحاظ زبان فارسی دری طی دوره‌ی تحول و تکامل خویش، هیچ واژی را از زبان دیگری وام نه گرفته است.
 ۲.۲.۱۹) ممیزات آوایی فارسی دری: درینجا فقط به تفاوت‌های آوایی دو زبان اشاره می کنیم، چه، آواشناسی تاریخی فارسی نیز قبلاً در ضمن بیان آواشناسی پشتو – بررسی شد.

۲.۲.۱۹.۱) در فارسی هیچ واژه‌ای نمی تواند با خوشه‌ی صامتی آغاز گردد؛ در حالیکه در پشتو چنین امری متبادل است:

اوستا	فارسی دری	پشتو
stūna-	سوزن	ستن
staora-	سترگ	ستر
paəana	پهنهن	پلن
mūšika-	موس	مرک

۴۰ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۲.۲.۱۸.۹) در حالیکه گروههای دو صامتی در میان و آخر کلمه فراوان است، گروههای سه صامتی فقط در واژه‌های خارجی قابل مشاهده است:

هو خست، نمبر، سپتامبر.

۲.۲.۱۹.۳) در التقای مصوتها، یکی از صامتهای چ، ج، ی، گ، ن و واو به عنوان «صامت میانجی» وارد می‌شود: سیاه *siyāh*, زندگی *zendagi* سبزی جات *banūči*, بنوچی *sbzijāt*

۲.۲.۱۹.۴) آوای چاکنایی [’] می‌تواند پیش یا پس از هر مصوتی به غیر از Ī باید: *tabi’at* (طبیعت)، در حالیکه آوردن یا نیاوردن y پیش از Ī تفاوتی نمیکند: آشنایی *āšnāyī* [’āšnāyī].

۲.۲.۱۹.۵) ساختار هجای فارسی منوط به تعبیر [’] است؛ اگر این واج در موقعیت آغازین و در موقعیت میان دو مصوت، به عنوان واج پذیرفته نشود، انواع هجاهای فارسی دری اینهاستند: CVC, VC, CV, V و در موقعیت پایانی VCC و CVCC. و اگر [’] را در هر موقعیتی واج محسوب نماییم، در آن صورت ساختار هجایی فقط (C)V و در موقعیت پایانی CVCC خواهد بود. (V مخفف و اول، و C مخفف کانستانت است).

۲.۲.۱۹.۶) در آواشناسی عامیانه واج [’] وجود ندارد. تنها پیش از h صوت کاربرد دارد. اگر [’] و h پیش از صامت قرار بگیرند، توسط کشش جبرانی جایگزین می‌شوند. [ž] و [ž] [’] گونه‌های ترکیبی یک واج اند؛ یعنی پیش از صامت [ž] و در سایر موارد [ž] [’] ادا می‌شوند. بالآخره پیش از مصوت، ū (و طبیعتاً ī) متمایز از ī وجود ندارد.

۲.۲.۲۰) تفاوت تکیه در فارسی دری با پشتو در این است که برخلاف پشتو که در آن تکیه واجی است، در فارسی دری تکیه هجایی است. تکوازهای پی چسپی مختلفی وجود دارد که یا فقط به پایان اسم متصل می‌شوند (-ی نکره ساز، - کسره‌ی اضافه، حرف اضافه‌ی پسایند - را، وغيره) یا هم به پایان اسم متصل می‌شوند و هم به پایان فعل (حرف ربط : - و، مجموعه‌ی ضمایر: - م، - ت، وغيره).

در واژه‌های غیر فعلی چون اسم، صفت و قید، تکیه روی هجای پایانی قرار می‌گیرد (خواه واژه بسیط باشد، خواه مشتق و یا مرکب). و در اسمی که منادا است، تکیه روی هجای آغازین است. در برخی ادوات یا حروف ربط و برخی از قیدها تکیه یا بر روی هجای آغازین قرار دارد و یا اینکه می‌تواند در آن موقعیت قرار گیرد *áwalan*، *bále*، *vále*

۲.۲.۲۱) از همسانی دو زبان در بحث تکیه، قرار نگرفتن تکیه بر روی هجای پایانی است. در فارسی دری تنها در سوم شخص مفرد ماضی است که تکیه بر هجای پایانی واقع می‌گردد. البته با توجه به این نکته که در پشتو تکیه واجی است و در فارسی دری هجایی.

در فارسی دری تکیه روی ماده‌ی فعل (*ráftam*، پیشوند (*raftá-* *travam* فعل کمکی (*xâhám raft*)، صفت مفعولی- *mam*)، پیشوند فعلی (*bár-migardam*)، و در افعال مرکب بر روی جزء اسمی (*qabūl kardam*) چنانکه قبل‌گفتیم در افعال منفی (و به طور عموم در حالات نهی و نفی) تکیه بر روی ادات نفی قرار می‌گیرد (*náraftam*).

اما نکته‌ی در خور توجه این است که در زبان فارسی دری، تکیه در واژه نقش تمایز دهنده ندارد، فقط می‌تواند باعث تشخیص مقوله‌های دستوری از یکدیگر شود: *mard* (حاصل مصدر)، *ī-márd* (ی نکره)

۴۲ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

[لازار ۱۳۸۳، ۴۴۳]. در حالی که در زبان پشتو، تکیه باعث تمایز معنایی می‌شود:

aspá (مادیان) (بیماری). علاوه‌تاً در بسیاری از موارد تکیه‌ی متفاوت در واژه‌های هم خانواده منجر به تحول های آوایی بسیار گوناگون شده است: *uísátijj* مأخوذه از *(w)sel* (در گویش و ونتسی Šwī) اما در ترکیبات: *uísátijj* – ماخوذ از *wišt* – (در گویش ونتسی *wust* –) (شرو و ۱۳۸۳، ۶۶۸).

اما این ادعای لازار که «تکیه در واژگان نقش تمایز دهنده ندارد» قابل تأمل است. لازار در مثال *valī* (سرپرست) و *váli* (اما) را می‌آورد که البته مطابق تلفظ امروز ایران، تمایزی میان یای معلوم (í) و یای مجهول (ē) وجود ندارد. در صورتی که با تلفظ افغانستان و آسیای میانه، تفاوت معنایی دو کلمه، در تفاوت واجهات: *valī* (سرپرست)، *valē* (اما).

۲.۲.۲۲ در زنجیره‌ی همنشینی تکیه‌ی اصلی همان تکیه‌ی آخرین است. در گروهی که متشكل از فعل و متمم باشد، تکیه روی متمم واقع می‌شود.

در جمله، تکیه‌ی اصلی روی گروه فعلی – که در پایان جمله است – واقع می‌گردد.

III. همسانی‌ها و ناهمسانی‌های دستور دو زبان

۳.۱ در زمینه‌ی صرف

۳.۱.۱) اسم در تمام زبانهای شمال شرقی ایرانی دارای جنس، شمار و حالت می‌باشد. به عباره‌ی دیگر، تصریف جنس در زبان پشتو چهار عنصر ذیل را رعایت می‌کند:

الف- واج های پایانی کلمه که صنف یا *thème* آنرا تعیین می کند؛

ب- نشانه ی جنسیت، یعنی مذکر یا مونث بودن اسم؛

ج- نشانه ی حالت، یعنی فاعلی یا حالت جرام؛

د- نشانه ی عدد، یعنی مفرد و جمع بودن اسم.

ولی زبان فارسی دری سه عنصر اولی فوق را از دست داده، فقط نشانه ی عدد در آن باقی است. یعنی اسم از روی مفرد و جمع بودنش صرف نمی شود، حالات دیگر نه از روی نشانه ی اخیر اسم، بلکه با بکار بردن قیدها، و دیگر حروف کلمات در جمله ادا می شود:

حالت	مفرد	جمع
فاعلی (Nom)	مرد	مردان
مضاف الیه (Genitif)	کسره + مرد	- مردان
مفعولی (اکوزاتیف)	مرد را	مردان را
منشایی (ابلاتیف)	از مرد	از مردان

می دانیم که تمام مقوله های دستوری، از جمله مقوله های اسمی- از دوره ی باستان تا امروز- دستخوش تحول شده اند. از آنجمله چنانکه گفتیم- اسم دارای حالات هشتگانه بوده که در پشتو دو حالت آن باقی مانده است. همچنین اسم از نظر شمار سه گونه بوده: مفرد، مثنی و جمع، که مفرد و جمع باقی مانده است. همینطور اسم دارای سه جنس مذکر، مونث و خنثی بوده است. در زبان پشتو جنسیت اسم به صورت تحولات منظم حفظ شده است.

۴۴ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پستو و فارسی دری

صنف در زبان پستو، از روی واژه های پایانی اسم تعیین می شود:

(۳.۱.۲) دسته های پایانی (a+i, ā, a)

(۳.۱.۲.۱) دسته های مذکور:

معنا	واژه	واج پایانی
کوه	غر	صامت
ستاره	ستوری	فتحه + i
مو	ویشته	زورکی

(۳.۱.۲.۲) دسته های مونث:

معنا	واژه	واج پایانی
راه	لار	صامت
دزد(مونث)	غله	a
دزدی	غلاء	ā
عروس	ناوی	ē, e

این خصوصیت زبان پستو، (یعنی تشخیص جنسیت از روی واژه

پایانی) شبیه به زبان اوستایی است:

پستو	فارسی دری	اوستایی	سنگریت
اوده (ē)	خفته	hvapta	aupta
مونث: (a)	خفته	hvapā	ouptā

۳.۱.۲.۳) دسته های مختوم به *ai*: *ai* پشتو، معادل های غیر ملفوظ فارسی دری (۳.۱.۲.۳) دسته های مختوم به *ai* است؛ چه هر دو از *aka*-ایرانی باستان آمده؛ در فارسی میانه *ak*-شده است:

اوستایی	فارسی دری	پشتو
Stāra-ak	ستاره	ستوری
spaka	سگ	سپی

۳.۱.۲.۴) دسته های مختوم به صامت:

بعضی واژه های اسمی، در اصل اوستایی مختوم به صوت اند که در جریان تحول، صوت مذکور افتاده، صامت ماقبل آن یا بدون تغییر و یا با تغییر باقی مانده است. در مواردی عکس این حالت نیز پیش آمده است:

اوستایی	فارسی دری	پشتو
gada-	دزد	غله
maēoman	مهمان	میلمه

(مورد اول)

(مورد دوم)

۳.۱.۳) دو حالت اسم در پشتو:

از جمع حالاتی که اسم در زبان ایرانی باستان، و پس از آن در زبانهای اوستایی و فارسی باستان وجود داشته، برای فارسی دری فقط یک حالت (عدد)، و برای پشتو دو حالت باقی مانده است: حالت مستقیم و حالت جر؛ یا حالت صریح (فاعلی) و غیر صریح (غیر فاعلی) است.

حالت غیر صریح اسم های مذکور (مفرد و جمع) دارای واکه *e*- است: *lāra* حالت غیر صریح اسم های مونث بدون پایانه *e* جنسی، دارای واکه *ē*- است: *lāra*.

۴۶ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

حالت صریح اسم های مذکور مختوم به ay ، در حالت غیر صریح به -

I- ختم می شود: **saṛī** (غير صريح)، **kəlī** (صريح)

در حالت غیر صریح اسم های جمع مذکور و مونث به ۵- ختم می شوند

که درینصورت با حالت ندایی جمع یکسان است: γro (کوه ها).

۳.۱.۴) پایانه های جمع

γοβᾶνε :-ᾶνε Španε xrε :-ε lāsūna:ūna mūlāyān

(گاوچران‌ها)؛ *I* : *wrūna*، *kəlī*، *saṛī*، ساختهای جمع بی قاعده (از

مفرد Zāmən (پسران). wror

۳.۱.۴.۲) پایانه های جمع مونث عبارتند از: -e: *wəne* (درختان);

-e mlā -we :-we (گویا صامت میانجی میان واکه های -ā و -e

علامت جمع، واقع شده است)؛ **nyāgāne :- (y/g) āne** (که باز هم **g**

صامت میانجی است؛ صورت جمع مونث بعضی اسم ها، همان صورت

مفرد شان است **Rūpəy** (روییه، روییه ها); ساختهای جمع بی قاعده:

لۇنە (دختە، مفرد)، lۇر (مادران، مفرد) mainde (mor).

یادداشت: یه جز یک و دو (yaw مذکر، yəwa مونث، dwa مذکر،

dwe مونٹ)، سارے شمارگان فاقد ہیں۔ اند.

۳.۱.۵) حروف اضافه در بیشترین دو دسته‌ی مقدم بر اسم، و مخاطب از

آن تقسیم می شوند:

١.٥.١ مقدمه اسم: la, -ar, pa, da

لَانِدَه لَهْ كَخَهْ كَهْ كَهْ بَانِدَهْ مَوْلَانَهْ اَسْهَهْ (٣.١.٥.٢)

pa...kxe.tā sara,pore,na,lara کس ہے دو نہ ممکنست:

۳۱۵۳) بخواه از این حروف با فاصله داده، مشت ک اند، یعنی معادل

آنان در زبان فارسی دارد، و حمود دارد؛ به، لر، ته، د، اما و خا خاص زبان

بـشـتـهـ اـنـدـهـ «ـدـ»ـ بـاءـ اـدـاءـ مـعـنـاءـ هـدـفـ (datif)ـ وـ «ـلـهـ»ـ دـارـاءـ مـعـنـاءـ

منشایی، و «کبی» برای ادای معنای ظرفی (لوکاتیف) [دارمستر ۱۳۵۶، ۱۱۶].

(۳.۱.۶) از ممیزات زبان پشتو تصریف صفت است؛ صفت در عین حالی که دارای جنس و شمار است، در حالات مختلف تغییر نیز می کند: لوى (بزرگ): مفرد مذکر - لوى، مفرد مونث-لویه، جمع مونث-لویی. اما در پشتو علامت صفت تفضیلی (تروترین) وجود ندارد [شروو ۱۳۸۳، ۶۴۳]؛ پشتو این علامت را-در حالیکه در اوستایی وجود داشته- از دست داده است: - hu-baiōi taro (خوشبوتر). گفته می شود که پشتو، این علامه را در مراحل اخیر تحول خویش از دست داده، زیرا بقایای آن در واژه های کشر و مشر دیده می شود:

شکل آریانی	شکل فارسی دری	
کشر	کهتر	Kasyō-tara
مشر	مهرتر	Masyō-tara

برای آشنایی بیشتر به این نکته که صفت در پشتو- مانند اسم- صرف می شود به مثال ذیل توجه کنید [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۱۷]. صرف صفت xōž (شیرین):

مونث	مذکر	
xwaža	xōž	حالت صریح (فاعلی)
		مفرد
xwažē	xwāžē	حالت غیر صریح (غير فاعلی)
xwažē	xwāžē	حالت صریح
xwažō	xwāžō	جمع

۴۸ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

(۳.۱.۷) مقایسه‌ی ضمایر پشتو و فارسی دری:

(۳.۱.۷.۱) جز اینکه ضمایر برای مذکر و مونث یکسان بکار می‌روند،

تفاوتی با اسم ندارند:

سوم شخص مفرد	دوم شخص مفرد	اول شخص مفرد	حالت صریح یا فاعلی
haya	tə	zə	حالت غیر صریح
	tā (تورا)	mā (مرا)	مضاف الیه
d-tā, s-tā	d-mā, j-mā		
دوم و سوم شخص جمع	اول شخص جمع		
tāso / tāst	mu(n)g / mū(n)ž (e)	صریح/غیر صریح	

(۳.۱.۷.۲) در ضمایر متصل نیز صورت سوم شخص مفرد با سوم شخص جمع، اول شخص جمع با دوم شخص جمع برابر است: -e/-ye/- (او، ش) با - (شان)، و -mo/mū (ما، مارا، ازما) با - (شما، شمارا، ازشما).

(۳.۱.۷.۳) در زبان پشتو یک ضمیر مشترک یا انعکاسی وجود دارد: xpal (خود، خویش، خویشتن). گویا این ضمیر صورت تحول یافته‌ی اوستایی- hvaēpaiuya- باشد [بهروزیان ۱۳۸۷، ۲۱۸]. اما شروو معتقد است که در پشتو علاوه بر خیل، ضمیر مشترک دیگر jān (خان) است [شروو ۱۳۸۳، ۶۴۵].

(۳.۱.۸) تصریف فعل پشتو- در مقایسه با زبان فارسی دری، نزدیکتر به زبان‌های کهن ایرانی است. در ایرانی کهن زمان به دو دسته تقسیم می‌شد؛

- زمانهای خاص
- زمانهای عام

ممیزه‌ی زمان‌های خاص این بود که میان ریشه‌ی فعل و شناسه‌ی آن یک جزء صرفی داخل می‌شده است: **band-a-ti** (می‌برد). اما در زمان عام چنین جزء صرفی وجود نداشته است: **band-at** (برده شده).

علاوه بر این، در زبان کهن ایرانی، فعل پنج دسته بوده: فاعلی، وسطی، لازمی، متعدی و تمنایی. شناسه‌های زمان نیز که به دو دسته‌ی اولی و فرعی تقسیم می‌شد، وجود داشت. شناسه‌های فرعی، صورت کوتاه شده‌ی شناسه‌های اولی است.

زبان فارسی دری، در حالیکه شناسه‌های اولی و تقسیم از منه (خاص و عام) را حفظ کرده، صنف بندی افعال را از دست داده است. ولی تصریف خلاف قاعده که قسمت متداول‌تر بود، حفظ شده است. در برابر آنچه که طی تحول از دست رفته، اشکال مرکب بوجود آمده است که به کمک افعال معاون، و کلمات کوتاه، اجزا و ادوات، آنرا ادا می‌کند. در برابر از دست دادن طرز افعال پنجگانه، معانی آنها با تصریفات ترکیبی ادا می‌شود. ۳.۲.۱) در زبان فارسی دری، افعال دو ریشه دارند، مضارع و ماضی. مضارع را ماده‌ی خاص، و ماضی را ماده‌ی عام می‌گویند. این دو ریشه را از روی تحول واجهای آخرشان می‌شناسیم:

ماضی	مضارع	ریشه‌ی قدیم
سوخت	سوزد	<i>suč-</i>
تافت	تابد	<i>tap-</i>
بست	بندد	<i>band-</i>

۵۰ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

(۳.۱.۸.۲) از منه ای که از ماده‌ی مضارع ساخته شده‌اند:

(۳.۱.۸.۲.۱) از منه‌ی باقیمانده از قدیم:

بند	band-ati	حال، بیانه،
بنداد(قياسی)	band-āti	التزامی
بند	band-a	امر
بندان	band-anda	صفت مشتق حال جاری

پس در زبان کنونی فارسی دری، از منه‌ی قدیم تمنایی و غیر مکمل باقی مانده است.

(۳.۱.۸.۲.۲) از منه‌ی نواظهور:

همی بندم (یا می بندم)، دارم می بندم	حال
ب+بندم (ببندم)	التزامی

با از دست دادن بعضی صیغه‌های ماضی، بجای صیغه‌ی فاعلی، می توان صیغه‌ی انفعالی را بکار گرفت:

۱- صورت فاعلی: این را من کردم *adam akanavam*

۲- صورت انفعالی: این توسط من کرده شد *tat mana kartam*

در حالیکه ساخت اول متروک گردیده، اما معنای آن با صورت دوم ادا می‌شود. پس دیده می‌شود که شکل فاعلی ضمیر *adam* نابود شده و شکل مضاف الیه ضمیر یعنی *mana* بکار گرفته شده است. همچنین

ضمیر پساوندی «ام» به شناسه‌ی فعل تبدیل شده است: بجای «این کرت ام»، «این را کردم» بکار گرفته شد.

۳.۱.۸.۳) در زبان پشتو نیز کار برد ساختمان قدیم فاعلی جای ساختمان قدیم انفعالی را گرفته است. با اینحال، با توجه به اینکه پشتو بعضی از ممیزات باستانی را پاسداری کرده، میان دو ساختمان تفریق ممکن است. مثلاً در فارسی دری (حتا در فارسی میانه) ضمیر فاعلی قدیم (adam) از بین رفته، اما در پشتو هر دو صورت با ضمیر فاعلی و با ضمیر مضاف الیه (حالت جر) کاربرد دارد: من این کار را کردم- این کار توسط من شده است.

ساختمان اولی توسط صیغه‌ی حال و با کاربرد ضمیر فاعلی صورت می‌گیرد؛ ساختمان دومی توسط صیغه‌ی فعال و ضمیر بحالت جر ساخته می‌شود.

۳.۱.۸.۴) دیدیم که در زبان فارسی دری صورت فاعلی متروک گردیده، ولی معنای آن با صورت انفعالی ادا می‌شود؛ ولی در پشتو هر دو صورت باقی است. چه، صفت مفعولی قدیم با *-ta*- انجام می‌یافتد:

(ā)xad-āmi	(گیرم)	اخلم
(a)xas-ta	(گرفت)	اخست

علاوه‌تاً تمام افعالی که با افزودن «ی دل» (-ēdal) ساخته می‌شوند، بین هر دو ماده‌ی فعل تفاوتی به نظر نمی‌رسد؛ همچنان افعال متعددی لفظی که در پشتو با افزودن فتحه + اول (-awul) به ماده‌ی فعل ساخته می‌شوند. در صورتیکه فعل دارای دو ماده‌ی متفاوت باشد، ماده‌ی از منه‌ی خاص درینجا به کار می‌رود:

۵۲ / همگویی ها و ناهمگویی های زبانهای پشتو و فارسی دری

معنا	وجه مصدری	مفرد متکلم
پاییدن (asō - جایگاه)	اوسيدل	اوسم
ماندن	پاتيدل	پاتيرم
تاختن (گرم کردن)	تودول	تودوم
رنجانيden	رنخول	رنخوم

۳.۱.۸.۵) پشتو و فارسی دری، در داشتن افعالی با ریشه یا بن فعلی مستقل، وجه اشتراک دارند. در فارسی دری افعال «دیدن» که ماده‌ی مضارع آن «بین» است، و «آمدن» که ماده‌ی مضارع آن «آی» (آ+ی) است. در پشتو نیز «رأحْم» (می آیم) و «راغلی» (آمده) - که در اصل «غلی» بوده؛ چه، «را» نشانه‌ی تعیین سمت (به اینجا، به اینسو) می‌باشد:

پشتو	فارسی دری	ریشه‌ی اوستایی
حُم	(آیم - روم)	j+ami
[را] غلی آمده	gata	

دیده می‌شود که مطابق زبان ایرانی کهن که فعل دو ریشه (باگ و ج آغازی) دارد، در پشتو نیز، معنای واحد با صورتهای دارای ماده‌های متفاوت بیان می‌شود.

۳.۱.۸.۶) در همین خصوصیات زبان پشتو محافظه کارتر از فارسی دری است؛ زیرا صورتهای دیگری وجود دارد که در فارسی دری نیست. این صورتها که «فعال بی قاعده» خوانده می‌شوند، به سه دلیل بوجود آمده اند:

۳.۱.۸.۶.۱) به دلیل حوادث شاذ و اج شناختی:

اوستا	باب مصدری	فارسی دری	حال (مفرد غایب) پشتو
jan	وژل	می کشد	وژني
fra-jan	ورژل	قطعه می کند	ورژني

۳.۱.۸.۶.۲) ساختمانهای شاذ:

حال مفرد غایب: خملی (خفته می آرامد)

باب مصدری: خملاستی (خفته آرمیدن)

یا ملاستل. درینصورت ریشه‌ی اصلی همانست که در زمان حال باقی مانده، باب مصدری بعداً ساخته شده، چنانکه در فارسی دری نیز «داند» که حال مفرد غایب است، ماده‌ی اصلی را داراست، ولی دانست و دانستن بعداً ساخته شده‌اند.

۳.۱.۸.۶.۳) صورت سومی را که قبلاً در ۳.۱.۸.۵) بیان کردیم:

حال مفرد متکلم	باب مصدری از روی حال	باب مصدری با ماضی	ماضی
گورم (می) انگرم	گورل	کوت (می) انگریست	کتل
نیسل	نیوه (می) گرفت	نیول	

۳.۱.۸.۷) در هر دو زبان^۹ حال بیانی، امر و صفت فاعلی، از ماده‌ی خاص یعنی بن مضارع ساخته می‌شوند. هردو زبان^۹ ماضی و تمنایی ایرانی کهن را از دست داده‌اند. اما التزامی قدیم در فارسی دری حفظ، و در پشتو ساقط گردیده است.

۵۴ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

در چند فقره‌ی بالا، صورت ساخته شدن حال بیانی از مضارع را بیان کردیم؛ اکنون ساخته شدن صورتهای صفت فاعلی امر و التزامی را در فارسی دری، و صفت فاعلی و امر را در پشتو ملاحظه می‌کنیم:

۳.۱.۸.۷.۱) صیغه‌ی امر: در هردو زبان، نشانه‌ی مفرد *a* و نشانه‌ی جمع *a+i* است.

جمع	مفرد	
مرئی	مره	پشتو
میرید	می میر	فارسی دری

۳.۱.۸.۷.۲) صفت فاعلی:

اوستایی	فارسی دری	پشتو
(jva-aṇt)	زنده	ژوندی (ژو+اند+i)

طوریکه می‌بینیم، در هر دو زبان صفت فاعلی از روی نشانه‌ی صفت در زبان اوستایی (-ant) ساخته شده است. اما صورتهای دیگر نیز وجود دارد: در پشتو *aṇ+ai*، در فارسی دری *aṇ*:

معنا	اسم فاعلی مشتق	ریشه	
کننده	کروني	کر، کرل	پشتو
پاسدارنده	ساتونی	سات(ساتل)	=
	جوشان	جوش	فارسی

۳.۱.۸.۷.۳) در حالیکه در زبان فارسی دری، وجه التزامی حفظ شده، در زبان پشتو این وجه با افزودن و (WU-) به مضارع ساخته می شود (گویا ریشه‌ی هر دو کلمه *bara* ایرانی قدیم است). این وجه در زبان فارسی دری «بو» است (تابو که شوم بی خبر و باز رهم).

فارسی دری	بودم	بودی	بودند	بودند	بود	بودیم	بودید	بود
-----------	------	------	-------	-------	-----	-------	-------	-----

پشتو	و	وی	و	وو	و (مونث)	وو	وی	و
------	---	----	---	----	----------	----	----	---

۳.۱.۸.۷.۴) وجه اشتراک دیگر در ساختن وجه تمنایی یا تقاضا در هر دو زبان است: د پشتو = ب فارسی دری

پشتو	هغه دشی (بعضًا: هغه به شی)
فارسی دری	آن بشود

همینطور صیغه‌ی مستقبل التزامی، در هر دو زبان با پیشوند «ب» ساخته می شود: به+خی = ب+رود. هیچکدام این دو زبان این پیشوند را از یکدیگر نگرفته اند، بلکه هر دو آنرا از *ape* و *apaya* اوستایی که به معنای «پس، بعد» و «پس از» است، گرفته اند.

۳.۱.۸.۸) هر دو زبان صیغه‌ی ماضی مأخوذه از زبانهای کهن ایرانی را از دست داده اند؛ در عین حال در هر دو زبان صفت مشتق فعلی مختوم به «ت» باقی مانده است که همان صیغه‌ی غائب ماضی است. این «ت» نظر به ایجابات قوانین آوایی، «د» و «ر» نیز شده است:

پشتو	فارسی دری	اوستایی
اخیس+ت=اخیست	(می)کرفت	axad-ta

۵۶ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

avart-ta	(آورد) چرخ خورد	آوش+ت=آوشت
vaz-at	برآمد	وت
prandažta	بازشد	پرانت
ub-da	(می بافت)	اود
mar-ta	مرد	(و) مر

۳.۱.۸.۸.۱) ساختمان ماضی هر دو زبان، از افزودن شناسه های اشخاص به همین صفت فعلی مشتق بدهست می آید:

دی	یم	یم	یی	یو	و نیز:	دی	د	ا	د+	ن+	پشتو:
فارسی دری:	م	م	ی	ه		م+					

تفاوت هر دو زبان در این گردن، فعال بودن «کردم» فارسی دری، و انفعالی بودن «کرم» پشتو است. زیرا در فارسی دری، تصریف صفت از میان رفته، پس علاوه کردن جزء فعلی الحاقی معاون، و علامه های جمع و مفرد حتمی است: پشتو تصریف صفت را حفظ کرده، پس به اضافه کردن جزء فعلی الحاقی معاون نیازی ندارد.

(۳.۱.۸.۸.۲) صفت مشتق فعلی اوستایی مختوم به *ta*، در فارسی دری به *a*، و در پشتو به *ai* (ای ملینه) تبدیل شده است: کرده، کړي در فارسی دری ماضی قریب از الحاق همین صفت مشتق فعلی با «فعل اساسی» ساخته می شود: کرده ام، کرده ای، کرده اند، کرده اید... که معنای فعل معلوم را ادا می کند. در حالیکه با عین عملیه در زبان پشتو، فعلی که بدست می آید نقش فعل مجھول را ادا می کند:

بیدار کرده شدم	ویبن- کړي + یم
بیدار کرده شده (مونت)	ویبنه - کړي + ده

(۳.۱.۸.۹) در بحث افعال، مورد اشتراک دیگر چگونگی ساختن فعل مجھول است که حالت مفعول را بیان کند؛ یعنی صورتی که توسط صفت فعلی مشتق - بدون ذکر فاعل - ساخته می شود:

شنبیده شوم	ارویده شم
شنبیده شده ام	آروید شوی یم

اما اگر فاعل ذکر شود، ساختمان به صورت عادی بر می گردد: زه شپون ارویدم - مرا شبان شنید (بجای اینکه گفته شود: من توسط شبان شنبیده شدم). در پهلوی گفته می شد: من شبان شنوت ام (مرا شبان شنید). مثلى که امروز می گوییم: «شنبیدم» یعنی او مرا شنید، دیدم، کشتم... که در این حالات «-م» اخیر کلمه یا ضمیر متصل، معنای مفعول را می رساند.

۵۸ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۳.۱.۸.۱۰) در ساختن فعل متعدد مصنوعی، زبان پشتو با فارسی دری، و هردو با اصل باستانی اختلاف دارند.

در پشتو علامت متعدد لفظی «فتحه $W+$ » (aw) است: تودول، بارول، رنخول در فارسی دری «آن» (ān) است: رنجانیدن، گردانیدن، گریانیدن. «در پهلوی آن است). در حالیکه در اصل ایرانی باستان «aya» است.

اگر aw پشتو به قیاس از موجودیت آن در افعال دیگر (مثل آچول=آچو+ل) نباشد، اولین موردی است که در زمینه‌ی صرف از زبان‌های هندی اقتباس صورت می‌گیرد. در زبان هندی از «سمجهنا» (دانستن) فعل متعدد «سمجهوانا» ساخته می‌شود [دارمستر ۱۳۵۱، ۱۵۷].

۳.۲) در زمینه‌ی نحو:

۳.۲.۱) به نظر می‌رسد که در جملات فعلی ساده، قاعده‌ی: فاعل+مفعول+فعل، در هردو زبان جاری باشد: «من احمد را دیدم»- «ما احمد ولید». علاوه‌تاً اجزای جمله یا پاره‌های گفتار، در هردو زبان یکسان تقسیم بندی می‌شوند. پسوند شخصی که شناسه‌ی فعل شناخته می‌شود، و یا به اسم یا زنجیره‌ی همنشینی اسمی متصل می‌شود، به عنوان تکواز گزاره ساز شناخته شده، واژه، عبارت و یا زنجیره‌ی همنشینی ای که حامل این پسوند باشد، گزاره خوانده می‌شود. در هر دوزبان، فاعل به آن جزء اسمی گفته می‌شود که پسوند شخصی با آن مطابقت کند: بربالی او توریالی پاخیدله پرویز و شاپور برخاستند. یادوی مکتب ته لاری. آنها به مکتب رفتند [رشتین ۱۳۷۰، ۱۸۴].

۳.۲.۲) در مثال اخیر دیده می‌شود که حرف اضافه‌ی «ته» در پشتو پس از مفعول (مکتب)، و در فارسی دری (به) قبل از مکتب آمده است. اما به جای حرف اضافه‌ی پسین «را»، در پشتو - نظر به فاعل - حروف «می» یا «یی» می‌آید.

بجای حرف اضافه‌ی منشایی «از»، گاهی حروف ترکیبی به کار می‌رود: له ... نه، یا له ... - از مکتب - له مکتب نه یا له مکتبه.

۳.۲.۳) در هر دو زبان مطابقت فعل، فاعل و مفعول تحت شرایطی ضروری است:

۳.۲.۳.۱) در زبان پشتو مطابقت فعل و فاعل، در تمام افعال لازمی و گروه حالی افعال متعددی ضروری است: زه راغلم، ته راغلې، مونږ راغلو، تاسی راغلې، دوی راغلې، دا راغله، دوی راغلې.

زه خط لیکم، مونږ خط لیکو، ته خط لیکې، تاسی خط لیکې، دی خط لیکې، دا خط لیکې، دی خط لیکې، دوی خط لیکې.

۳.۲.۳.۲) مطابقت فعل با مفعول در گروه ماضی افعال متعددی ضروری است:

هغه زه ولیدم، موبېی ولیدو، ماته ولیدی، ماتا سوو ولیدی، مادی ولید، مادوی ولیدلې، ما داولیدله، ما دوی ولید لې.

۳.۲.۳.۳) در افعال مجهول، مطابقت فعل با مفعول ضروری است. یعنی: اگر فاعل و مفعول مذکور باشد، فعل هم مذکور می‌آید؛ اگر مذکور مفرد باشد، فعل مذکور مفرد می‌آید، و اگر جمع باشد، جمع می‌آید؛ و اگر مونث بودند، مونث می‌آید.

در افعال مجهول، به دلیل نبود فاعل، مفعول وظیفه‌ی آنرا اجرا می‌کند؛ از همینروست که به مفعول نایب فاعل می‌گویند: خلمی و وهل شو هلکان و وهول شول.

البته قابل ذکر است که در موارد فوق، به دلیل نبود صیغه‌ی مونث و مذکور در فارسی دری، در مقوله‌ی مطابقت، اختلاف وجود دارد، در حالیکه در مقوله‌ی شمار، میان هردو زبان همسانی به ملاحظه می‌رسد.

در فعل مجهول، وجه اشتراک دیگری میان هردو زبان به مشاهده می‌

۶۰ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

رسد؛ آن وقتی است که فاعل وجود ندارد، یعنی از نظر معنا صورت مجهول دارد، ولی از نظر لفظی صورت فعل معلوم را افاده می‌کند: دا هلک و هل غواپی- این پسر زدن می‌خواهد. به نظر می‌رسد که این نوع ساختمان را پشتو از فارسی دری گرفته باشد.

(۳.۲.۳.۴) در فصل دوم، مواردی را نشان دادیم که حرف اضافه پیش از مضاف و مضاف‌الیه می‌آید: دا‌حمد کور، دا‌د‌حمد کور‌دی. ولی گاهی علامت اضافه حذف می‌شود: چیرته‌وی؟ احمد کورته بجای د‌حمد کورته. اما در مورد مشابه، در فارسی دری، علامت اضافه حذف نمی‌شود: کجا بود؟ به خانه‌ی احمدیا خانه‌ی احمد.

(۳.۲.۳.۵) برخلاف فارسی دری که وجود علامت میان موصوف و صفت ضروری است (مگر به اقتضای وزن در شعر)، در پشتو علامتی میان این دو وجود ندارد:

تور‌آس- اسپ‌سیاه، وچ‌دودی- نان‌خشک.

(۳.۲.۳.۶) در فارسی دری مطابقت نهاد و گزاره امر ضروری نیست؛ مثلاً در سبک‌های مودبانه این مطابقت رعایت نمی‌گردد: ایشان می‌فرمایند. همینطور تطابق در شمار تحت تاثیر شرایط معنا شناختی قرار دارد؛ گزاره‌ی جمع می‌تواند به دنبال یک اسم جمع در شمار مفرد بیاید: یک فرقه قصد دارند... در مقابل ممکن است که یک گزاره‌ی مفرد به همراه یک فاعل در شمار جمع بیاید، به شرطی که این فاعل برغیر جاندارانی که به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شده باشند و یا بر جانداران غیر فعال دلالت کند: چراغ‌ها خاموش شد، اما چراغ‌ها تک تک خاموش شدند.

لذا تطابق در شمار می‌تواند بستگی به هدف پیام داشته باشد: مهمان‌ها آمد (تکیه بر روی «ها» یعنی تعدد مهمان)، یا «مهمان‌ها آمدند» (تکیه بر روی هجای ماقبل آخر «ر») [لازار ۱۳۸۳، ۴۶۱].

(۳.۲.۴) بعضی ساختمان‌ها در جمله‌های فارسی دری وجود دارد که فاقد فاعل است: آفتاب شد، خنکم گرفته... به نظر می‌رسد که چنین ساختمانها بی‌در پشتو وجود نداشته باشد.

(۳.۲.۵) در زبان پشتو، وقتی مصدر یا قیدهای عام مقداری، در جمله به جای مفعول بیایند، فعل جمله صیغه‌ی ماضی می‌داشته باشد: ده کنخل کړی دی کوئی دی (او را دشنام کرده‌اند)، خومره دی راول (چه مقداری آورده‌اند). این نوع ساختمان در فارسی دری وجود ندارد؛ مگر در سبکهای مودبانه که گفته شود:

ایشان دشنام داده‌اند...

(۳.۲.۶) اما در هر دو زبان وقتی در یک جمله نامها یا ضمیر‌های متکلم، مخاطب و غایب به عنوان فاعل یا مفعول بیاید، فعل جمله صیغه‌ی جمع متکلم می‌باشد:

زه، ته او دی به د جمعی په ورخ پغمان ته ولاړ شو (من، تو و او در روز جمعه به پغمان می‌رویم)، ته او دی به دواړه ولاړشی (تو و او هردو ایستاده شوید).

(۳.۲.۷) افعالی که دارای چند فاعل مذکور یا مونث باشند، به ترتیب جمع مذکر یا مونث هستند؛ افعالی که دارای چند فاعل از هر دو جنس باشند با اسم مونث، اگر به فعل نزدیک تر باشد مطابقت می‌کند [پنzel ۱۹۵۵، ۴۰؛ به نقل از شروو ۱۳۸۳، ۶۵۰]. به طور عموم زمانیکه مسئله‌ی جنس مطرح باشد، زبان فارسی دری قاعده‌ای ندارد.

(۳.۲.۸) اسمی و ضمایر سوم شخص در صورتی که مفعول مستقیم باشند، به حالت فاعلی می‌آیند؛ اما ضمایر اول شخص و دوم شخص به حالت غیر فاعلی بکار می‌روند. علاوه‌تاً، ضمایر متصل، برای تمام اشخاص به عنوان مفعول مستقیم به کار می‌روند.

۶۲ / همگویی‌ها و ناهمگونی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۳.۲.۹) در زبان پشتو تمايزی میان مفعول مستقیم معین و نا معین وجود ندارد؛ کما اینکه حرف تعریف نامعین نیز - بجز عدد یک «yaw»- وجود ندارد [شروو، ۶۵۱]. به همین ترتیب هرگاه در جمله مفعول مستقیم وجود نداشته باشد، فعل به صیغه‌ی جمع مذکور می‌آید:

صيغه	لازم	متعدى	مجھول
مضارع	zejəm	zewínəm	zeliðálay kezəm
ماضى استمرارى	zetləm	mādayLidə	zeliðəlay kedəm
ماضى	ze wlāř šəm,	mā day wəlid(ə)	zeliðəlay šwəm

در ساخت هایی که فاقد عامل باشند، حرف مجهول به کار می رود؛ اما در جاییکه عامل موجود باشد غالباً از ساخت معلوم یا ارگتیو استفاده می شود:

zə ye wahəlay yəm- day mā wahi
 zə da de la xwā و zə da də la xwā wahəlay kežəm
 wahəlay Šəway yəm
 (من توسط او زده می شوم / شده ام).

۳.۲.۱۰.۱) پاره گفتارهای فارسی دری از دو واحد تشکیل یافته اند: یک تکواز قاموسی، و یک تکواز پی چسبی که به مجموعه‌ی صرفی محدودی تعلق دارد:

رفتم: رفت (تکواز قاموسی) + -م (تکواز پی چسپی)؛ به همین ترتیب: مریضم: مریض (تکواز قاموسی) + -م (تکواز پی چسپی). دسته‌ی اخیر پسوند‌های شخصی هستند و مطابق شخص و شمار تغییر می‌کنند. به اینها پسوند‌های شخصی اسنادی نیز می‌گویند. این دو نوع پسوند فقط در سوم شخص مفرد بایکدیگر فرق دارند. گروه الف، مفرد: ۱. -م، ۲. -ی، ۳. ۰ (۰-د)؛ جمع: ۱. -یم، ۲. -ید، ۳. -ند. گروه ب، مفرد: ۱. -م، ۲. -ی، ۳. -ست؛ جمع: ۱. -یم، ۲. -ید، ۳. -ند.

واژه‌هایی که حامل پسوند گروه الف اند، فعل به شمار می‌آیند، اما زنجیره‌ها و واژه‌هایی که حامل پسوند‌های گروه ب اند، اسم خوانده می‌شوند.

گروه سوم یا گروه ج از پسوند‌های شخصی، آنانی اند که پسوند‌های شخصی موجود در آنها اسنادی نیستند: مفرد: ۱. «(-م)»، ۲. «-ت/(-ت)»، ۳. «-ش/(-ش)»؛ جمع: ۱. «(-) مان»، ۲. «(-) تان»، ۳. «(-) شان». این پی‌چسپها، تقریباً همیشه توسط ضمایر منفصل جایه‌جا می‌گردند؛ از همین سبب است که اینها را در نثر مودبانه کمتر بکار می‌برند، ولی در مکالمه‌ی روزمره و شعر کار برد فراوان دارند. از جانب دیگر، به دلیل متصل بودن، این گروه نقشی کمتری در بیان هدف پیام دارند و از این جهت با ضمایر منفصل تفاوت دارند:

= کسره‌ی اضافه + ضمیر منفصل: کتاب-ش...

= ضمیر منفصل + «-را»: ندیدم شان (ایشان را ندیدم)...

= حرف اضافه‌ی از + پی‌چسپ گروه ج: از -(-) ش پرسیدم...
 (۳.۲.۱۰.۲) دستور نویسان زبان پشتو، به طور سنتی تقسیم بندی کهن ضمایر متصل و ضمایر منفصل را که دستور نویسان فارسی از عربی اقتباس کرده بودند، به کار می‌بندند.

۶۴ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشت‌و‌فارسی‌دری

رشتین حرفی را که لازار در مورد فرق ضمایر پیوست از ناپیوست می‌گوید، قبل‌اگفته بود: ضمایر متصل در ساختمان جمله نقش مستقلی ندارند، بلکه از قماش فعل شمرده می‌شوند؛ اما ضمایر منفصل، در نقش اسم، در ترکیب جمله سهم می‌گیرند، و بجای اسم می‌آیند [رشتین ۱۳۷۰، ۱۸۹].

رشتین هردو دسته ضمایر را به ضمایر مستقل و ضمایر نا مستقل (یا وابسته و نا وابسته) تقسیم می‌کند. مستقل آنست که در آغاز و میان کلمه آمده بتواند؛ اما وابسته آن ضمیری است که در اول واژه آمده نمی‌تواند و همواره تابع کلمه‌ی دیگری است. ضمایر نا وابسته‌ی پشت‌و‌اینها یند: می، مو، دی، مؤ، یبی. اما ضمایر مستقل شامل دسته‌های ذیل اند: برای متکلم: زه، ما، مو؛ برای مخاطب: ته، تا، تاسی؛ غایب نزدیک: دی، ده، دا، دی، دوی؛ برای غایب دور: هغه، هغه (تکیه روی غ)، هغی، هغوى.

۳.۲.۱۰.۳) موارد استعمال هردو دسته ضمایر در جمله: ۱. تمام ضمایر مستقل در حالت فاعلی، در اول جمله آورده می‌شوند: ما خپل کار وکر، تاسی خپل کارونه وکرل...

۲. ضمایر مفرد «زه، ته، دی، دا و هغه» و ضمایر جمع که در حضور فاعل معلوم بحیث مفعول بیایند، در اول جمله آورده می‌شوند: زه سلیم باع ته بوتلم، هغوى سلیم باع ته بوتلل... ۳. تمام ضمایر مستقل در نقش اسم معلوم در ترکیب‌های ارتباطی آورده می‌شوند، در حالیکه ضمایر پنجگانه‌ی وابسته، در چنین ترکیب‌هایی آورده نمی‌شوند: زه له تاسره،...له هغوى سره کار کوم؛ ۴. ضمایر وابسته‌ی منفصل، ولوکه در نقش فاعل باشند، در اول جمله آورده نمی‌شوند، از همین‌رو در جمله‌های ساده پس از مفعول می‌آیند: کتاب می‌واخیست، قلم دی واخست، خولی یی واخیستله. اما در جملات مقید، پس از قیدها و قبل از مفعول (میان قید و مفعول) آورده می‌شوند: پرون می‌په بازاكی یو کتاب واخیست... ۵. ضمایر منفصل وابسته،

در ترکیب‌های اضافی، با مفعول می‌پیوندند: قلم می‌سلیم و اخیست، کتاب دی‌چا و اخیست؟ کتابونه مو‌چا و اخیستل؟

IV. دستگاه واژگان هر دو زبان

۴.۱) اصول واژه‌سازی در دوزبان:

۴.۱.۱) انتقال واژه از یک مقوله‌ی دستوری به مقوله‌ی دیگر، در هر دوزبان رایج است (شاید این امر یکی از جهانی‌های زبان‌شناسی باشد). شایع‌ترین عملیه در این خصوص، استفاده‌ی اسم بجای صفت و بر عکس است: کلمه‌ی پشتو در عین حالی که اسم است (اسم زبان) صفت نیز هست. در نزد پشتوان‌ها واژه‌ی پشتو تنها بیانگر زبان آنها نیست، بلکه همچنین بیانگر سلوک، اخلاق، آئین و رسوم و نمادی از ملتی واحد است که علی‌رغم تعدد اقوام و قبایل، حاکی از احساس همبستگی و اتحاد آنها است. از این دیدگاه معنای پشتو نیز گسترده‌تر از «پشتو زبان» است [بهروزیان ۲۱۲، ۱۳۷۸].

در زبان فارسی دری، واژه‌ی «مرد» که اسم است، به عنوان صفت و به معنای «مردانه، شجاع» نیز به کار برده می‌شود. حتی به این واژه وجه تفضیلی «مردتر» نیز داده شده است.

عکس این قاعده نیز درست است: خوان در پشتو، و جوان در فارسی دری. صفت‌هایی که برای غیر جانداران به کار می‌روند، نقش قید را نیز ایفا می‌نمایند.

۴.۱.۲) واژه‌های پشتو از طریق ترکیب یا اشتقاء ساخته می‌شوند. پسوندهای متداولی که از اسم و صفت، اسم می‌سازند عبارتند از پسوندهای فارسی *-gār*، *-dār*، *-yāl*، *-wāl*: برای ساختن اسم

۶۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

های عامل؛ فارسی، - و پشتو *wālay* - و *tyā* - : برای ساختن اسم از فعل به کار می‌روند.

(۴.۱.۳) در فارسی دری برخی از ماده‌های مضارع و برخی از ماده‌های ماضی به عنوان اسم فعل مورد استفاده قرار می‌گیرند: مضارع: «فروش» (از «فروش- فروخت-»)؛ ماضی: «خرید» (از «خر- خرید»). با پیشوند فعلی: «بر- گشت» (از «برگرد- برگشت-») معمولاً ترکیب عطفی می‌سازند: خرید و فروش، رفت و برگشت.... در ساخت افعال جعلی، از اسم به عنوان ماده‌ی مضارع استفاده می‌گردد، طوریکه با افزودن «-ید» به آن، ماده‌ی ماضی قانونمند به دست می‌آید: دزد، دزدید.

(۴.۱.۴) شیوه‌ی بسیار متداول واژه سازی در زبان فارسی دری، افزودن پسوند به اسم است:

(۴.۱.۴.۱) پسوند «-ی» از صفت یا از اسم، اسم معنا می‌سازد. مثل «تلخ»، «تلخی؛ «دختر»، «دختری».

(۴.۱.۴.۲) پسوند «-ی» دیگر از اسم، صفت نسبی می‌سازد. «کابل»، «کابلی»؛ «علم»، «علمی»...

(۴.۱.۴.۳) پسوند «-ک» از اسم و غیره، مصغّر یا اسم اشیای مادی می‌سازد: «پسر»، «پسرک»؛ «مرد»، «مردک»...

(۴.۱.۴.۴) در زبان عامیانه پسوند «-و» از اسم، صفتی (یا اسمی) می‌سازد که بر یک خصوصیت جسمی یا روحی دلالت می‌کند: «ترس»، «ترسو»...

(۴.۱.۴.۵) پسوند «-ش» که از ماده‌ی مضارع، اسم مصدر می‌سازد: «آموز/ آموخت-»، «آموز-ش»، «گو(ی)-/ گفت»، «گوییش»...

(۴.۱.۴.۶) شناخت بعضی پسوند‌ها دشوار است: «آبی» (آورنده‌ی آب، سقا)، «کلاهی» (کسی که کلاه بر سر دارد)؛ «کیلو-یی» (معیار فروش چیزی)، «صبحی» (به هنگام صبح)؛ «-ی» که به زنجیره‌ی

همنشینی اضافه می شود: «در دو کیلو متری - شهر»؛ «-ی» موجود در «دو-ی»، «دیگر-ی»...

۴.۱.۴.۷) بر اثر از دست دادن بار معنایی اولیه، بعضی از ماده های فعل که بعنوان جزء دوم ترکیب استعمال شده اند، به پسوند تبدیل گشته اند: «آلا (ی)-آلود-» واژه های «خواب-آلود»، «گوشت-آلود»، «زهر-آلود» و غیره؛ از «گرا(ی)/گرایید-» صفت هایی (یا اسم هایی) مختوم به «-گرا» و اسم های معنی مختوم به «-گرا-یی» حاصل می شود: «سنت-گرا»، «سنت-گرایی»...

۴.۱.۴.۸) برای ساختن فعل و اداری، به ماده ی مضارع پسوند «-ان» و به ماده ی ماضی «-اند» یا «انید» افزوده می شود: «شناس-شناخت-» و «شناسان-شناسان(ی)-د»؛ «مال-/مالید-» و «مال ان-/مالان(ی)-دن»... ۴.۱.۵) و اما پیشوندهای نام ساز که تعداد شان اندک است:

۴.۱.۵.۱) «نا-» پیشوند منفی ساز است که به صفت یا اسم متصل می شود: «پاک»، «نا-پاک»؛ «شاعر»، «ناشاعر»...

۴.۱.۵.۲) پیشوند «نا-» می تواند از اسم، یک مشتق با معنای ملکی بسازد: «امید»، «نا-امید».

۴.۱.۵.۳) پیشوند «نا-» با اتصال به ماده ی فعل، مشتق هایی را ایجاد می کند که معنای معلوم یا مجھول می دهند: «دان-/دانست-»، «نا-دان»؛ «شناس-/شناخت-»، «نا-شناس»...

۴.۱.۵.۴) «هم» پیشوندی است که با پیوستن به اسم، مشتقی می سازد که معنای ملکی می دهد: «وطن»، «هم وطن»...

۴.۱.۵.۵) «پر» بیانگر فراوانی است و با پیوستن به اسم یا ماده ی فعل، مشتق های می سازد که معنای ملکی می دهند: «جمعیت»، «پر جمعیت»؛ «خور-اخور-»، «پر-خور»...

۶۸ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۴.۱.۵.۶) پیشوندهای تشدیدی «شاه» و «خر-»، مشتق‌های «درون مرکز» می‌سازند: «راه»، «شاه-راه»، «مگس»، «خر-مگس»... یا مشق برون مرکز چون «خر-پول»...

۴.۱.۶) روش‌های ساختن واژه‌های مرکب:

۴.۱.۶.۱) نام (اسم، صفت و غیره)+نام = ترکیب تعیینی (درون مرکز): کار-خانه، مار-گزیده...

۴.۱.۶.۲) نام+نام = ترکیب ملکی: فارسی-زبان، چهار-پا...

۴.۱.۶.۳) نام+ماده‌ی مضارع = صفت: وطن-پرست، چادر-نشین، تن-رو...

۴.۱.۶.۴) نام+ماده‌ی ماضی = ترکیب در معنای مجھول: خانه-زاد، خاک-آلود...

۴.۱.۶.۵) ترکیب+پسوند؛ نام+نام+پسوند = دو+چرخ+ه (دوچرخه)...

۴.۱.۶.۶) نام+ماده‌ی مضارع+-ان = یخ بندان...

۴.۱.۶.۷) واژگانی شدن زنجیره‌های نحوی:

۴.۱.۶.۷.۱) واژگانی شدن عبارتهای غیر فعلی: دونام هم پایه شده: دور-و-دراز، آب، -و-هوا...

۴.۱.۶.۷.۲) زنجیره‌ی همنشینی اضافه: گل-سرخ، تخت-خواب، یا با حذف علامه‌ی اضافه: مادر-زن، گاو-آهن...

۴.۱.۶.۷.۳) حرف اضافه+نام: با-ادب، بی-شرم...

۴.۱.۶.۷.۴) مفعول یا متمم+صفت مفعولی: جهان-دیده، پیش-پا-افتاده...

۴.۱.۶.۷.۵) ساختار مطلق: پا-بر-جا...

۴.۱.۶.۷.۶) عبارت‌های حرف اضافه‌ای: «(در) پشت-»...

۴.۱.۶.۷.۷) عبارت‌های ربطی: «برا-ی این- که»، «با-وجود-ی-که»...

۴.۱.۶.۷.۸) گروههای فعلی واژگانی شدن شامل دو دسته می‌شود:

۴.۱.۶.۷.۸.۱) افعال دارای پیشوند فعلی که در آنها بارمعنایی اصلی در فعل نهفته است و پیشوند فعلی آنرا به صورت جزیی تغییر می‌دهد: گشتن، برگشتن...

۴.۱.۶.۷.۸.۲) افعال مرکب قسمت اسمی حامل بارمعنایی اصلی است و فعل، که کمابیش معنای اصلی خود را از دست می‌دهد، می‌تواند به عنوان یک «عامل» فعلی ساده در نظر گرفته شود: فکر، فکر کردن. ولی در فرورفتن، هردو جز و بطور مساوی برعنای ترکیب تاثیر می‌گذارند.

۴.۱.۶.۷.۹) عبارتهای فعلی از نظر ماهیت اجزای تشکیل دهنده‌ی شان، روابط موجود بین اجزا و ویژگی‌های نحوی‌شان و غیره بایکدیگر تفاوت دارند. جزء اسمی می‌تواند اسم، صفت، قید یا «پیشوند فعلی» باشد. فعل می‌تواند متعددی یا لازم، انتزاعی (مثل کردن) یا عینی تر (مثل زدن) باشد. روابط بین اجزا یعنی جزء اسمی یا مفعول فعل است یا به عنوان متمم در نظر گرفته می‌شود. ویژگی‌های نحوی از جمله به قابلیت تاثیرگذاری بر یک مفعول یا متمم گفته می‌شود.

۴.۱.۶.۷.۱۰) جدا سازی عبارت فعلی از زنجیره‌های نحوی کار دشواری است؛ با اینحال معیارهایی وجود دارد که بسته به موارد مختلف، به تنها یی یا در مجموع کار آیی دارند:

۱. بسامد، ۲. تضعیف معناشناختی فعل، ۳. عدم تعیین معنای ترکیب با استفاده از معنای تک تک اجزای تشکیل دهنده‌ی آن، ۴. قابلیت مفعول پذیری، ۵. عدم امکان یا محدود بودن امکان اضافه کردن چیزی در بین جزء اسمی و فعل و یا جایگزین کردن یا ارجاعی کردن آنها، ۶. امکان مجهول کردن با افزودن فعل کمکی «شدن» به صفت مفعولی عامل فعلی مثل «ترتیب داده شدن» [لازار ۱۳۸۳، ۴۷۱-۴۶۶].

٧٠ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۴.۱.۷) چنانکه گفتیم، در زبان پشتو کلمات یا از راه اشتقاق، و یا از راه ترکیب ساخته می‌شوند.

اشتقاق یا توسط افزودن پیشاوند به ریشه‌ی کلمه (یا به کلمه‌ی نخستین) و یا توسط پیشاوند که پیش از ریشه (یا کلمه‌ی نخستین) وضع می‌شود، صورت می‌گیرد.

۴.۱.۷.۱) شناخت یکدسته از کلمات زبان پشتو، بدون شناخت پساوند های کهن - که اکنون از کار افتاده اند - ناممکنست.

دارمستر شانزده پسوند را نشان می‌دهد که در ساختمان کلمات پشتو نقش داشته، ولی اکنون مرده به حساب می‌آیند: ۱. a (فتحه) که در زبانهای کهن نشانه‌ی مذکور و مختث بوده، بر اثر سقوط مصوتهای پایانی کلمات از بین رفته است: غل (دزد) از gada-، غوا (گوش) از gaoŠa-، سپین (سفید) از spaēta ...

۲. an- که پساوند عددی بوده: اته (هشت) از aŠtan، لس (ده) از ah...dasan ۳. - پساوند اسمی مختث که در اوستا حالت فاعلی آن با علامت ō-، و حالت مضاف الیه آن با علامت anho آمده است: روح (روز) از raočō، اوس (اینگاه) از asō ... ۴. i- پساوند اسمی: غر (کوه) از gairi، نوم، نو(ناف) از nābi ۵. u پساوند اسمی و صفتی که اکنون بجای آن پساوند جدید (a-) علاوه می‌شود؛ تنه (تن) از tan-u، اوسي (آهو) از ās-u ۶. ka- پساوند صفتی: هسک (بلند) از us-kav، پساوند -ta - صفت فعلی مشتق: (و) زغاست (دوید) از uzgās -at ، (و) مر (مرد) از mar-ta (و) سو (سوخت) از ...sux-ta ۸. tar- پسوند خویشاوندی: پلار (پدر) از patar، لور (دختر) از duxtar ... ۹. ti- پسوند اسم معنی است که هنوز هم مورد استعمال است. در باب مصدر، t این پسوند باقی مانده است؛ زیرا در زبان ایرانی کهن اسمهای معنی مختوم به t- و در اوستایی مختوم به ti- بوده است. ۱۰. پسوند tara- که برای مقایسه است:

کشر (کهتر) از *masyō-tare*، مشر (مهتر) از *masyō-tara*، ۱۱. پسوند *-tu* از غال (جایگاه) از *gā-tū*، ۱۲. پسوند اسمی: تور (تاریک) از *vahuni*، ۱۳. *ni-na* پسوند اسمی و صفتی: وینی (خون) از *ni-na*، ۱۴. *-an* که با آن اسمای مذکر و مخت ساخته می شد: نوم (نام) از *maēθman*، میلمه (مهمان) از *nāman*، ۱۵. پسوند *-ra*- برای صفت و اسم: سور (سرخ) از *suxra*، ۱۶. پسوند *-ya*- تویه (رودخانه) از *toya* به معنای آب در سنسکریت. [دارمستر ۱۳۵۶، ۱۶۵-۱۶۱]

۴.۱.۷.۲) پسوند های دارای کاربرد متنوع «*-ai*»:

۴.۱.۷.۲.۱) *ai* معادل *-ak*- فارسی میانه و *-a*- فارسی دری است؛ ستوری (ستاره) از *stāra-*، کرپی (کرده) از *Kerēta-*. این پسوند از روی قیاس به کلماتی علاوه می شود: ازغی یا اغزی (خار) از *-ā-gaz-* اوستایی (در فارسی میانه *azg*). همینطور با این پسوند مشتقات صفتی و اسمی ساخته می شود: مخ (روی، چهره) ← مخی (زوبرو، برابر)، غل (دزد) ← غلی (خاموشانه، دزدانه)، بر (پیروزمند) ← بری (پیروزمندی)، تریخ (تلخ) ← تریخی (تلخی). این پساوند در اخیر کلمات هندی دخیل در پشتو نیز شامل می شود (نک ۴.۲).

۴.۱.۷.۲.۲) این پسوند از اسماء خاص صیغه‌ی تصغیر می سازد: خرخ (چرخ) ← خرخی، صاحب صاحبی، ابراهیم ← ابراهیمی، حسن ← حسنی، دوست ← دوستی.

۴.۱.۷.۲.۳) پسوند *-a*- از *ā* اوستا آمده که در سنسکریت نیز *ā* بوده است. *-a*- صیغه‌ی مونث می سازد: سور (سرخ- مذکر) ← سره (سرخ- مونث)، هسک (بلند) ← هسکه. این پسوند هم بر کلمات اصیل و هم بر کلمات اقتباسی وارد می شود: لوم (دام) ← لومه (جال، تور)، خشت ← خشته، تب ← تبه.... با این پساوند اسم معنا (کلمه‌ی مجرد) نیز ساخته می شود: پوه (دانان) ← پوهه (دانایی). در برخی از کلمات اقتباسی وظیفه‌ی

۷۲ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

مونث ساز را اجرا می‌کند: جگره (جهگرای هندی)، بوری (بورای هندی)، پته (پتای هندی)....، موده (مدت)، مساله (مصالح)....

۴.۱.۷.۳) پسوند‌های اسم معنی به معنای اسم عمل:

۴.۱.۷.۳.۱) پسوند‌های مصدری: ۱. افزودن فتحه (a-) به ریشه‌ی

کلمه‌ی اسم معنی: پوه ← پوهه (دانایی، دانش)، ۲. افزودن پسوند «زبرک+ل» چه به ریشه‌ی کلمه، و چه به اسم معنی مختوم به «-t-»: آخست (گرفت) ← اخستل، ناسته (نشست) ← ناستل. ۳. افزودن همان پسوند به اسم معنی مختوم به ana- پلورنه (فروش) ← پلورل (فروختن). پسوند -ana، گاهی به -na- (اندیشه) و گاهی به -nā-: (وینا) تبدیل می‌شود. ۴. اسم معنی فعلی مختوم به -tana = -ēdana: اخیستنه (گرفت ← اخیستل، ۵. به جای پسوند مونث a-، پسوند مذکور با زیرک: واته (خروج، برآمد) ← وتل، کاته (نگاه) ← کتل. ۶. همین قاعده برای اسمهای معنا که به «-de» ختم شده‌اند: لیده (دیدار) ← لیدل....

یادداشت: در هر دو زبان، مصدر جمع بسته می‌شود: دوتو وخت دی،

«وقت بیرون رفتن‌ها است».

۴.۱.۷.۳.۲) پسوند‌های اسم معنی ساز -un و -tūn - در افعال

مبنی بر اسم که در آن‌ها «یای مجهول + d» (-ēd) می‌آید، به ماده‌ی فعل افزوده می‌شود:

ریشه‌ی کلمه	کلمه‌ی مشتق	مصدر	معنا
تر	ترون	ترپل	بستن
ویر	ویریدون	ویریدل	ترسیدن
گند-	گندون	گندل	دوختن

یادداشت: پسوند «تون» در عین حالی که اسم مکان می‌سازد، اسم معنا نیز می‌سازد:

بیل (جدا) ← بیلتون (جدایی)، کونده (بیوه) ← کونله تون (بیوگی).
 ۴.۱.۷.۳.۳ پسوند های *išt*- و *ašt*-: اینها اصلاً به ریشه‌ی فعل و مجازاً به اشکال اسمی می‌پیوندند: شور ← شورشت (شورش)، جور (جور) ← جوربسته همین پسوند در فارسی میانه به صورت «*išn*-» آمده که، در فارسی دری صامت آخری آن افتاده است: دهش، کنش، روش.... از همین پسوند، صورت *išt* آن هم در فارسی دری (خارشت، کاهشت، در اسمهای چون چرخشت و بالشت) و هم در پشتون (میاشت) کاربرد دارد.

۴.۱.۷.۳.۴ پسوند *li*-: سووریا سپور (سوار) ← سپورلی (سوارکار).

۴.۱.۷.۳.۵ پسوند *ang*-: غورخ ← غورخنگ (جهش) ← غورخیدل (جهیدن). گویا(g)- آخر پسوند، بر اساس قیاس با کهنگ (کهن) بعداً به آن الحاق شده است.

۴.۱.۷.۴ پسوند های کیفیت ساز: دسته‌ای از پسوندها که اسم معنای بیانگر کیفیت می‌سازند.

۴.۱.۷.۴.۱ پسوند *tyā* - که معادل آن در بسیاری از زبانهای مهم هند و اروپایی دیده می‌شود: زور (کهنه) ← زورتیا (کهنگی)، روند (کور) ← روندیا (کوری)، میلمه ← میلمستیا.

۴.۱.۷.۴.۲ پسوند *tōb* - که همان معنای *tyā* را می‌سازد: سپین ← سپین توب، رشتن (راست) ← رشتن توب (راستی). پوسل توب باقی مانده‌ی «پوسلی (پوشیده)+توب» است که پوسلی از استعمال افتاده است. گفته می‌شود که «توب» از همان کلمه‌ی است که واژه‌های «پشت» و «تاب» فارسی دری از آن آمده‌اند (تاپه).

۴.۱.۷.۴.۳ پسوند *at*- که از پسوند هندی «آهٹ» اقتباس شده (متها=شیرین ← مطهاهٹ = شیرینی): لوی ← لویت (بزرگی).

۷۴ / همگویی‌ها و ناهمگویی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

(۴.۱.۷.۴.۴) پسوند *wālai* - به عین معنا: سور \leftarrow سوروالی (سرخی).
این پسوند ماخوذ از پسوند والا (هندی) + *ai* پشتو است.

(۴.۱.۷.۴.۵) پسوند «-vali» معنای پسوند پیشتر را دارد: ورور \leftarrow وروروالی، پشتوون \leftarrow پشتوونوالی.

(۴.۱.۷.۴.۶) پسوند *ā* -: پسوند مونشی است که جمع آن «آوی» می‌باشد: غل \leftarrow غلا (دزدی) \leftarrow غلاوی (دزدی‌ها). ریشه‌ی این پسوند با ریشه‌ی پسوند (ā-) فارسی دری یکی است: پهنا، ژرفا، دانا، درازا،...

(۴.۱.۷.۴.۷) پسوند *awi* -: خپل \leftarrow خپلوی (خویشاوندی)،...

(۴.۱.۷.۴.۸) پسوند «ā-» که از زبان فارسی دری گرفته شده است، هم به کلمات پشتو و هم به کلمات دخیل افزوده می‌شود: لوی \leftarrow لویی، زیات \leftarrow زیاتی، قات (قطط) \leftarrow قاتی (قططی).

(۴.۱.۷.۴.۹) پسوند *āi* - نیز از فارسی دری گرفته شده است و مثل پسوند قبلی مورد استعمال دارد: رون (روشن) \leftarrow رنایی (روشنایی)،...

(۴.۱.۷.۴.۱۰) پسوندهای گلی و گلوی (-galwi, -gali): مورد استعمال آن‌ها شبیه به پسوندهای *wālai* - و *vali* - است: پلار \leftarrow پلار گلوی، پیژند \leftarrow پیژند گلوی (شناسایی). گفته می‌شود که ریشه‌ی این کلمات با کلمه‌ی «گله»‌ی فارسی دری مشترک است [دارمستر ۱۳۵۶، ۱۷۹].

(۴.۱.۸) پسوندهای صفات و اسمای فاعل ساز:

(۴.۱.۸.۱) پسوندهای *-anda/-and* - از پسوند قدیمی *-ant* - ماخوذ است؛ تا جاییکه به مشکل می‌توان مشتق بودن کلمات دارای پسوند های مذکور را تشخیص داد: ژوند (زندگی) *Jv-ant*، تالنده (تندر) از *tān-* *anda* اشکال *-andwi* - و *-ānd* - این پسوند زنده است: خورلندي (چرخک)، ساتندوی (نگهبان)، پوهاند (خردمند).... هسته‌ی اصلی این

اشتقاق فعل است؛ اما گاهی از روی قیاس اسم نیز می‌آید: نومندی (نامور)، خرمندی (خرم، شاداب).

(۴.۱.۸.۲) پسوند *ān*- و *ān-kai*: هردو از *āna*-ی اوستایی آمده است. *ān*- فارسی دری در ترکیب‌های چون جوشان و خروشان، از همین ریشه اند: کر، کرل ← کرونی (کننده)، سات (ساتل) ← ساتونی، گرزیدونی. اسما و صفات فاعل مشتق، با افزودن پسوند بعدی *kai*- به پسوند مذکور ساخته می‌شود: کرونکی، ساتونکی، اوسیدونکی...

(۴.۱.۸.۳) پسوند *garai* که با *kara* (کننده) اوستایی هم ریشه است. از اخیرالذکر پسوند «گر» (-gar) فارسی دری باقی مانده است: مل ← ملگری، منع ← منخگری. «گره» مونث این پسوند است.

(۴.۱.۸.۴) پسوند *či*- در اصل ترکی است، در پشتو از فارسی دری اقتباس شده است: جارچی (جهر کننده)، نسق چی (جلاد، شکنجه گر). اما به نظر می‌رسد که پسوند «چی» برای نسبت مکان مثل «بنوچی» با این ریشه ارتباطی ندارد؛ تمام اسامی مکان که با یک مصوت ختم شوند، حین نسبت سازی «چی» به آنها می‌پیوندد. مثلاً مطابق قاعده، ج یا چ میان دو مصوت «واو» و «ی» (دربنوبی) میانجی واقع می‌شود. پسوند *či* ترکی- عموماً- به پیشه یا شغل افراد دلالت می‌کند؛ در حالیکه *či* ساخته شده از فرایند یاد شده، عموماً پسوند نسبت مکان است: میرواچی، رونوچی، پلخاچی، اواداچی....

(۴.۱.۸.۵) پسوند *an*- که برای اسم، صفت و فاعل مونث کاربرد دارد، از هندی وارد پشتو شده است.

(۴.۱.۹) پسوندهای خویشاوندی:

(۴.۱.۹.۱) پساوند -ور (ōr-) : با قیاس از «خور» (که بدون پسوند است)، مور، ترور (عمه)، ندوریا درور (خواهر شوهر-ننو)، نزوریانگور (سنو، سنار)، تندور یا تندر (تندار-زن کاکا).

۷۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

کلمات نندور، نزور یانگور، تندر (به قیاس از تره به معنای عم، همه منشای سنسکریت دارند.

۴.۱.۹.۲) پسوند *gani*- به معنای منسوبان خانواده و خیل به کار می‌رود: پلارگنی (خانواده‌ی پدری)، نیکه‌گنی، مورگنی. این پسوند، با کلمه‌ی «گان» (در شاهپورگان) از ریشه‌ی «گانه» و «گان» آمده است.

۴.۱.۱۰) دو دسته پسوندهای ندا و توصیف، گاه جای همدیگر را می‌نیزند، بعضی به معنای هردو کاربرد دارند:

۴.۱.۱۰.۱) پسوندهای *-ilai*، *-olai* و *-alai*- را قبلاً پسوند صفت فعلی مشتق شناختیم؛ این پسوند صفت ساز نیز هست: بناغل ← بناغلی (شاپرده) سپینه ← سپنلی، روه ← روهیلی (از اهالی روه، منطقه‌ای در پنجاب)، خت (لای) ← ختولی. از این پسوند کلمات فارسی دری گاو و شیر ← گاولی (کفش پوست گاو) و سیرلی (بره‌ی شیرخوار) ساخته شده است.

۴.۱.۱۰.۲) پسوند «له» (-la) کلمات را مونث می‌سازد: تره (عم) ← تره له (دخترعم) شاخ ← شاخله؛ ور ← ورله (باردار).

۴.۱.۱۰.۳) پسوندهای *an* و *anai* : او^س ← او^سنی، بنکته ← بنکتنی، بر ← بر^{نی}، مور ← مور^{نی}؛ سپز (شپش) ← سپزن، خیره (ناپاک) ← خیرن، اغزی ← اغزن.

۴.۱.۱۰.۴) پسوند *lan*-: شیگه (ریگ) ← شیگن، زو(ریم، قیح) ← زولن.

۴.۱.۱۰.۵) پسوند «in» که با همین پسوند در زبان فارسی دری از یک ریشه است: خاوری ← خاورین، مالگه ← مالگین؛ با این پسوند، پسوندهای *-a*، *-ga* و *ai* وصل شده معانی تاره بوجود می‌آورد: رشتیا ← رشتین ← رشتینی، وراندی ← وراندینی.

۴.۱.۱۰.۶) پسوند *unai* ← رشتیا ← رشتیونی، لارغه (مهلت) ← لارغونی. معادل این پسوند در فارسی میانه *ānak* و در فارسی دری *āna* آمده است: جرم ← جرمانه، شرم ← شرمانه، مر(مرد) ← مرانه.

۴.۱.۱۰.۷) پسوند «-a-» (یای مجھول) که در حالت فاعلی موجود است، در حالت جر نمایان می شود: لار ← لاری (از راه، برراه).

۴.۱.۱۰.۸) پسوند «T» (یای معروف) از فارسی دری مأخوذاست:

خرج ← خرخی...

۴.۱.۱۰.۹) پسوند «āi-» ماخوذ از *aka*- است که در پشتو مونث می سازد: لینده (کمان) ← لیندی (کمان دار)، پشته ← پشتی (تپه، کوه).

۴.۱.۱۰.۱۰) پسوندهای اسم ساز و ادات ساز: «-ez» و «-zh-» که با «آز-āz-» فارسی دری از یک ریشه اند: نمونخ، وریخ (ابر+یخ)، کانیز (سنگزار)، واریزه (تب عودکننده).

۴.۱.۱۰.۱۱) پسوند «-ga-» به اسم می پیوندد ولی تغییری در معنا نمی آورد: ستراگه (چشم) از *star-*، گرگ (جرب) از *garēna* ، ورماگه (ورم) ... گویا کلمه‌ی فارسی دری «مرگ» (از *mahrka* اوستایی) با همین پسوند ساخته شده است.

۴.۱.۱۰.۱۲) پسوند *at*-: اوچت (بالا، فراز).

۴.۱.۱۰.۱۳) پسوندهای *-tu*، *-tai*-: (روژه ← روزه‌تی، نام ← نامتو، جرگه ← جرگه تو (عضو جرگه)).

۴.۱.۱۰.۱۴) پسوندهای *-ca*- و *-cai*- (خه، خی): غر ← غرخه(کوهی)، لم ← لمخی(نمد).

۴.۱.۱۰.۱۵) پسوند *man* که معادل یا مخفف پسوند «مند» فارسی دری است: نیازمن، گیله من، ویره/ویرمن (هراسان)، میرخه من (کینه جو)...

۷۸ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

۴.۱.۱۰.۱۶) پسوند *am*- که ماخوذ از اوستایی است، بطور مشترک در فارسی دری و پشتو- برای بیان اعداد رتبی بکار می‌رود: اتم (هشتم).

۴.۱.۱۰.۱۷) پسوند *ama* (b)- که اسم مونث می‌سازد: غوایمه (ماده گاو)، وزیمه، سیپیمه...

۴.۱.۱۰.۱۸) پسوند *yai*- غوایی، خوره‌یی (خواهرزاده)، مره‌یی (برده)...

۴.۱.۱۰.۱۹) پسوندهای *ā-war* و *war*- زره ← زره ور، بخته ور (بختور)...

۴.۱.۱۰.۲۰) پسوندهای *jan* / *zan* / *žan*- که هم ریشه‌ی «زن» (زدن) است صفت می‌سازند: تورزن (شمشیرزن)، غم جن (غمین، غمگین)، دروغ جن، کبرجن،...

۴.۱.۱۰.۲۱) پسوند *nāk*- که ماخوذ از پسوند فارسی دری «ناک» است: خوندناک، زیم ناک (نم ناک) شخوناک (زنچو).

۴.۱.۱۰.۲۲) پسوند *wāl*- که انتساب به محل را نشان می‌دهد، ماخوذ از هندی است: پکتیاوال...

۴.۱.۱۰.۲۳) پسوند «yā-» که از «ā-» هندی ماخوذ است: جلیا (سوزان) از جلا و جلنا، لگیا (سرگرم) از لگا و لگنا، ملیا (روبرو) از ملا و ملنا...

۴.۱.۱۰.۲۴) پسوند *yālai*- که معادل «والا»‌ی هندی است: ننگیالی، جنگیالی، توریالی،...

۴.۱.۱۱) پسوندهای تصغیرساز که برای تحبیب و تحریر نیز به کار می‌روند:

۴.۱.۱۱.۱) پسوند *ai* در کلمات چون مخی، پرونی، وژی و غیره.

۴.۱.۱۱.۲) پسوند تصغیر *ak*- که از فارسی دری اقتباس شده: چرکگ، مردک، توپک.

۴.۱.۱۱.۳) پسوندهای *-gai* و *-kai*: راشککی (خرمنک)، شپنکی (شبانک)، خوارکی (بیچاره کگ)؛ زرگی (دلک)، زومکی، خولگی، بوداگی، سترکگی؛ سپیرکگی (صفت- خاکی گونه)...

۴.۱.۱۱.۴) پسوندهای *-ugai*، *-ukai*- در کلمات چون: پندوکی، هدوکی، وروکی

۴.۱.۱۱.۵) پسوندهای *-guṭai*، *-ūṭai*- و *-ṭai*- که ماخوذ از هندی اند که در اصل *-ṭai*- بوده (بات): زنگوتی (گهواره گک)، سروتی (آدمک)، زرگوتی، کارگوتی (کارک)، لگوتی / لبرگوتی (اندک).

۴.۱.۱۱.۶) پسوندهای *-urai*- و *-rai*- که از *-ru*- و *-ra*- هندی ماخوذ اند: خسه ری (خس آلد). گدو ری (بره، گدی)، جنگوری (جنگک)، مزگوری (موش کوچک)...

۴.۱.۱۱.۷) پسوندهای *-garai* و *-karai*- که تحت تاثیر پسوند فوق الذکر «گری» تلفظ می شود: طوطاکری (طوطی گک)، وزگری/وزگوری (بزغاله). ظاهراً کلمه *گر* (چوچه ی اسپ) در فارسی دری نیز ماخوذ از همین پسوند باشد.

۴.۱.۱۱.۸) پسوند *-ā*- در کلماتی (بیشتر اسامی) که جز و از آنها، یا هجای اخیر شان تلفظ نشود وارد می شود: دورخانی ← دورخو، بختوره ← بختو، اسلمو، پیرو، امیرو، نازو، شیرینو...

۴.۱.۱۱.۹) پسوند *-ta*- که ماخوذ از حالت هدفی (داتیف) اسم است: دلته، هلتة، چیرته، پورته، وبلته (با یکدیگر)، بیرته (ماخوذ از بیاته)...

۴.۱.۱۱.۱۰) پیشوندها:

۴.۱.۱۱.۱۱) پیشوندهای پیوسته چون: *-ā* (آستول، آچول...). *-āl*- (آلوتل...). *-bar*- (برخیره...). *-bō*- (بوتلل...). *-ham*- (همزولی، هم غاره...). *-prā* (پرانیخم...). *-prē*- (پرپی وستل...). *-Jār*- (جارو تل = برگشتن، جاریستل = باز آوردن). *-n*- (نفوتل = شنیدن، بختل = در آوردن...).

۸۰ / همگوئی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

(وژل...)، **war-** (ورژل=بریدن، ورغلل...)، **wu-** (وُراغل، وُریدل...)، **yō-** (یوستل، یوورپ...).

۴.۱.۱۳.۲) پیشوندهای **na** پیوسته یا جدا شدنی: **byā-** (بیاموندل=بازیافتن...)، **j-** (خکه = خ+که=از+که)، **-da** (دنه، دلاندی...)، **-pa** (پاسیدل، پاس، پخوا، پشته...)، **kšē-** (کبی ناستل، کبی شودل=کینبودل...)، **nana-** (نه وتل، نه باسل...)، **pōri-** (همریشه‌ی «پار» فارسی دری: پوری وتل = گذشتن، پوری یستل = گذشتند...).

۴.۲) ساختمان واژه‌های ترکیبی:

تمام انواع ترکیب که در زبان ایرانی کهن وجود داشته، در زبان پشتو مورد استعمال دارد:

مرکبات زوجی، مرکبات انتسابی، مرکبات تعیینی، مرکبات ملکیتی، ترکیبات دستجمعی. علاوه بر اینها نوع دیگر ترکیب یا بهم آیی که آنرا «مجاورت» می‌نامند، نیز وجود دارد [دارمستر ۱۳۵۶، ۲۰۱].

۴.۲.۱) مجاورت آنست که دو کلمه از نظر معنای مورد استعمال در جوار هم قرار می‌گیرند: خنگه (چه+رنگ+ه)، دومره (دا+خومره)، خومره (خه+هومره). مجاورت صفات را در کلمات ذیل می‌بینیم: تک تور، تک سپین، تپ روند، رت تور، وات شین که در هردو ادات «رت» مانحوز از **rakta** (رنگ) سنسکریت است.

۴.۲.۲) در ترکیب زوج، نتیجه‌ی بهم آیی دو اسمی که معنای هردو بهم وابسته است- بدون پادرمیانی جزو دیگر- معنای جدید به وجود می‌آورند: خبری اتری، سره شنه، راشه درشه. گاهی با جزو وصلیه تک راتک. گاهی قید اضافه می‌شود: شهر په شهر، لور په لور. گاهی تکرار مجاورت محض: مات مات، ول ول، گاهی با اندک تفاوت: تیرهیر، نیغ پنیغ.... اتباع نیز در پشتو دیده می‌شود: تالا والا (چپاول)، تحالی پخالی (سرفه)....

۴.۲.۳) در ترکیب انتساب اسمی منسوب به اسم دیگر می شود: اور غالی (آتشدان)، غوبه (غوبه+به)= گاو بان، کوربه (کداخدا، میزبان)، غاروندی (قلاده)....

۴.۲.۴) ترکیب انتسابی فعل با اسم: ۱. با فعل متعدد چون ملا+ تر (طرفدار، خدمتگار)، زره سوی، خان کندن.... ۲. با فعل لازمی و انفعالی چون لمرسوی (آفتاب سوخته)، خورزه بن خی (بن+خی= پسرانباق)،....

۴.۲.۵) ترکیبات تعیینی: شاه مار، سره مخه، سرتور، خانگ غوخ (شکسته بال)....

۴.۲.۶) ترکیبات ملکیتی: ۱. صفت+اسم: تریومخی (ترش رو)، سریته (دختر روی گیر)، پلارم روی... ۲. اسم + اسم: پی مخی (زیبا، جوان).

۴.۲.۷) ترکیباب دستجمعی: در بلی (سه پایه)، دوشار (شال دوباره)، دویته.

۴.۳) بن مایه ها و واموازه ها

۴.۳.۱) هردو زبان به شاخه‌ی زبانهای ایرانی – خانواده‌ی زبانهای هندو اروپایی - تعلق دارند. بنابرین. بن مایه‌های ایرانی کهن در هردو بسیار است که ضمن فصول این رساله، برخی از آنها بازگویی شد؛ تا جاییکه اساس خویشاوندی هردو زبان از ساختمان و تاریخ واژه‌های بازمانده‌ی ایرانی کهن به اثبات می‌رسد.

دارمستر فصل مشبعی را به اساس اشتقاد و ترکیب واژه‌های پشتو اختصاص داده است [دارمستر ۱۳۵۶، ۲۰۶-۱۶۱]. علاوه‌تاً ضمن فصول دیگر به ریشه‌شناسی واژه‌های پشتو پرداخته؛ و مرحوم علامه عبدالحی حبیبی، ضمن نگارش تعلیقات بر نوشته‌های دارمستر و دیگران، فهرستی از واژه‌های اصیل پشتو را تهیه نموده است [حبیبی ۱۳۵۶، جلد دوم، پس از Sokolova ص ۲۳۰]. پنzel [penzL ۱۹۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۵]، سوکولووا]

۸۲ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

[Voroncov ۱۹۶۴، زیار ۱۹۷۴، ورنسوف ۱۹۸۰، ۱۹۸۱]، مورگنستیرنه [Morgenstierne ۱۹۴۲، ۱۹۲۶] و [Lentz ۱۹۲۱، Tedesco ۱۹۲۱] از فهرستی بلند از واژه های گوییشهای

شمال غربی (مادی و پارتی) دخیل در فارسی دری تهیه کند. هورن [Hubschmann ۱۸۹۵-۱۹۵۱] و هوبشمان [Horn ۱۸۹۳-۱۹۵۱] مطالعات ریشه شناسی ابتدایی واژه های زبان فارسی دری را انجام دادند. اینک فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی رادر دست داریم که کار هورن و هوبشمان را تکمیل کرده اند. [دوست ۱۳۸۳]

۴.۳.۲ در زبان پشتو مقدار معتبرهای واژه های زبانهای ایرانی میانه وجود دارد. تعداد واژه های زبانهای ایرانی میانهای شرقی در زبان پشتو، بیشتر از وام واژه های زبانهای ایرانی میانهای غربی است. البته واژه های زبانهای اخیر الذکر که از طریق فارسی دری وارد این زبان شده اند، در این محاسبه شامل نیستند:

از زبان سغدی: نوم، غولام (غولان، فریب دادن)، غرنم (غرمه، چاشت)، غر، غوا، کر (kēr - کاشتن)، زیرک (کبک)، مغوند (واگوند، پوشیدن)، یو (tāy، یک)، یوویست (بیست و یک)، Zl (زه، من)، ژون (ژوند، زندگی)، وز (بز)، ژونده (زنده)، آخیز (خیز، خیز، بلند شدن)، نوغتنان (واگنده، پوشیدن)، واوک (ویل - گفتن)، وینک (وینه، دیدن)، wš (واشه، علف)، vr?hi (وریخ، برنج)، stura (ستر، بزرگ) از خوارزمی: Wadu = wŷδ (شتر/شتران)، ps (پسه، گوسفند)، zrz (دل)، γš (غابن، دندان)، we (غویی، گاو)، δw (دوه، دو) [مذکر] f، δwy (دوی، دو) [مونث].

از سکایی (ختنی): *azu* (زه، من). *ker* (کر، کاشتن)، *nnew* (نوی، نود). *Zera* (زره، دل)، *purr* (انتقام، غلبه). *pusa* (پسه، گوسفند). *ggara* (غره، کوه). *pāta* (پاته، پاییدن).

واژه های ایرانی میانه ی غربی، اساس واژگان فارسی دری را تشکیل می دهند. با اینحال، تحقیقات جدید نشان می دهد که زبان فارسی دری مقدار معتبرهی واژه را از زبانهای ایرانی میانه ی شرقی وام گرفته، چندانکه اینک اصطلاح «زبان آمیخته» بر زبان فارسی دری کاربرد دارد. تعداد واژه های سعدی بسی فراوان تر از سایر زبانهای شرقی است؛ تا جاییکه آوردن نمونه بی مورد خواهد بود [قریب ۱۳۸۳]. انتشار کتاب «اسناد زبان باختری» [سیمز ویلیامز ۲۰۰۵، ۲۰۰۰] وجود قابل توجهی واژه های زبان بلخی در زبان فارسی دری را مسلم ساخت.

۴.۳.۳) چنانکه طی فصول مختلف این رساله نشان دادیم، زبان پشتو واژه های فراوانی از زبانهای هندی وام گرفته است. وجود همین واژه های فراوان و بعضی خصوصیتهای آوایی و دستوری بود که ابتدا دانشمندان فکر کردند منشای پشتو هندی باشد. بازگویی آن واژه ها، تکرار ملال آور خواهد بود.

تعداد اندکی از کلمات هندی، چه به طور مستقیم. و چه از طریق زبان پشتو، وارد زبان گفتاری فارسی دری نیز شده است. با توجه به سوابق تاریخی - ادبی زبان فارسی دری در هندوستان، ورود واژگان هندی در متون ادبی فارسی دری (خصوصاً متونی که در هند تالیف شده اند) امر طبیعی می نماید. تحقیق روی این واژه ها، بحث جالبی خواهد بود.

۴.۳.۴) میزان وام واژه های عربی در زبان پشتو کمتر از زبان فارسی دری است؛ زیرا اولاً بسیاری از واژه های عربی، از طریق فارسی دری وارد پشتو شده اند؛ ثانیاً میزان استفاده از واژه های دینی و ادبی زبان عربی، ارتباط مستقیم به سوابق و دامنه ی وسعت ادبیات دو زبان دارد.

۸۴ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

در صدی واژه‌های عربی در زبان فارسی دری، به تدریج در قرون چهارم تا ششم هجری افزایش یافته است. لازار معتقد است که افزایش واژه‌های عربی در فارسی دری، بیشتر به تاثیرهای کتابی مربوط می‌شود تا به همچواری: در آغاز دوره‌ی ادبی، واژه‌های عربی ۲۵ درصد واژگان فارسی را تشکیل می‌داد (و حدود ده درصد واژگان بکار برده شده در متون را); این درصد در طی دو قرن به صورت تدریجی افزایش یافت و پس از رسیدن به پنجهای درصد (و بیست‌الی ۲۵ درصد واژه‌های به کار برده شده در متون) تقریباً ثابت ماند. در زبان ادبی کنونی نیز همین درصدی ثابت است [لازار ۱۳۸۳، ۴۷۲].

نکته‌ی در خور ذکر اینست که جایگاه واژه‌های عربی در زبانهای فارسی و پشتو، مانند جایگاه واژه‌های زبانهای یونانی و لاتینی (از نظر کمی و کیفی) در زبان انگلیسی است. تمایز عمدی زبان پشتو در استعمال واژه‌های عربی با کاربرد آنان در فارسی، در مفون ساختن آنان در پشتو است؛ در حالیکه چگونگی استفاده و حتا معنای واژه‌های عربی در فارسی دری دگرگون شده [فرشیدورد ۱۳۴۸]، زبان پشتو، از نظر آوایی نیز واژه‌های عربی را تغییر داده است (موده = مدت، موقعه = موقع...).

در زبان عربی پایانه‌های «-ت» و «-ه» گونه‌های مشروط‌اند، اما در فارسی دری در اغلب موارد بین آنها تمایز ایجاد شده است، مثل «مراجعت» و «مراجعه». دستور زبان عربی اندکی بر صرف فارسی تاثیر گذاشته است که واضح ترین نمونه‌ی آن، به وجود آمدن یک پسوند «-ه» است که بر جنس مونث دلالت می‌کند. مثل «ملک»، «ملکه»؛ «همشیر»، «همشیره».

۴.۳) هر دو زبان از زبانهای ترکی و مغولی نیز واژه‌هایی را وام گرفته‌اند. در این زمینه نیز فارسی پیشگام است. بخش اعظم وام واژه‌های ترکی و مغولی در پشتو، از طریق فارسی وارد آن زبان شده است

[Doerfer ۱۹۷۵-۱۹۶۳] اما تعدادی از این واژه‌ها فقط شامل متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی اند؛ از آنجایی که اینان وارد زبان گفتار نشده اند، آنها را نمی‌توان وام واژه گفت. بلکه واژه‌های خارجی مصطلح در پشتو و فارسی اند.

اما واژه‌های چون «اولس»، «اردو»، «قشلاق»، «ییلاق»، «ایماق» (به معنای قبیله)، «جغرات» و غیره، واموازه اند.

۴.۳.۶) بالاخره، بیش از یک قرن است که هردو زبان به طور پیوسته واژه‌هایی مربوط به زندگی مدرن، اشیای مادی، نهادها، مفاهیم عقیدتی و غیره را از زبانهای غربی وام می‌گیرند. کم نیستند واژه‌هایی که بر حسب شرایط و طبقه‌ی اجتماعی متغیراند. به سختی میتوان تشخیص داد که کدام یک از این واموازه‌ها تنها به صورت مقطعی به کار برده خواهند شد و پایدار نخواهد ماند، و کدام یک از آن‌ها در زبانها ثبیت خواهند گردید. واژه‌ی چون «سپیخلی» در زبان پشتو که از کلمه‌ی انگلیسی «special» به معنای «مخصوص» آمده، اینک معنای آن دگرگون شده و «صف کردن، بی‌غل و غش کردن» [پشتو تولنه ۱۳۸۶] معنای دهد و کمتر کسی متوجه انگلیسی بودن آن می‌شود؛ زیرا این کمله از طریق زبان‌های هندی وارد پشتو شده است. همینگونه است کثرت استعمال واژه‌ی «گروپ» در فارسی دری که از انگلیسی «group» آمده [Kushani ۲۰۰۰] و به دلیل شباهت با واژه‌ی فارسی «گروه» به همین معنا (دسته) [انوری ۱۳۸۱]، اصل انگلیسی بودن آن فراموش شده است.

V. خط

۵.۱) هردو زبان از خط عربی استفاده می‌کنند؛ البته حسب ضرورت علایمی چند به آن افزوده اند: پ، چ، ژ و گ در فارسی؛ و علاوه بر اینها خ،

۸۶ / همگویی‌ها و ناهمگوئی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

خ، ۂ، گ، ی، ی، ی، و، ب، آ، ر، ن و بن در پشتو (S.č.r.n.d.t.ž.č.) «زورکی»). در دستنویس‌های کهن فارسی دری، علامت «ف» (صامت بی – دندانی [v]) وجود داشت که متروک گردید. چنانکه دو نقطه‌ی عمودی در زیر، و قلاب (پنده‌ک) از نوآوریهای مستحدث نویسنده‌گان افغان است. در متون کهن پشتو الفباء‌ای کمتر پیشرفته دیده می‌شد؛ طوریکه تمایز میان نواز نسبتاً متأخر است.

۵.۲) زبان فارسی دری قبل از نگارش با خط عربی، به خط‌های عبری (قرن دوم هجری) [خانلری ۱۳۷۷، ۳۱۶]. خط مانوی (قرن چهارم هجری [ص ۳۲۸]). خط پهلوی کتابی یا زردشتی (قرن سوم هجری) [ص ۳۳۳]. نوشته می‌شده است. از روی قدامت نوشته‌های فارسی-عربی، خانلری حکم می‌کند که «فارسی دری دنباله یا صورت تحول یافته‌ی پهلوی جنوب غربی (پارسیک) نیست؛ بلکه یکی از گوییش‌های ایرانی است که به موازات آن وجود داشته است.» [خانلری ۱۳۷۷، ص ۳۲۷]. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که این گوییش قطعاً پیش از نگارش به خط عربی، به کتابت در آمده بوده است. با اینحال، کهن ترین دستنویس تاریخ دار موجود به خط عربی، کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین هروی است که به قلم اسدی شاعر نوشته شده (۴۴۷هجری)؛ اما نوشته‌های بی‌تاریخ و غیر مستقل به شکل کلمات منفرد و جملات کوتاه، قدامت نگارش فارسی دری به خط عربی را، به صدر اسلام، به آیات قرآن و احادیث نبوی می‌رساند [انصاری ۱۳۸۸، ۱۱۸-۱۰۱].

گفته می‌شود که زبان پشتو قبل از به نگارش در آمدن آن به خط عربی، به خط خروشته نوشته می‌شده است [دوست ۱۳۵۴، ۵۲]. اما محققین به این عقیده اند که خط خروشته از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی رواج داشته است [حبیبی ۱۳۵۰، ۲۱]؛ بنابرین در عدم وجود نشسته و سندی در این خصوص، نمی‌توان این گفته را ادعایی بیش دانست.

همینطور ادعای نگارش پشتو به رسم الخط یونانی پذیرفتنی نیست [دost ۱۳۵۴، ۵۳]. ناشر مخزن الاسلام (تالیف آخوند دریوزه- معاصر پیرروشان) سید تقدیم الحق کاکاخیل گفته است: «پیش از خیرالبیان اگر در زبان پشتو کتاب دینی موجود نبود، کتاب بی دینی هم وجود نداشت» [خیرالبیان، ص ص ۶۷-۶۸؛ مخزن الاسلام ص ص ۱۳۷-۱۳۸ به نقل از افغانستان در پنج قرن اخیر]. مولانا عبدالقدوس کاشف کتاب خیرالبیان و حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی ناشر آن (۱۹۶۷) تأکید دارند که کتاب مذکور «نخستین کتاب به زبان پشتو است که بدست دنیای متmodern رسیده است» [همان مآخذ].

روایاتی در دست است که نگارش پشتو به خط عربی را حدود قرن ششم هجری نشان می دهد؛ ولی کهن ترین متن تاریخ دار پشتو به خط عربی همان کتاب «خیرالبیان» پیرروشان است که در ۹۷۰ هـ به تحریر درآمده است.

هر چند از روی یک پارچه‌ی چرمی که از یکی از مغاره‌های بامیان به دست آمده، چنین بر می آید که اهالی بامیان در اوایل قرن دوم هجری(؟)، زبان فارسی دری را با خط کوشانی (یونانی محرف) می نوشتند. در پارچه‌ی مذکور که استاد غلام جیلانی داوری بدست آورده، حروف یونانی با حروف مفرد عربی مقابله شده، سپس ترکیهای دو حرفی چون λaP و βaP ، و سه حرفی آورده شده است. ولی با قاطعیت نمیتوان زمان و محل نگارش این قطعه‌ی «سرمشقی» را معین کرد.

در حالیکه متون و دستنویس‌های کهن فارسی دری (قبل از قرن هشتم هجری) اکثراً به خط نسخ و تعدادی هم پیرآموز (کوفی ایرانی) است، از اواسط قرن مذکور به بعد نگارش به نستعلیق غلبه یافت. امروزه عموماً برای تند نویسی از این گونه‌ی نگارش استفاده می شود. اما پشتو چه در دستنویس‌های کهن، و چه در نوشته‌های کنونی، به خط نسخ نوشته می

شود.

منابع و مأخذ

الف- پشتو و فارسی:

انصاری، خواجه بشیر احمد؛ تقدیس تنوع (مجموعه‌ی مقالات)، مقاله‌ی «زبان فارسی در جامعه‌ی پیامبر اسلام ص»، ص ۱۱۶-۱۰۱، کابل ۱۳۸۸، ناشر پیام مجاهد.

حیبی، عبدالحی؛ تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان از عصر قبل التاریخ تا کنون، نشر کرده‌ی انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادمی، کابل ۱۳۵۰.

قریب، بدرازمان؛ فرهنگ سعدی، انتشارات فرهنگان، تهران ۱۳۸۳ (چاپ دوم)، دوست، دوست محمد؛ د افغانستان زبی، پشتو تولنه، کابل ۱۳۵۴ هـ.

بهروزیان عبدالرحیم؛ دانشنامه‌ی ادب فارسی، ج سوم، مقاله‌ی «زبان پشتو» ص ۲۲۶-۲۰۹، تهران ۱۳۷۸.

پشتو تولنی؛ پشتو دری قاموس، لومړی او دویم تهگ، خاور خپروندویه تولنه، کابل ۱۳۸۶.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی، به کوشش خنیل خطیب رهبر (۳ جلد)، چاپ ششم ۱۳۷۶، چاپ آفتاب، تهران.

ریسنر، پروفیسور ایگور میخایلویچ؛ رشد فیوکالیزم و تشكل دولت افغانها، مجله‌ی آمو، شماره‌ی دوم، دوشنیه ۱۳۷۹.

افراشی، آزیتا؛ ساخت زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی «سمت»، قم ۱۳۸۷.

حیبی، علامه عبدالحی؛ زرمقالی/ هزار مقاله، به کوشش حبیب الله رفیع، مرکز تحقیقات علامه عبدالحی حیبی، کابل ۱۳۷۸.

خانلری، پرویزناتل؛ تاریخ زبان فارسی، انتشارات فردوس، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۷.

ابوالقاسمی، محسن؛ دستور تاریخی زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) ۱۳۸۱.

لazar, ژیلبر، «فارسی» (مقاله)، راهنمای زبانهای ایرانی، ویراستار رودیگراشیت، انتشارات فقنوس ۱۳۸۳.

حق شناس، علی محمد؛ آواشناسی، موسسه انتشارات آگاه، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۲.

رشتین، صدیق الله؛ گرامر پشتو (جزء دوم)، د تعلیمی نصاب د پراختیا او گتابونو د تالیف انتستیوت، د زبی او ادبیاتو خانگه، لومړی چاپ، کابل ۱۳۷۰.
رشتین، صدیق الله؛ ژب بنودنه، موسسه ای نشر(؟) بی تا، محل نشر (؟).
میشل مالرب؛ زبانهای مردم جهان، ترجمه‌ی عفت ملانظر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.

جنیدی، فریدون؛ زندگی و مهاجرت آریائیان، نشر بلخ، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۶.

کاشانی، منوچهر آریانپور، فرهنگ گستردۀ ای پیشرو آریان پور انگلیسی-فارسی (دانشگاهی - دو جلد)، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۵.
انوری، داکتر حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، چاپخانه ای مهارت، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱.

دوست، داکتر محمد حسن؛ فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.

فرشیدورد، خسرو؛ عربی در فارسی، تهران ۱۳۴۸.

محთاط، عبدالحمید؛ تاریخ تحلیلی افغانستان،

مهدی، محیی الدین؛ مسایل پیدایش و گسترش زبان فارسی دری، اکادیمی علوم تاجیکستان،

دوشنبه ۲۰۱۰.

فرشته، محمد قاسم؛ تاریخ فرشته، چاپ نول کشور، لکهنو ۱۲۸۰ هـ ق.
فرهنگ، میرمحمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ انتشارات عرفان، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.

۹۰ / همگویی ها و ناهمگوئی های زبانهای پشتو و فارسی دری

دارمستر، گایگر، مورگینشتیرنه، بن و نیست؛ تاریخ تلفظ و صرف پشتو، ترجمه و دکترروان فرهادی، شماره ۲ سال ۲۵ (۱۳۵۶) مجله ادب پوهنخی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل.

ب- منابع غربی (از منابع غیر انگلیسی این فهرست، بطور غیر مستقیم استفاده کرده ام).

Sims-williams. Nicholas. Bactrian Documenta. Oxford University press, London ۲۰۰۰ (VOL.I)

P. Horn. Neopersische schriftsprache. in: Grundriß II. ۱۸۹۵-۱۹۰۱, ۱-۱۹۸.

G. Doerfer, turkische und Mongolische Elemente im Neopersischen I-IV wiesbaden ۱۹۶۲-۱۹۷۵.

G. Lazard, Les emprunts arabes dans La prose persane du xe XII au ۲۰e siècle: aperçu statistique. Revue de l'Ecole nationale des langues orientales z. ۱۹۶۵, ۵۲-۶۷.

H. Hübschmann. persische studien. Stratssburg ۱۸۹۵.

G. Morgenstierne, Report on a Linguistic mission to Afghanistan. Oslo ۱۹۲۶.

G. Morgenstierne, Archaisms and innovations in Pashto morphology. NTS ۱۲, ۱۹۴۲, ۸۸-۱۱۴.

H. Penzl. Afghan description of the Afghan (Pashto) verb, JAOS VI. ۱۹۵۱, ۹۷-۱۱۱.

H. Penzl. Western Loanwords in modern Pashto. JAOS ۸, ۱۹۶۱, ۴۳-۵۲.

H. Penzl, A reader of Pashto. Ann Arbor ۱۹۶۲, ۱۹۶۵.

V.S. Sokolova, krokonstrukcii vostocnoiranskogo vakalisma

[در بارهی بازسازی نظام آوایی زبانهای ایرانی شرقی] in: Iranoskoe jazkiznonie. Ezegodnik ۱۹۸۰. Moskova ۱۹۸۱, ۱۴-۳۶.

M.A.zyār, Die Nominalkomposita des pashto, Dissertation, Bern ۱۹۷۴.

Ju.V. Voroncov, Strukturnaja inversija v opredelitel nom komplekse v jazyke pasto [جایجاویی ساختاری در ترکیبیت های وصفی] in: Indijskaja i iranskaja filologija, Moskovo ۱۹۶۴, ۲۲۷-۲۳۳. پشتو]

دو

لهجه های امروزی فارسی دری
(دری - فارسی - تاجیکی)

عمومیات

امروزه در سه کشور مستقل افغانستان، ایران و تاجیکستان، زبان فارسی دری، زبان گفتار عامه و زبان رسمی است. اما چنانکه می‌دانیم تقدیر تاریخی این کشورها، از هم جدا افتاده و زبان فارسی دری، در هر یک از این سرزمین‌ها، سیر رشد مستقل در پیش گرفته؛ عوامل مشخصی در جریان این تحول مداخله دارد، تا جاییکه امروزه سه لهجه‌ی متمایز از هم داریم:

فارسی ایرانی یا به طور مختصر «فارسی»، فارسی تاجیکی یا «تاجیکی» و فارسی افغانستان یا «دری». هرچند، عده‌ای آگاهانه می‌کوشند این سه لهجه از یک زبان را، سه زبان جداگانه معرفی کنند، ولی به قول هاتف اصفهانی:

سه نگردد بريشم او او را

پرنیان خوانی و حریر و پرند

هرچند در هر یکی از این کشورها، لهجه‌های متعدد دیگر وجود دارد، ولی ما مطالعه‌ی خود را روی لهجه‌ی نوشتاری هریک از سه کشور انجام می‌دهیم. تمایز لهجه‌های امروزی فارسی دری را در سه مبحث پی‌می‌گیریم: تحول واجها، تحولات صرفی، و تحولات نحوی.

۱. تحول واجها

۱.۱) فارسی دری و فارسی تاجیکی در موارد ذیل باهم اشتراک و با فارسی ایرانی اختلاف دارند:

۱.۱.۱) حفظ یای مجهول باستانی (é): در تفریق شیر(اسد عربی) از شیر (لبن عربی) و تفریق ریش (زخم) از ریش (لحیه ای عربی)؛

۱.۱.۲) حفظ واو مجهول باستانی (ô): در تفریق زور(نیرو فارسی) از زور (گناه عربی)؛

۱.۱.۳) حفظ مصوت مرکب «فتحه + ی» (ai): در کلمات مثل نیزه؛

۱.۱.۴) حفظ مصوت مرکب «فتحه + واو» (au): در کلمات مثل درو؛

۱.۱.۵) حفظ فتحه ای آخر کلمه (- a): در کلمات بنده، زنده، شرمنده؛

۱.۱.۶) حفظ مصوت بلند «آ» در میان کلمه حتی پیش از صامت های خیشومی «م و ن»: در کلمات نان، آسمان، بام...؛

۱.۱.۷) تفریق «غ» و «ق»؛

۱.۱.۸) حفظ صامت «پ» باستانی در کلمات مثل اسپ، چسب...؛

۱.۲) فارسی دری با فارسی تاجیکی در موارد ذیل با هم اختلاف، و با فارسی ایرانی اشتراک دارد:
(فارسی دری / تاجیکی)

۱.۲.۱) بجای فتحه (a) الف ممدوده (â) سرکه / سرکا؛

۱.۲.۲) بجای کسره «ی»: خمچه / خیمچه، لینگ / لینگ، سرشه / سریشه، خدمت / خیدمت، مومن / مومن؛

۱.۲.۳) بجای کسره اضافت «یای» معروف کوتاه: دست تو / دستی تو، گل باغ / گلی باغ، گل زیبا / گلی زیبا؛

۱.۲.۴) بجای ضمه «واو» مجهول: کجا / کوجا، پُل / پول، هیزم / هیزوم، شُش / شوش(ریه)، گل / گول؛

۱.۲.۵) بجای «بای مکسور» اول کلمه «بای مضموم»: ببخشید / بوبخشید؛

۱.۲.۶) بجای «ک» گ: نوک / نوگ، کُزا / گُزا؛

۹۶ / لهجه های امروزی فارسی دری

۱.۲.۷) حذف «و» از گروه صامت «خ+و» خوابید / خاید؛

۱.۲.۸) تبدیل «ر» به «ل»: برگ / بلگ، جراب / جیلاب، ضرر / ضلر یا ضلل؛

۱.۲.۹) تبدیل «ف» به «پ» و «و»: نصف / نسب؛

۱.۲.۹) تبدیل واج «ژ» به «ج»: ژولیدن / جولیدن؛

۱.۲.۱۰) بجای گروه صامت «غ+ژ» گروه صامت «غ+ژ»: لغزیدن / لغزیدن؛

۱.۲.۱۲) تقلیل در تلفظ صامت ها «ه» (آغاز و پایان هجا): قیله / قلیه، چاریک / چارک / چای رک؛

۱.۲.۱۳) تقلیل در هجاهای متوالی: لعنت / نعلت، قرنفل / قلنفر، عفو / آوف؛

۱.۲.۱۴) بجای مصوت بلند آ «ā» مصوت کوتاه فتحه «a»: آواز / آواز، تاریخ / تاریخ، هکتار / هکتر

۱.۲.۱۵) بجای ضمه (o) فتحه: کُدام / کدام

۱.۲.۱۶) بجای (a) (ō: الله) (allah) / (اُللّه) (ollōh)

۱.۲.۱۷) بجای کسره ضمه: فلز / فُلوز

۱.۲.۱۸) در تاجیکی بجای (ā)، (ō) را بکار می بردند: سیاه (siyah) (بیوه)، باج (bāj) (بوج) (bōj)، بوج (bōj) (بوج) (bōj)

۱.۲.۱۹) تبدیل واو مجهول به واو معلوم: خود(xod) خود(xud)، خورشید(xuršid) / خورشید(xorsid) عمر(?)umr) / عمر(xuršid)

۱.۲.۲۰) در دری و فارسی واک مرکب (ōy) وجود ندارد: پای (pāy) / پای (pāy)

۱.۲.۲۱) در لهجه های تاجیکی گروه های صامت آغازی چون (ش+پ) و «ش+ک» کاملاً حل شده است؛ در حالیکه در دری و فارسی هنوز با آوردن واج اضافی در اول یا در بین گروه صامت آنرا تلفظ می کنند:

دری و فارسی تاجیکی
اشکاف / شکاف شگاف

استالین / ستالین
استدیو / ستدیو

۱.۲.۲۲) بر عکس قاعده‌ی بالا، در لهجه‌ی تاجیکی تمایل به آوردن
مصوت در میان گروه‌های صامت پایان کلمات بسیار است:

دری و فارسی تاجیکی
ستل (stil) ستیل (stall)
فرض (faraz) فرَض (farz)
هزل (hazal) هزَل (hazl)
عذر (ozr) عُذْر (ozr)

۱.۳) در موارد ذیل فارسی و تاجیکی با دری اختلاف دارند:

فارسی و تاجیکی / دری
سُبُک سُبُک

۱.۴) در موارد ذیل هر سه لهجه با هم اختلاف دارند:
فارسی / دری / تاجیکی
بنَفْش بنَفْش بنَفْش
پَنْبَه پُنْبَه پَمْبَه

۱۱. تحولات صرفی

۲.۱) اسم - نشانه‌ی جمع فارسی دری و عربی در هر سه لهجه استعمال
می‌شود، ولی در موارد ذیل از هم فرق دارند: (فارسی دری / تاجیکی):

۲.۱.۱) در تاجیکی جمع مکسر عربی بار دیگر جمع بسته می شود: آثار / آثارها، مشکلات / مشکلاتها، اجداد / اجدادها، مسایل / مسایلها، قوا / قواها، اخبار / اخبارها، تشکیلات / تشکیلاتها؛

۲.۱.۲) در تاجیکی برای جمع جانداران از «ان» استفاده می شود، در حالی که در فارسی و دری، درین موارد بیشتر از «ها» استفاده می شود: آدم ها / آدمان، خانم ها / خانمان، ما ها / مایان، شما ها، شما / شمایان؛

۲.۱.۳) در تاجیکی وقتی اسم با عدد (بیشتر از یک) همراه باشد، اسم با صیغه‌ی جمع می آید:

چهار کس / چهار کسان، چندین نفر / چندین نفرها، یک مشکل / یک مشکلات؛

۲.۱.۴) کلماتی که در ایران و افغانستان به صورت جمع مکسر به کار می روند، در تاجیکی با «ان» یا «ها» جمع بسته می شوند: وکلا / وکیل ها، علما / عالم ها، اشخاص / شخصان، اموال / مال ها؛

۲.۱.۵) یک نوع علامت جمع «هان» در تاجیکی است: ما / ماهان، شما / شماهان؛

۲.۱.۶) ترجیح صورت جمع کلمه به جای مفرد آن: خبر آمد / اخبار (گاهی هم اخبارات) آمد؛

۲.۲) ضمیر - هر هفت نوع ضمیر در هر سه لهجه استعمال می شود:

۲.۲.۱) ضمایر شخصی:

- ضمایر منفصل: مفرد غایب (سوم مشخص): او / وی، جمع متکلم: ما / ما ها، ماهان، جمع مخاطب: شما / شماها، شمایان، شماهان.

ضمیر او برای جانداران و بی جان: من آن را به «او» خورانیدم / من او را به او خورانیدم.

ضمایر متصل: ضمایر متصل در حال جمع و مفرد در هر سه لهجه یکسان استعمال می شود. اما یک حالت خصوصی در لهجه های دری و

تاجیکی وجود دارد که در فارسی دیده نمی شود: پدرامان / پدران، پدرشان / پدراتان، پدرتان؛

الفی که میان اسم (پدر) و ضمیر (مان، شان، و تان) می آید، علامه‌ی جمع است که به سوی اسم بر می گردد نه به سوی ضمیر: پدراتان یعنی پدر های شما؛

- نکته‌ی دیگر این است که در تاجیکی واج آخر اسم مفتوح تلفظ می شود: پَدَرَمان (padar aman)، در فارسی به کسره پدرمان (e man) اما در دری به ضممه: پَدَرُمان (padar o man) ضمایر شخصی متصل غیر از نقش ملکی و اضافی در نقش مفعولی نیز به کار می روند: می بینی اش / یعنی او را می بینی، بردنش / او را برداشت.

(۲.۲.۲) ضمیر اشاره:

در تاجیکی ضمایر «او» و «وی» گاهی جای ضمیر اشاره به نزدیک (این) را می گیرد:

در تاجیکی و دری گفتاری گاهی بجای «اینش را» «اینشه» و به جای «آنش را» «آنشه» استعمال می شود:

(۲.۲.۳) ضمیر اشاره‌ی تأکیدی:

در تاجیکی گاهی همان (صفت تأکیدی «هم» + آن) به جای اشاره‌ی «آن» استفاده می شود:

«واگر ما لهجه های محلی را در نظر بگیریم و به همان نگاه کرده...»

(۲.۲.۴) ضمیر مشترک:

در تاجیکی «خود» با ضممه‌ی مشبوع تلفظ می شود (چنان که در بحث واج‌ها دیدیم) وقتی با ضمایر پیوسته ترکیب شود، واج آخر آن در تاجیکی مفتوح، در دری مضموم و در فارسی مکسور تلفظ می شود: خودمان / خودِمان / خودُمان؛

(۲.۲.۵) ضمیر متقابل:

۱۰۰ / لهجه های امروزی فارسی دری

در تاجیکی و دری، «هم» نقش ضمیر متقابل را ایفا نمی کند. این جمله‌ی فارسی: ما «هم» را در مدرسه دیدیم، این طور افاده می شود: ما یکدیگر / هم‌دیگر را در مدرسه دیدیم.

۲.۴.۶) ضمیر پرسشی:

تلفظ ضمایر پرسشی تاجیکی و دری نزدیک به هم و غیر تلفظ فارسی است: (تاجیکی و دری/فارسی) چه (ke/ki) که (če/či) چه کار (čekar /č/ikōrč ikōr/)

– و اما در مورد چه کسی و کدام: «کسی» در تاجیکی و دری «ی» مجھوں تلفظ می شود، اما در فارسی با یای معلوم: (فارسی و دری / فارسی) کسی (kasi /Kase)، در حالیکه در تلفظ کدام فارسی و تاجیکی یکسان اند (kadâm /kodâm)

۲.۴.۷) ضمیر مبهم:

در تلفظ ضمایر مبهم نیز میان سه لهجه یکسانی ها و اختلافات است: (دری تاجیکی / فارسی) دیگری: (ba?ze: /degare) (degari /degare)، بعضی (ba?zi /ba:ze: /čize /čize: /čizi)، چیزی (ba?zi /ba:ze: /čize /čize: /čizi)، فلانی (hama) (hame /hama /folâni /folâne /folâne)، کسی (yaki /yake: /yake: /yaki)، یکی (yaki /yake: /yake: /yaki)

۲.۳) صفت: انواع صفت در هر سه لهجه استعمال دارد. در استعمال انواع صفت، اختلاف چندانی میان سه لهجه ملاحظه نمی شود و به استثنای چند مورد:

۲.۳.۱) استعمال صفت قبل از اسم در تاجیکی مورد استعمال بیشتر از دری و فارسی دارد (تاجیکی / دری فارسی) تنگ کوجه / کوچه‌ی تنگ، جوان دختران / دختران جوان، رحمتی پدرم / پدر خدا بیامرزم....

۲.۳.۲) کلمه‌ی یگان که عدد توزیعی است در تاجیکی دو معنی دارد: «هیچ و یک» و من یگان چیز نخریدم، من یگان چیز خریدم.

۲.۴) عدد: انواع عدد نیز استعمال مشابه در هر سه لهجه دارد با قيد نکات آتی:

۲.۴.۱) در عدد ترتیبی واج آخر عدد که با پسوند های «-م»، «-مین» و «-می» یکجا می شود، در فارسی و دری با ضممه خوانده می شود (پنجمین، پنجمون، پنجمونی)

۲.۴.۲) در عدد ترتیبی وقتی عدد با پسوند «-م» یکجا می شود، در تاجیکی حرف «یا» (همخوان *u*) و در فارسی همخوان «واو» می آید، در حالیکه در دری هر دو صورت مورد استعمال دارد: دوم/ دویم، دومین/ دویمین، سوم، سومین، سیومین

۲.۵) قيد و ادات: در قيد و ادات ویژگی هایی در لهجه ای تاجیکی به نظر می رسد:

۲.۵.۱) «در» به معنی «نزد»: در من حجره بی هست / نزد من حجره بی هست

۲.۵.۲) «اینچنین» به معنای «همچنین و همچنان»

۲.۵.۳) «گاهها» به معنای «بعد» و «سپس»

۲.۶) حروف:

۲.۶) حروف اضافه: استعمال حروف اضافه در هر سه لهجه یکسان است با تفاوت های اندک که تاجیکی را از فارسی و دری متمایز می سازد:
- در تاجیکی کلمه ای «برین» معنای مثل و مانند را دارد. به همین ترتیب کلمه ای «قطی» به معنای «با» کار برد دارد.

- کسره ای اضافه به اشیاع استعمال می شود: گلی زیبا / گل زیبا

- استعمال حروف «به» بعد از علامت استفهام و بعد از اسم؛ چبه (برای چه؟)، این لباس را چند پول بخریدی؟

- حرف «د» (*da*) که در محاوری بعضی نقاط شمال افغانستان نیز شنیده می شود: خانه دَ (*da*) بنشین

۱۰۲ / لهجه های امروزی فارسی دری

- با = به، از: «با این علت نیامدم»، «بارید با راه مخصوص به دریا رفت»

- به = با، در، برای، از: او به احتیاط است، به دست رس آنان قرار گرفت، اثر ها را به جا گذاشت

- از = در، به: من از او باوری ندارم

- را = به، از، بر: من شما را تلفن می کنم، دریا را عبور کرد، ما را ضرورت است.

۲.۶.۲) حروف ربط: تمام حروف ربط فارسی دری، در هر سه لهجه استعمال می شود، ولی در تاجیکی ویژه گی هایی دارد:

- «هم» به معنای «با اینکه» و «اگر هم»: اگر آنجا نباشد هم، می آید، اگر ما را در خانه ی بزرگ جدا کرده باشد هم، ما خویش و تباریم.

۲.۷) صوت: در استعمال ادات صوت جز در مواردی اندک فرقی نیست. (البته در تلفظ آنان اختلافی دیده می شود).

مهمترین این موارد وقتی است که در لهجه ی دری و تاجیکی حین تتابع و تکرار صفات یا اسم ها، یک پیشوند با حرف اول همان اسم یا صفت می سازند.

سیاه سُپ / سُپ سیاه

زرد زُب / زُب زرد

کبود گُب / گُب کبود

تاریکتُب / تُب تاریک

۲.۸) ادات: کلماتی هستند که نقش دستوری مشخص ندارند ولی با اسم یا فعل همراه می شوند و یکی از مفاهیم عاطفی، اشاره، جلب توجه، تأکید، شروع به کار یا پرسش را به گفتار می دهند.

در تاجیکی ادات بیش از فارسی و دری مورد استعمال دارد: دیگه – بریم دیگه، مه کتابه بیگی: آنه، گنی، می، ر (ra)، کتاب ر خریدم، کو، دیا (da)، د (diya)

۲.۹) فعل: در تمام صیغه های فعل، زبان گفتاری تاجیکی به دری نزدیک است.

۲.۹.۱) در تاجیکی ماده‌ی فعل خاستن یعنی «خیز – خیس» بجای ماده‌ی فعل ماضی به کار می‌رود. در حالیکه در زبان ادبی «خیز» فقط برای صیغه های حال و مضارع به کار می‌رود (می خیزیم): خیست / خاست، خیستم / خاستم، خیسته / خاسته، خیستن / خاستن، به نظر می‌رسد که درین موارد جای مصوت ممدوه‌ی «آ» را «ی» مجهول گرفته است.

۲.۹.۲) در تاجیکی، بیشتر از دری و فارسی، از اسم صفت برای ساختن فعل مرکب استفاده می‌شود:

غوتیدن (غوطه + یدن)، گورانیدن (دفن کردن)، خشکانیدن،

۲.۹.۳) در تاجیکی ساختن متعدد مضاعف، از فعل متعدد رایج است: (مضارع + آن + یدن) نویسم (متعدد) ← نویسانم (متعدد مضاعف)، گرانیدم، کنانم، شناندند، خواناندند، فروشاندند، خیزانیدن، ماناندند (از کار)، پزانندن، روانندن، دهانندن، پیشاندن

۲.۹.۴) تنقیص حروف آخر پیشوند فعلی «فرود ← فُر ← فُر» فر آمدن، فر آوردن

۲.۹.۵) علامه‌ی ضمیر متصل ملکی «تان» برای تاکید و توضیح به صیغه‌ی جمع مخاطب فعل امر اضافه می‌شود: کنیتان (کنید تان)، باشیتان، شویتان، داریتان، گیریتان، بینیتان، دهیتان، رویتان... این ویژگی در غیر فعل امر نیز دیده می‌شود؛ بُردیتان، می بردیتان، برده بودیتان

۱۰۴ / لهجه های امروزی فارسی دری

۲.۹.۶) در لهجه‌ی تاجیکی، پیشوند فعل «بـ» در موردی که در زبان ادبی متداول نیست استعمال می‌شود:

«می بیاریم» (یعنی می‌آرم). اما در مواردی‌که در لهجه‌های فارسی و دری و زبان ادبی مورد استعمال دارد، آنرا ترک کرده‌اند: (تاجیکی/ فارسی و دری) زنید/ بزنید، خیزید/ برخیزید/ بخیزید، کشانید/ بکشانید، سوزد/ بسوزد (سوخته باد)، مُرد/ بمیرد، (باید) روم/ باید بروم، گوی رود/ بگو برود، ایستا/ بایست/ ایستاده باش

۲.۹.۷) شکل فاعلی (ریشه‌ی حال + کسره + نده) مثل «بیننده» بیشتر بکار می‌رود: آینده (آمدنی)، بر آیندگان (آنکه به جای بالا می‌شوند)،

۲.۹.۸) صورت فعل پسوندی «صفت فعل + گی» به معنای حالت موجود و در مقام تاکید در زبان ادبی تاجیکی وارد شده است. در لهجه‌ی دری گفتاری وجود دارد، اما در لهجه‌ی فارسی دیده و یا شنیده نشده است: درست بودگی است (درست است، بدیهی است)، پول سوختگی، پای شکستگی، نمی کردگی، راه می‌رفته گی، مسافری می‌آمده گی، چای من خوردگی، می فروختگی

۲.۹.۹) توالی افعال یا افعال پیاپی در لهجه‌ی تاجیکی بیش از دری و فارسی متداول است:

«صفت فعل + شکل مصدری»:

یافته + دیدن، دیده شناختن، بریده خوردن، بر آمده رفتن

۲.۹.۱۰) در تاجیکی افعال معاون بیشتر استفاده می‌شود (چنانکه بودن در رفته بود) کردن، گرفتن، توانستن، و ایستادن نیز از جمله‌ی افعال کمکی محسوب می‌شوند:

«مصدر + صیغه‌ی ماضی»

مثلاً: کردن گرفتند، دادن گرفتند، نشدن گیر، کردن گرفت، شدن گیرد، کرده می توانست، خوانده نتوانست، ایستاده باشد، کرده ایستاده باشد (جريان فعل را نشان می دهد)

۲.۹.۱۱) یک صورت فعل مرکب «فعل + ماندن» که در لهجه ای ادبی تاجیکی متداول است، در لهجه ای گفتاری شمال افغانستان نیز شنیده می شود؛ در فارسی گفتاری و نوشتاری شنیده و دیده نشده است؛ کرده مان، او را بمن شناسا کرده مان (به معنای نهایی شدن تاثیر و نتیجه ای فعل می آید)

۲.۱۰) پسوند ها و پیشوند ها

۲.۱۰.۱) در تاجیکی به قیاس «ماندگار» رفته گار (رونده) ساخته اند.

۲.۱۰.۲) گاهی ریشه ای فعل وظیفه ای پسوند را اجراء می کند: دست رام (اسپ)، دل کف (شدن) این مورد اخیر در لهجه ای گفتاری دری نیز مروج است.

۲.۱۰.۳) پسوند «ک» و پسوند «چه» در تاجیکی مورد استعمال بیشتر دارد:

تارتنک، پیشترک، پیش پزک، باد بیزک، دو یکی، خامکی، استی گک (آهسته)؛ قشلاقچه، خانه چه، دخترچه، روی مالچه، آخورچه، چنگچه، بوریاچه، رف چه، چاه چه، بام چه، رسته چه، کارد چه، سفید چه، سیاه چه....

۲.۱۰.۴) پسوند ناک نیز در تاجیکی استفاده ای بسی فراوانتر از دری و فارسی دارد. پرچه ای گل ناک (پارچه ای گلدار)، بروت ناک، پیاز ناک، برف ناک، عقل ناک، سواد ناک، خط ناک (نویسنده)، فایده ناک، جرغات ناک...

۲.۱۰.۵) پسوند «آنه» این پسوند به دو معنی به کار می رود یکی به معنای استمرار و جريان کار مثل روزانه، ماهانه، سالانه؛ و دیگری به معنای

۱۰۶ / لهجه های امروزی فارسی دری

پول یا مالی که در مقابل کار به کسی داده شود: مهرانه، خدمتanh، نائبانه، کاتبانه، حسابانه، قلمانه....

۶.۲.۱۰) پسوند «گی»: دامنه‌ی استعمال این پسوند نیز فوق العاده زیاد است و معانی مختلف دارد: وعدگی (وعده دار)، خبر کوچکی (خبر شنیده شده از کوچه)، گلخن روی حولیگی، به هر کدام پنجاه تنگه گی،

۶.۲.۱۰.۷) پسوند های دیگر: پگاهانی (آن+ی)، عیالمند، با شش گاه، سیران گاه: پسونتند «برین» در تاجیکی و پسوند «واری» در دری با هم معادل اند: آدم واری / آدم برین (مثل آدم)، این هر دو پسوند در فارسی دیده نشده اند.

۶.۲.۱۰.۸) ساختار «سیر» در صفت خوراکه های جانوران، جامه ها و اشیا در تاجیکی بسیار استعمال می شود. در حالیکه در فارسی امثال «سیر گردون» کمتر دیده می شود. در بعضی لهجه های دری شمال افغانستان، پسوند «سیر» مورد استعمال دارد: سیر روغن، سیر قند، سیر گوشت، سیر قیماق، سیر پخته، سر پول، سیر پهلو، سیر مال، سیر شیر، سیر گردن، سیر عمارت، سیر زه کش....

۶.۲.۱۰.۹) شاه کاسه، شاه نشین... که در تاجیکی و دری مورد استفاده اند، خوش گپ، خوش نشین....

۶.۲.۱۱) ترکیبات

۶.۲.۱۱.۱) در لهجه‌ی تاجیکی ترکیب توصیفی مقلوب (صفت + اسم) بیش از دری و فارسی مورد استفاده است: سیر گپ، تنگ کوچه،

۶.۲.۱۱.۲) وصف حالت با ترکیب «صفت + فعل» نیز در تاجیکی بیشتر استفاده می شود: سفید ناب، سیاه ناب

۶.۲.۱۱.۳) تتابع و تکرار اصوات در تاجیکی بیش از دری و فارسی است: خیمه و خرگاه، بی کس و کوی، کچ و کلیپ، پره و پخته،

۲.۱۱.۴) تتابع و تکرار با شکل‌های «ریشه‌ی ماضی + ریشه‌ی مضارع»، «ریشه‌ی مضارع + ریشه‌ی مضارع»: رفت و آی، مان و گیر، و تتابع صفات قبلاً در بحث اصوات ذکر شد.

III. تحولات نحوی

۳.۱) تقدم و تأخیر حروف شرط: «رود اگر، خوب است». در دری و فارسی «اگر» در اول جمله می‌آید.

۳.۲) کاربرد حروف اضافه: «وی را از روی پیراهن می‌پوشند». حروف اضافه‌ی «از» درین مورد مطابق لهجه‌ی دری و تاجیکی است؛ اما در فارسی در همین مورد «بر» استعمال می‌شود.

۳.۳) حذف فعل «بودن» از فقرات: شما که؟ یعنی شما کی هستید؟ این مورد گاهی در لهجه‌های گفتاری فارسی و دری شنیده می‌شود، ما و مارد لهجه‌ی ادبی نشده است.

۳.۴) در تاجیکی وقتی جمله بیش از یک فعل داشته باشد، فعل اولی به صیغه‌ی «صفت مفعولی» می‌آید. اما در فارسی و دری به دنبال هم می‌آیند: رفته دیدم وی را / رفته و او را دیدم

۳.۵) ذکر «گفت» بعد از متكلم و بعد از روایت سخن او: «همینطور است؟ گفته پرسید.» شbahت این صورت با زبانهای اروپایی یک امر اتفاقی است. در دری و فارسی چنین صورت دیده نمی‌شود.

۳.۶) بیان شرط ماضی به صیغه‌ی مضارع و حال: «سوداگران مسکو رو باشند با طلا بازی می‌کرندن» / سوداگران، اگر مسکو رو می‌بودند، با طلا بازی می‌کردند. این کار برده حال به جای ماضی، در دری و فارسی وجود ندارد.

۳.۷) کاربرد «باشد هم» بجای «گرچه هم» و نیز به معنای «اگر»: «باشد هم» در گذشته و حال و مضارع به یک شکل بکار می‌رود: «از

خوردن گوشت آن مرغان امیدش را کنده باشد هم، خوردن حسرت آنرا
دوام میداد.»

گاهی «باشد» بدون «هم» نیز استعمال می شود: «حیف که میلتق کتیم
نیود، نباشد شکار کرده بودم». «نباشد» معنای «ورنه» را می دهد: «نباشد
شکار کرده بودم.» این شیوه ای اخیر در بلخ شنیده می شود. ولی در فارسی
ادبی وجود ندارد.

۳.۸) گاهی کلمه ای «باشد» معنای «اما» را می دهد: «پدرش مرد، وی
باشد کم بغل شد»، «تو خنده میکنی، من باشد دق هستم»
این صورت اخیر، در لهجه ای کابل شنیده می شود: «من نمی ترسم، تو
باشی می ترسی» اما با تفاوت معنی، ولی در فارسی دیده و شنیده نشده
است.

۳.۹) در لهجه ای تاجیکی، صیغه ای ماضی به معنای حال استعمال می شود:
«این گونه دستار کلان را هر هفته شستن ممکن نیست، در آن صورت
خانه ای سابون می سوخت» (یعنی و گرنه خانه ای سابون می سوзд). این
شیوه نیز در دری و فارسی معمول نیست.

۳.۱۱) در فارسی و دری، مطالب بیانی و توصیفی مزید وارد، به
صورت فقره ای تابعه ای دارای فعل ادا می شود. در حالیکه در تاجیکی،
بجای فقره های تابع مفصل، از صفات یا از صفات فعلی استفاده می شود:
«طبق رویش کشاده را بر آورده بمن داد/ طبق را که رویش کشاده بود،
بر آورد و بمن داد»

۳.۱۲) به همین ترتیب، در تاجیکی برای کوتاه کردن سخن، صیغه ای
مصدر «بودن» بجای فقره ای تابع می آید که در فارسی و دری ادبی معمول
نیست: «از سرباز چه «بودن» آن حادثه را جویا شدم» (= از سرباز پرسیدم:
آن حادثه چگونه بوده است)

۳.۱۲) صورت دیگر کوتاه ساختن کلام در تاجیکی، آوردن افعال پیاپی بجای فقره های تابع می باشد:

«آورده دادن طبق را فراموش نکنید.» (= [دوباره] آوردن و پس دادن طبق را فراموش نکنید)، «شما را به من، سود خود با انصاف گفته نشان داده اند.»

۳.۱۳) استعمال «ضمیر اشاره قریب جمع (اینها - اینا) «برای معنی وابستگان (خویش و تبار):

«به خانه ای شریف اینا می رویم»، در دری علاوه بر این صورت گفته می شود «به خانه شریف شان رفتم»

۳.۱۴) ادات سوالیه کاربردهای معینی در تاجیکی داد که در دری و فارسی نیست:

- کجایی که روم، بیا (= هر جایی که بروم بیا)

- کی ها (کی + ها) به معنای از آغاز، قبل از برین، از پیش و از وقت است. این ترکیب معادلی در فارسی و دری ندارد، معادل آن در زبان انگلیسی «آل ریدی = already» است.

ه همین معنی اس

+ باز) یعنی دیر

س - «دیده» معادل «نسبت به»، «در مقایسه»: «محمود از تاجیکی دیه به اوزبیکی بهتر گپ می زند». در لهجه ای دری بجای «دیده» «کده» استعمال می شود: «از تاجیکی کده...» در فارسی هر دو صورت معمول نیست.

درباره‌ی
املا و دستور زبان باختری
II و I

نوشته‌ی پروفیسور نیکولاوس سیمز ویلیمز
ترجمه‌ی داکتر مهدی

یاد آوری:

این نوشه بخشی (فصل املا و دستور) از جلد اول کتاب «اسناد باختری» است که توسط زبان شناس نامدار انگلیس پروفیسور «نیکلاس سیمز ویلیمز» نوشته شده است. کتاب در سه جلد تالیف یافته، جلد اول شامل اسناد حقوقی و اقتصادی است؛ جلد دوم اسناد مذهبی و جلد سوم چاپ عکسی اسناد مجلدات اول و دوم است. اسناد مندرج در جلد اول این کتاب که از شمال افغانستان بدست آمده اند، در فاصله‌ی میان کشف کتبیه‌ی رباطک (۱۹۹۳) و کتبیه‌ی یکاولنگ (۲۰۰۳)، در چهار دسته مورد مطالعه قرار گرفته اند:

الف- اسناد تاریخ دار شامل اسناد A تا Y به شمول Ii و m و I و ii در یک سال نوشته شده اند، m باز نویس M است؛

ب- اسنادی که تاریخ آنها قطعی نیست، شامل اسناد ae تا aa؛

ج- اسنادی شامل فهرستهای کوتاه اسامی و یا محاسبات، شامل اسناد al تا af

د- یادداشت‌های چوبی شامل اسناد am۲۹ تا am۱

شماره‌های پس از حروف - در سه دسته‌ی اول- عبارت است از شماره‌ی سطر (خود حروف، نام سند است). در دسته‌ی چهارم شماره‌ها خود نام سند هستند. مثلاً A۱۳ به معنای سطر سیزدهم سند A است؛ در حالیکه am۲۲ نام یکی از یادداشت‌های چوبی است.

حقیر مجلد اول کتاب را زیر نام «اسناد زبان باختری» به زبان فارسی دری ترجمه کرده است. اما در ترجمه‌ی کتاب، ملاحظاتی پیش آمد که آنها را (ضمن کسب اجازه برای انتشار ترجمه‌ی فارسی کتاب) به مشوره‌ی مولف دانشمند گذاشتم؛ ملاحظات مذکور عبارتند از:

[پس از ذکر احترامات - در صدر نامه- به مولف کتاب] متن انگلیسی کتاب را از ص ۲ (from northern afghan) تا ص ۲۳۶ (پایان glossary) ترجمه Bactrian Documents کرده ام؛ با این استثنایا:

۱- در Abbreviations در ترجمه‌ی متن از علایم اختصاری این صفحه استفاده نشده بلکه ترجمه‌ی کامل همان کلمه بکار رفته؛ مثلاً بجای Khot. که اختصار زبان ختنی (Khotanese) است، همینطور بجای adj. (اختصار adjective) ترجمه‌ی فارسی آن «صفت» بکار رفته است. بنا برین در صفحه‌ی جدول اختصارات که در متن انگلیسی کتاب آمده است، فقط این چند مورد را - بدون ترجمه همراه با توضیح - آورده ام: NumH, JRAS, GMS, BSO(A)S, BAI, APAW, AOF, TPS و Stlr, SRAA؛ بقیه را در ضمیمه‌ی متن ترجمه کردم.

۲- فقط عنوان Bibliography (کتاب‌شناسی) را ترجمه کردم، بقیه را بدون کم و کاست دوباره آوردم. (چون مولف از اصل کتب مذکور - که هیچ کدام به زبان فارسی نبوده و نیز ترجمه نشده - استفاده کرده است)

۳- اسنادی را که دارای دو رونوشت (copy) هستند و در متن انگلیسی هر دو (اکثراً بدون وجود اختلاف مهم) آورده شده‌اند، درینجا یک رونوشت (مثلاً C) بدون کم و کاست ترجمه شده، اما از رونوشت دوم (C1)، همان موارد اختلافی یا اضافی یا کاستی آن در مقایسه با رونوشت (C) ذکر شده است: یعنی بندۀ از آوردن ترجمه‌ی تکراری رونوشت دوم خود داری کردم (باز هم مشوره‌ی شما را منتظرم)

۴- در ترجمه‌ی فارسی اسناد، شماره گذاری سطور را رعایت نکردم (یا بهتر است بگوییم نتوانستم رعایت کنم): ازینرو در ترجمه‌ی واژه نامه، استناد به واژه‌ها، به شماره‌ی سطور متن باختری - با الفبای یونانی - ارجاع

می شود. علاوه‌تاً در این ترجمه، به ذکر یک یا دو سند (به عنوان محل کاربرد واژه‌ی مورد بحث) بسته شده و از آوردن تمام موارد (چنانکه در متن انگلیسی رعایت شده) خود داری کرده‌ام (باز هم نظر شما را می خواهم، ضمیمه‌ی این یادداشت، ترجمه‌ی فارسی دری بخش «املا و دستور زبان باختری» را فرستادم تا با طرز کار من آشنا شوید).

۵- در ضمن ترجمه، اگر نظری داشتم، آنرا در پاورپوینت آوردم (با قید مترجم). مثلاً بنده در مورد خوانش شما از کلمه‌ی *TAZIYEH* در سند ۲۵ موافق نیستم. و من آنرا تاجیک می خوانم نه عرب، چون کنار نام ترک آمده و این سنت از دیر باز در ادبیات این سرزمین رایج بوده، و غیره.

۶- فکر کردم ترجمه‌ی بخش‌های فهرست معکوس (Reverse Index) و فهرست لغات (Index of words) تکرار بی حاصل بوده و حجم کتاب را اضافه می سازد. خواننده‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب، در ضمن مطالعه‌ی بخش‌های متعدد کتاب، مخصوصاً در حین مطالعه‌ی بخش واژه‌نامه، با معنا و ریشه‌ی کلماتی که در این دو بخش آورده شده، کاملاً آشنا می شود؛ بنا برین لازم دیدم این دو بخش را نیز بدون ترجمه (به استثنای عنوان‌های شان) در اخیر کتاب چاپ کنم.

۷- اصل اسناد به خط یونانی را همینطور که شما در کتاب آورده اید – کاملاً دست نخورده دوباره در ترجمه‌ی فارسی دری آن چاپ می کنم.

۸- اسمی خاص را از بقیه‌ی واژه‌نامه جدا کردم – و بنابر اشاره‌ی که شما در مقدمه داشتید – آنرا بطور جداگانه. در اخیر واژه‌نامه آوردم.

۹- نظر من اینست که ابتدا بخش‌ها یا سکشن‌های دستور و واژه‌نامه را در یک نشریه‌ی معتبر (مثلاً در نامه‌ی فرهنگستان) به چاپ می رسانم؛ سپس (در صورت پیدا شدن ناشر) جمله را بصورت کتاب منتشر می کنم. ولی اگر از همین آغاز ناشر پیدا کنم، مجموع را در یک کتاب به چاپ می رسانم.

۱۰- به هر حال، فکر می کنم شش ماه دیگر نیاز دارم تا ترجمه‌ی خود را تصحیح و تنقیح نموده تایپ کنم و سپس به چاپ بسپارم (چون باید انتظار بکشم تا مجلدات دوم و سوم کتاب نیز بدستم برسد). در ضمن تقاضا دارم در مورد چگونگی استفاده از font بکار رفته در متن انگلیسی (که اینک به لطف شما در دست ما هست) ما را رهنمائی فرمائید.

۱۱- برای قابل فهم بودن نام کتاب به خواننده‌ی فارسی زیان، آنرا «اسناد [زبان] باختری» ترجمه کردم. چون کلمه‌ی «باختری» - به تنهائی - معنای «زبان باختری» را نمی دهد. [پایان نامه به مولف] نویسنده هم اصل اسناد، و هم قطعات بر گرفته شده از اسناد را - که ضمن شرح دستور زبان به عنوان مثال ذکر کرده - با الفبای یونانی (با یک حرف اضافه P که آواز «ش» را می رساند) آورده است. برای قرائت دقیق آن قطعات اینک الفبای یونانی را با نام‌های حروف و خوانش انگلیسی آنان درینجا درج می کنم:

A α	Aleph	Alpha
B β	Beth	Beta
Γ γ	Gimel	Gamma
Δ δ	Daleth	Delta
E ε	He	Epsilon
Z ζ	Zayin	Zeta
H η	Heth	Eta
Θ θ	Teth	Theta
I ι	Yodh	Iota
K κ	Kaph	Kappa
Λ λ	Lamed h	Lambda

M μ	Mem	Mu
N ν	Nun	Nu
Ξ ξ	Samek h	Xi
O o	'Ayin	Omicron
Π π	Pe	Pi
P ρ	Resh	Rho
Σ σ ξ	Sin	Sigma
T τ	Taw	Tau
Y υ	Waw	Upsilon
Φ φ	origin disputed (see text)	Phi
X χ		Chi
Ψ ψ		Psi
Ω ω	'Ayin	Omega

دیباچه

مجموعه‌ی حاضر که شامل دو جلد متن و یک جلد عکس اسناد خواهد بود، بر آن است که تا جای ممکن یکی از شور انگیز ترین کشفیات دو دهه‌ی پسین (قرن بیستم) را که شامل سلسله‌ی بیش از صد سند است و به طور دست نویس روی چرم، پارچه و چوب نوشته شده، در خود جا دهد.

ده سال پیش [سال دوهزار] اسناد باختری در دست ما محدود به کتیبه‌ی سرخ کوتل و نوشته‌های روی سکه‌ها و مهرها بود. اکثر متن‌های دیگر یا ناخوانا بودند، یا غیر قابل فهم و یا هردو. از این رو کار برای رمز گشایی و خوانش اسناد جدید، مسابقه‌ی عظیم و هیجان انگیز بود. من گمان نمی‌کنم که همه‌ی سوالات را حل کرده باشم؛ با این حال من در استفاده از علامه‌ی ستاره و سوالیه صرفه جوئی می‌کنم. در حالی که همه چیز-بیش یا کم- غیر قطعی است، علامه‌ها به نظر من چنان می‌نمایند که گویا صفحه را بد شکل کرده‌اند، بدون آن که هیچ نشانه‌ی محسوس و معقولی از قطعی نبودن نسبی این یا آن شرح به دست دهد. ترجمه و تأویل من از متون اسناد، بدوآ به تحلیل و تجزیه‌ی دستور و املای آنان، و بر مطالعه‌ی مقایسوی و موازی اسناد مختلف مبتنی است. تا جائی که ممکن بود وجه اشتراق واژه‌ها را پیشنهاد کرده‌ام (به جز اسامی اشخاص که امیدوارم آن را به طور جدی‌گانه منتشر سازم)، اما -- به طور عموم- این‌ها یافته‌های اند که زمینه‌های معنائی به دست آمده‌اند که صورت عکس آن به طور دلخواه، حینیکه این اسناد با اسناد مشابهی فرهنگ‌های کهنتری (چون بابلی، آرامی، یونانی و غیره) نیز وقتی با فرهنگ‌های همسایه‌ی این اسناد (چون فارسی میانه، پارتی، سغدی، ختنی، ترکی اویغوری، تبتی و از این قبیل) مقایسه شود، یک تفسیر در خور افزایش را ایجاد می‌کند.

اما پژوهش نشان می دهد که در ظهور و پیدایش اسناد باختری، تأخیر و تعلل نابجایی به کار رفته؛ و این نکته ای است که بندۀ از طرح آن با همکاران، نگرانی دارم. من امیدوارم که آنان خوانشی را که در اینجا ارائه کرده ام، به قدر کافی موجه بیابند؛ حداقل در چشم انداز طرح آنان، تأثیف حاضر نقطه‌ی آغاز مفیدی برای تحقیقات آینده باشد. و من چشم به راه نقد و تقریظ، انتقاد و تصحیح آنان در همه‌ی مواردی هستم که بی تردید در خور اصلاح و تغییر هستند.

ترجمه‌ها به طور عموم - تا جای ممکن - تحت اللفظی است. و این در راستای ایجاد تسهیلات برای خوانش متون باختری است. سنت‌های منحصراً مطابق مبدائی است که در متون استعمال شده. نه برای آن که نقطه‌ی آغاز این تاریخ ایجاب بحث بیشتر را نمی کند (نقطه‌ی آغاز سال ۲۳۳ بعد از میلاد - مطابق آنچه سیمز ویلیمز در ۱۹۹۹a نوشته است).

سه متن چاپ شده در این مجموعه (یعنی O, R و S) را فقط از راه مشاهده‌ی فتوکاپی (یعنی عکس برداری) آنان می شناسم؛ معهداً این‌ها را نیز شامل خوانش‌های ابتدایی ساختیم. چون اینان به دقت با اسناد دیگر قابل مقایسه هستند و از برخی جهات بر آنان روشنانی می‌اندازد.

از همکارانم «فرانجویس دوبلویس» (François de Blois)، «محمود جعفری - دهاقی» (Mahmoud Jaafari-Dehaghi)، «بوریس مرشک» (Boris Marshak)، و مخصوصاً «یوتاکا یوشیدا» (Yutaka Yoshida) به خاطر پیشنهادات گوناگون و به موقع شان در محل های ویژه‌ی زیرین؛ از «ایلیا گرشیوبچ» (Ilya Gershevitch) که اجازه دادند به قطعه‌ی، مانوی باختری شان راجع سازم؛ و از «جویان رابی» (Julian Raby) به خاطر ایجاد قلم مخصوص (Font) برای ثبت زبان باختری. در پایان این وظیفه‌ی پسندیده‌ی من است که از صاحبان این اسناد تشکری کنم که مرا در مطالعه و نشر امتیازی آنان مجاز دانستند:

آقای «محمد ریاض بابر»، آقای «سام فوگ»(Sam Fogg)، پروفیسور «ایکیو هیرایاما» (Ikuo Hirayama) و بالاتر از همه از «دکتر ناصر داوید خلیلی» (Dr Nasser David Khalili)

نیکولاس سیمز - ویلیمز

درباره‌ی املا و دستور زبان باختری

I. املا

۱.۱) حروف α و δ

در خط شکسته‌ی دستنوشته‌ای باختری، فرق گذاشتن میان حروف α و δ دشوار است؛ ازین‌رو حین برگردان تلفظ کلمات باختری به زبان دیگر، ترجیح تعیین یکی از این دو حرف یک مشکل دائمی است. در تعداد اندکی از اسناد، قرائت به هر دو حرف مانع ندارد: $\beta\alpha\mu\alpha\delta\gamma\circ$ (فرض، سند K) یا $\alpha\mu\sigma\tau\circ$ (دستجمعی، سند N_{14})؛ بندۀ $\alpha\mu\sigma\tau\circ$ را به دلایل صرفی و استفاده‌ی ترجیح می‌دهم-مولف). اما در اکثر دستنوشتها فقط قرائت به یک حرف مقدور است، زیرا قواعد آواشناسی و املای زبان باختری اجازه‌ی قرائت به هر دو حرف را نمی‌دهد؛ بطور مثال: $\kappa\iota\mu\delta\delta\gamma\circ$ (من می‌شوم، سند V_{11}) که نمیتوان آنرا $\kappa\iota\mu\alpha\delta\gamma\circ$ خواند، زیرا حرف δ قبل از مصوتهای کامی η و اهمواره - در متون متأخر باختری- مضاعف می‌باشد^۱ و این التزام املائی، نخستین تصدیق محکم خود را در سند ii می‌یابد (از سال ۲۶۰؛ $\alpha\beta\alpha\mu\alpha\gamma\alpha\delta\delta\gamma\circ$ و $\tau\mu\gamma\alpha\delta\delta\eta\circ$). آخرین نمونه از استعمال منفرد حرف δ در موقعیت تعریف شده‌ی بالا، سند N است (از سال ۴۰۷؛ $\chi\alpha\mu\delta\gamma\circ$ ، $\delta\delta\mu\alpha\mu\circ$ در کنار $\delta\mu\alpha\mu\circ$ ، $\alpha\beta\mu\delta\eta\circ$

^۱ موارد شبهه تکرار وقوع δ بیش از μ ، جنابه در $\delta\delta\mu\alpha\mu\circ$ (صورت قدیم آن $\delta\delta\mu\alpha\mu\circ$ «درهم»)، و $\mu\mu\delta\mu\circ$ (صورت قدیم آن $\mu\mu\delta\mu\circ$ «مهر» است. صورت نوشتاری « $\delta\delta\mu\circ$ » از سند L - سال ۳۷۹ به بعد - کار برداشت. اما صورت نوشتاری « $\delta\delta\mu\circ$ » بین از « a » « $\kappa\iota\mu\delta\delta\mu\circ$ » (ما می‌شویم)، ظاهرآ در سند L_{22} منحصر به فرد است.

یک مشکل خاص ولی آزار دهنده در مورد واژه ای است که معنای «مالک یا سالار» را می رساند، این کلمه در کتیبه‌ی سرخ کوتل بطور روشن و بدون ابهام **χοαδηο** نوشته شده است، و بنا بر همین استناد، بنده نام شخصی را که در ترکیب آن خدیو بود، اینگونه نوشتم: **χοαδηολαδο** (سند **A** از سال ۱۱۰). در سند **N** و متون بعدتر از آن، از قرار ظاهر، املای یکسانی به شکل **χοδηο** دیده می شود که در نگاه اول خبض و اشتباه به نظر می آید. با اینحال، نظر به قانون املای حروف قبل از مصوتهای کامی **η** و **ι** - که پیش از این گفته آمد - می توان متوقع بود که حرف **δ** در این موضع باید مکرر نوشته شود. علاوه‌تاً، پیشوند **χοα** در سند **J** (از سال ۲۹۵) و دیر اسناد بعد از آن،^۳ بطور منظم مرتباً به شکل - **χοتا** می تسد؛ در وجیزه یا عبارت **χοσινδο** (οδο) که نوشه اند: «**χοακαμο** (οδο) **χοασινδο** (οδο) که املای **χοادηο*** در مورد پسین می تواند بطور مضاعف غیر عادی و خلاف قاعده بحساب آید. واقعیت املای **χοδηο**، با اندکی توسع در متن نیمه سنسکریت «**Vakhudivah**» که بر گردان «**βαγο χοδηο**» و، توسط وام واژه‌ی باختری «**خدیو**» (**xidēv**) فارسی جدید (از جمله در شاهنامه) و، در اسناد سغدی «**خدیو**» (**xyδyw**) تائید می شود.

۱۰.۲) خط بالا سطري

* ظاهراً یگانه استناد (س از کار برد **δ**) در یک سند متأخر (**X**) از سال ۵۲۷ است که در آن **διναρο** (با یک **δ** قبل از **ι**) آمده؛ این استناد، ساید متأخر از روش مختصر سازی بوده که **δδιναρο** را «**δι**» می نوشتند.

^۳ کاهش و تبدیل **χοα** به **χο** در مراحل بعدی، عمومیت بیشتری پیدا کرد: شکل‌های جون **οαρσοχονδιγο** (در اسناد **V** و **W**) و **υαμαχονδο** (**X**) و **σαχοανδο** (باز هم در **V** و **W**)، در کنار شکل‌های قدیمتر **οαρσοχοانδο**، **σαχοανδο** و **οαρσοχοانδο**.

خط «بالا سطري» يا سر سطري (با طول نا معين) به عنوان علامهٔ اختصاری به کار می‌رود. معمولاً اين خط نمایانگر افتادگی يا حذف حرف **υ** در کلمه است: **μαυο** بجای **πορο** (ماه) يا **πορο** بجای **πορο** (پسر). البته خط سر سطري، غير از اين می‌تواند نمایانگر اختصارات دیگري نيز باشد: **βαγοβαυδαγο** (سد **A₇**) بجای **βαγοβαυδαγο** (سد **A₇**)، **πιδοριρτο** (سد **C₇**) بجای **πιδοριρτο** (سد **T₁₁**) (نام شخص)، **βασταγο** (بستان، بسته يا جلد سده).

استعمال خط بالا سطري به عنوان علامهٔ اختصاری، قاعدهٔ مدونی ندارد؛ مثلاً برای اختصار **χοηο** بجای **χοδδηο** يا **χοδδηο** - که بسیار عمومیت دارد - این علامه هیچگاه به کار گرفته نشده است؛ همین طور در اختصارهای **μολρο** (سد **F₁₇**) بجای **μολρογο**، و **δινارو** (سد **ac₃**) بجای **δινارو** نيز اين علامه بکار نه رفته است. از طرف دیگر، گاهی اين علامه در جاهائی بکار رفته که اختصاری در میان نیست و زائد به نظر می‌رسد: **δινارو** (در سند **F**، در سند **C₁₈**)، **δδινارو** (در سند **R₂**) و **μολραγο** (در سند **T₁₉**).

در متون متاخر - شروع از سند **T** (سال ۴۷۸) - خط سر سطري بالاى تعداد زیادی از واژه‌ها کشیده شده که در ساختار خود ۰ یا ۰۰ دارند، که هر دو نمایندهٔ نیمه مصوت [W] اند: **οαρσοχοδανο** (اعجاز آمیز)، **ταοανο**، **βοοαδο** (آمرانه)، **χοδδηοαγγα** یا **ταοανο** (خوب). احتمالاً ۰ نمایانگر نیمه مصوت [W] اختصاری از ۰۰ باشد. موازدی چون **ταοοανο** مثالهای برای نشان دادن استعمال زايد علامهٔ اختصاری است که توضیع گردید. در عمل به درجات مختلف، خط سر سطري نمایانگر حضور [W] در کلمه است، که خود توضیحی است برای موارد نادری که در خواندن آنان ابهامی

وجود دارد. **αβηοαλαχο** (بدون، بغیر، در سند **T₁₀** یا **U₇**) (اجاره داری، در سند **U₇**) (۱.۳) پایانه‌ی واژه‌ها

در اسناد این مجموعه (اسناد باخترى-I) هر کلمه‌ای به یک حرف مصوت پایان می‌یابد، معمولاً با حرف **O**. واژه‌های معدودی با حروف صامت پایان می‌یابند: **οιγαλØ** (گواهی) در سند **ac** ، نام‌های محل **καλØ** و **αστωφ** (در سند **O**) ، **οοχωρ** (مباحثه – مناقشه که معنای لغوی آن الماس شیشه بری یا تیر چهار پراست. سند **X**) ، و **υομαρογαρ** (خزانه دار، گنجور، سند **Y**). چون هر یک از حروف **Φ** ، **ρ** و **ρ** به یک دائره‌ی شبیه به حرف **O** ختم می‌شوند، این روش است که این املاء گاهی فقط برای ساده سازی ترسیمی واژه‌ی مورد نظر (که در مواردی موافق تائید هم شده) به کار گرفته می‌شود: **οιγαλφο** ، **υομαρογαρο** و **οοχωρο** ، **αστωφο** **καλφο**.

تعداد اندکی از واژه‌ها به **l**- (جدا از حرف تعریف **l**) ختم می‌شوند. در **aa** که واضح‌یکی از قدیمی‌ترین اسناد است، نوشتن **τl** - بجای **τo** سازگارانه یا مرتب انجام شده است، بنابرین: **αγγιτl** ، **οτl** ، **ναβιχτl** ، و غیره؛ چنانکه در سند **C** آمده است: **ναβιχτl** ؟ بخش دیگر از اسناد متأخر عادتاً املای **οl**- را (بجای **O**- یا **oo**-) در موضع پایانی **[W]** به کار برده است: **αγρηοl** و طور‌های دیگر (در سند **E**- ، **(H)** **ιαοοαρδοl** ، **(B-L)** **ιαοl** ، **aj** (در سند **J** ، **L**) **ταοl** ، **(B-L)** **ταοl** . (al.C) **χοηοl** ، **(L)** **τοl** ، **(J, L)** **ταοl** ، **(B-L)** **ταοl**

^۱ با اینحال، توالي **ναβιχτιμοδδρογο** در سند **X₁** **ναβιχτιμοδδρογο** قطعاً سامل پایانه‌ی **1** نیست، اما می‌تواند اینطور تفسیر سود: **ναβιχτο + ειμο + μοδδρογο** : همینطور در سند **υl** **ναβιχτο εμοδδρογο**.

در حالات دیگر، پایانه‌ی ۱- در املاهای اندکی - آنهم آشکارا غرض اختصارات - به کار گرفته می‌شود: $\delta\iota$ (در سند **ac**) بجای **διναρο**، $\mu\alpha\chi\iota\rho\sigma\beta\omega\sigma\tau\iota\gamma\o$ (قرار داد خریداری، سند **J**) $\mu\circ\theta\delta\iota\iota\o$ در کنار $\mu\circ\theta\delta\iota$ (مردن، سند **T** سند $\pi\iota\delta\delta\iota\iota\o$ در کنار $\pi\iota\delta\delta\iota$ (در این سند **T**)، $\pi\iota\delta\delta\iota$ در کنار $\pi\iota\delta\delta\iota\iota\o$ (در این سند **T**).

II. صرف و نحو (قسمت اول)

۲.۱) اسامی، صفات و ضمایر

زبان باختری عصر کوشانی یک نظام شامل دو شماره یا عدد و دو حالت را تمثیل می‌کند، که در ریشه‌های مذکور بیان، در عام ترین اسم گونه‌ها، پایانه‌های ذیل را دارند: برای مستقیم مفرد **O** -؛ برای غیر مستقیم مفرد **1** - یا **ε** -؛ برای مستقیم جمع **ε** -؛ برای غیر مستقیم جمع **avO** - در نتیجه از میان رفتن تفاوت‌ها میان مصوت‌های پایانی مصوت‌های پایانی، این نظام به دو شکل کاهش یافته است: یک شکل بی علامت بدون پایانه (با املای پایانه ای **O** -، گاهگاهی **1** - یا **Ø** ، طوریکه در بالا تذکر رفت) که در هر دو صورت مفرد و جمع مورد استعمال دارد؛ دوم شکل جمع علامت دار **avO** - . ریشه‌های مونث بیان، از ریشه‌های مذکور آن دیگر قابل تمیز نیست: **λιζO** (دژ) که شکل کهنه تر آن (در کتیبه‌ی سرخ کوتل) **λιζa** ؛ اگر چه درینجا مثالهای منفردی در ریشه‌ی مونث وجود دارد که شbahت آنها به ریشه‌ی مذکور را نشان می‌دهد؛ پایانه‌های **σO** - و **vζO** - در صفت‌های مذکور، با پایانه‌های **γO** - و **γγO** - مذکور، مثالها از این قرار اند: **vαβιχπιγO** (نوشته شده). مونث **vοβιχπισO** ، **βραδO** **τοροσανζO** (ترکی). مونث **γιγανγγO** ،

با ریشه‌ی **τ**- است که تاثیر «نظام- حالت» را حفظ کرده است، با شکل جمع یا غیر مستقیم (؟) **βραδαρο** (تنها در سند **F10** که شاید اشتباه ماضی باشد) علاوه بر شکل بی علامت **βραδο** و شکل جمع بی قاعده‌ی **βραδαραو**، **βραδραو**، **ποραναو**، **πουραنаво** (پران)، **Øροζινδινаво** و **Øροζινδино** اسمی معینی در نقش جمع به مباحث آتی مراجعه شود.

ضمایر و صفت‌های مبهم توسط شکل مخصوص جمع مشخص می‌شوند؛ علامتی که در این تشخیص بکار می‌رود **υανο**- است: **ειμο** (این، مفرد)، **ειμουανο** (اینها، جمع)، **οισπο** (تمام، کل)، جمع. **οισπουανο** (کلیات). تاثیر جنسیت در «نظام ضمیر گونه»، همانا تمایز میان رابطه‌ی جاندار **ακιδο**، **κιδο**، **ακιδο** (کی) و بی جان **σιδο** (کدام) و تمایز میان ضمیر مبهم **κισο** (کسی) و **σιγισο** (چیزی). قید و رابطه **κοαδο**. **κοαδο** (کجا؛ پس آن) نیز بحیث «حالت مستقیم» متراffد به حالت مفعول- فاعلی **ασιδο** مورد استعمال دارد. شبیه به این، ضمایر اول و دوم شخص مفرد شکل غیر مستقیم **μανο** و **ταο** (گونه‌های **ταοι**، **ταοο**) را از شکل فاعلی **(τοουνο**، **τογο**، **τοο**، **τοι**، **αζο** (من) و **το** (تو) (گونه‌های آنها، آنها، آنها، آنها، آنها) متمایز می‌سازد. ضمایر منفصل بی تکیه اختصاصاً وظیفه‌ی «شکل غیر مستقیم» را ایفا می‌کنند؛ ضمایر منفصل عبارتند از اول شخص مفرد **-μο**، دوم شخص مفرد **-δηιο**، سوم شخص مفرد **-ηιο** و گونه‌های آنها، اول شخص جمع **-μηνο**، دوم شخص جمع **-δηνο**، سوم شخص جمع **-ηνο**.

گاهی حرف اضافه‌ی **αβο** برای علامت دار کردن مفعول مستقیم استعمال می‌شود، مفعول مستقیم می‌تواند انسان باشد یا معرفه هر

دو: αδολδο αβο τωμαχο αβο λαδο... οιηλαμο (اگر) ما باید ترا به محکمه ببریم» (سند J۲۴). σηροτορκο σπισامو . αβο «ما خدمت سردار ترک را می کنیم» (سند S۶). دربارهی نقش علامتگذار αβο بر مفعول ماضی انتقالی به مباحث بعدی باید توجه داشت.

۲.۲) فعل ها

در زبان باختری، مانند سایر زبانهای ایرانی میانه، نظام فعلی بر برابری متقابل میان ریشه های حال و ماضی بنا یافته است. در موارد اندکی هر یک از دو اصل منتج از ریشهی مختلف است: - $\beta\delta\sigma/\kappa\iota\delta\theta$ (شدن). $\lambda\eta\tau/\lambda\tau\iota\gamma\delta\theta$ - (داشتن، نگهداشتن). برخی دیگر از فعل ها بر وجود یک ریشهی دومی ماضی گواهی می دهند که از ریشهی حال شکل گرفته اند؛ این عملیه را پسوند $\alpha\delta\theta$ - اجرا می کند: $\pi\iota\delta\theta\alpha\sigma\alpha\delta\theta$ که ریشهی ماضی $\pi\iota\delta\theta\alpha\sigma$ (بیان کردن). ریشه های ماضی دومی از ریشهی حال قابل پیش بینی هستند، ازینرو شامل مدخلهای فرهنگ نمی شوند.

۲.۲.۱) صیغه ها یا ساخت های بر گرفته از ریشه های حال

نشانه های صیغه‌ی حال (حال اخباری)

اول شخص مفرد **أ** (تہا در سند) ، اول شخص جمع **أ** (اول شخ

دوم شخص مفرد ۷۱- (تنها در **T**) ، ۷۱۰- دوم شخص جمع ۷۸۰-
سوم شخص مفرد ۱۸۰- (برای افعال صفت **A**) ، ۸۰- (برای افعال
صف (**B**) سوم شخص جمع ۱۷۸۰-

(چنانچه در بالا دیدیم صنف A با $\delta\sigma$ و صنف B با $\sigma\mu$ مشخص می گردد).

صیغه‌ی حال اخباری فعل «بودن»، که در شکل دهی صیغه‌های ماضی و تام بحیث فعل کمکی بکار می‌رود، تا حدودی دارای اشکال بی قاعده است که شمار این اشکال بی تکیه (منفصل) نیز اند:

اول شخص مفرد متصل $\sigma\mu\sigma$ ، $\eta\mu\sigma$ -اول شخص جمع متصل

-، منفی $\sigma\mu\sigma$

دوم شخص مفرد متصل $\eta\sigma\sigma$

سوم شخص مفرد $\alpha\sigma\sigma$ ، منفی $\sigma\sigma\sigma$ -سوم شخص جمع متصل

$\iota\eta\delta\sigma$ -، منفی $\iota\eta\delta\sigma$

[حال] التزامی

اول شخص مفرد $\alpha\sigma\sigma$ -اول شخص جمع $\sigma\mu\sigma$

سوم شخص مفرد $\alpha\delta\sigma$ -سوم شخص جمع $\iota\eta\delta\alpha\delta\sigma$ -

صیغه‌ی حال التزامی فعل «بودن»، در شکل دهی یا ساختار صیغه‌ی ماضی التزامی نیز به کار می‌رود، شامل صیغه‌های ذیل: سوم شخص مفرد $\alpha\sigma\sigma\alpha\delta\sigma$ (که واضح‌اً متصل به $\alpha\delta\sigma$ است)؛ اول شخص جمع متصل $\sigma\mu\sigma$.

[حال] تمنائی یا ترجیحی

- $\iota\eta\delta\eta\sigma$ -اول شخص مفرد $\eta\sigma\sigma$ -اول شخص جمع $\sigma\mu\eta\sigma$ ؛

(هر دو صیغه تنها در صنف A)

دوم شخص مفرد $\eta\sigma\sigma$ -دوم شخص جمع $\eta\delta\sigma$

سوم شخص مفرد $\eta\sigma\sigma$ -؛ $\delta\eta\sigma$ -، $\delta\delta\eta\sigma$ -سوم شخص جمع

(پس از یک ریشه در - ι) $\iota\eta\delta\eta\sigma$ -، $\iota\eta\delta\eta\sigma$ -

سوم شخص مفرد وجه ترجیحی $\beta\omega\eta\iota\omega$ (یعنی ورود ۱ - قبل از η -) (سند **P14**) برای $\beta\omega\eta\iota\omega$, $*\beta\omega\eta\iota\omega$ * نشان دهندهی کامی شدگی نیمه مصوت W را قبل از مصوت η - است، چنانکه در $\iota\alpha\omega\eta\delta\alpha\omega$ (در سند **P15** و غیره) برای $\iota\alpha\omega\eta\delta\alpha\omega$ (جاودان، ابدی، ازلی) و موارد مشابه دیگر.

زمان حال وجه ترجیحی فعل «بودن» که در ساختار ماضی ترجیحی بحیث معین فعل یا فعل کمکی کاربرد دارد. شاهد این مدعای تنها در سوم شخص مفرد دیده می شود: $\alpha\sigma\tau$ $\alpha\sigma\tau\eta\iota\omega$. (یعنی $\alpha\sigma\tau$ (هست) + $\eta\iota\omega$). نمونه های استعمال وجه ترجیحی بحای زمان ماضی نقلی (نا متعارف) بسیار نادر و غیر قطعی است: مثالهای ممکن آن عبارتند از: $\iota\theta\delta\delta\eta\iota\omega$ «همینطور واقع شد» (سند **R8**).

$\pi\alpha\tau\omega$ $\pi\alpha\tau\omega\zeta\eta\iota\omega$ (من قرضم را (نه) پرداختم) (سند **aa10**). نقطه های زیر حروف به معنای قطعی نبودن خوانش است

وجه امری

[دوم شخص مفرد] وجه امری α - [دوم] شخص جمع وجه امری $\alpha\eta\delta\alpha\omega$ - شکل مختوم به پایانه α -، معمولاً دوم شخص مفرد است. اما در عبارت $\chi\omega\alpha\tau\omega\alpha\delta\alpha\omega\lambda\eta\tau\eta\delta\alpha\omega$ (سه بار در سند **U**)، چنین می نماید که در گروه- صرفی برای دوم شخص جمع استعمال شده باشد. شکل $\kappa\iota\tau\omega\mu\omega$ در سند **U11**، با پسوند مفعول غیر صریح $\alpha\mu\omega$ - (برای من یا به من)، دارای محتوای وجه امری می نماید. ولی فقره‌ی مورد بحث معیوب است.

اسم مصدر زمان حال

اسم مصدر زمان حال با پایانه $\eta\iota\omega$ - که یکجا یا مشابه با سایر اشکال عام اسم مصدر ماضی کاربرد دارد. فقط در اسناد متاخر **C** و **aa** دیده می شود.

وجه وصفی معلوم

شاهد آنرا فقط در شکل‌های متروک با کاربرد صفات و اسم می‌بینیم: **οισηρινδο** (زندگی)، **ονδδιο** (مدعی).

۲۰۲) صیغه هایی با ریشه‌ی ماضی

Finite (فعل مستندی) : به فعلی گفته می سود که بدون احتیاج به فعل معین تواند کار مستند را بکند: *hananke* در *he comes* و *go* (متر حم)

[علامتها] زمان گذشته

اول شخص مفرد $\alpha\mu\sigma$ - δ - τ اول شخص جمع

دوم شخص مفرد $\delta-\eta\tau\sigma$ - δ *

[سوم شخص مفرد] $\delta\sigma$ - $\delta\tau\delta\sigma$ - δ سوم شخص جمع

زمان گذشته‌ی دوم شخص مفرد ماضی را فقط $\tau\iota\tau\tau\eta\tau\sigma$ که منفی آن $\tau\alpha\tau\iota\tau\eta\tau\sigma$ (از یک ریشه‌ی ماضی با پایانه‌ی است) $\tau\sigma$ - تصدیق می‌کند. (مورد دوم شخص جمع این صیغه را بعداً ملاحظه می‌کنیم). سازگاری صیغه‌ی بی علامت ریشه‌ی ساده با $\delta\sigma$ - یا $\tau\tau$ یا $\tau\sigma$ یا $\tau\tau\tau$ بدون فعل کمکی، تنها بطور انحصاری برای سوم شخص مفرد زمان گذشته قابل استعمال نیست، بلکه می‌تواند نقش جمع را نیز ایفا کند. وقتی فعل پیش از فاعل واقع شود، چنانکه واژه‌ی اول (یا گاهی دوم) «بند» مربوط باشد، ادات بی تکیه‌ی $\delta\sigma$ - می‌تواند به $\tau\sigma$ - یا $\tau\tau$ - الحاق گردد. که درین حالت صامت‌ها به شکل زیر به هم می‌پیوندند: ($\tau\tau$ - یا) $\tau\sigma = \delta\sigma + \delta\tau$ - .

بعدتر

$\tau\tau = \tau\delta\tau\sigma$ ، $\delta\delta\tau\sigma = \delta\delta\tau\sigma$ ، $\tau\tau = \tau\tau$:

مثالها: $\pi\delta\sigma\sigma\alpha\sigma\tau\sigma$ (بیان شده. در سند A). بعدتر $\alpha\gamma\gamma\tau\tau\delta\sigma$ (در سند R)؛ $\pi\delta\sigma\sigma\alpha\sigma\delta\delta\tau\sigma$ واژه‌های دیگر گاهی به گرفتن علامت‌های $\delta\sigma$ - یا $\tau\sigma$ - به صیغه‌ی در $\tau\sigma$ - یا $\tau\tau$ - پیوسته اند تبدیل می‌شوند زمان گذشته. چنانکه در $\alpha\beta\sigma$ ($\lambda\alpha\delta\alpha\beta\sigma$) (Zمان گذشته) شکل‌های منفی زمان گذشته را بعداً مطالعه می‌کنیم.

وجه التزامی ماضی

سوم شخص مفرد $\delta-\alpha\delta\sigma$ -

یگانه شکلی که به این صیغه گواهی می دهد **κιρδαδο** (باید سبب شده باشد، در سند **X۲۲** و غیره) است که در بندهای شرطی مربوط به زمان آینده (بالقوه قابل درگ) کاربرد دارد.

وجه تمنائی یا ترجیحی ماضی

سوم شخص مفرد، **η-δ-δ** (تنها در سند **T**).

وجه تمنائی ماضی دو صورت کاربرد دارد: یکی در بندهای شرطی ماضی (نا قابل درگ) مثل **ασιδομηνο... λαδδηιο** (چیزیکه ما شاید داده باشیم، در سند **J۸**) و صورت دیگر همچون ماضی نقلی بدون قوهی کیفی مثل: **ταδομο ωσο λαδδηιο** (بدین ترتیب حالا من- ملک را- داده ام. در سند **V۱۷**).

سند **S۱۲** چنان می نماید که ادات بی تکیهی **δο**- به وجه تمنائی ماضی سوم شخص مفرد پیوسته باشد: **ειο μαχο λαδδηδο** **χοιησιιασο** «و ما دادیم این تعهد را» (جز اینکه این یک دوم شخص جمع ماضی است که با مفعول غیر مستقیم تائید می شود: برای شما این تعهد به واسطه ای ما داده شد).

ماضی مصدری

ماضی مصدری مشابه ریشه‌ی ماضی است. گاهگاهی ماضی مصدری توسط حرف اضافه‌ی **αβο** اداره می شود.^۴

وجه وصفی ماضی

وجه ماضی وصفی در دو شکل وجود دارد: شکل اول آن با ریشه‌ی ماضی یکسان است، در حالیکه شکل دوم آن توسع ریشه‌ی ماضی است

من فکر می کردم که سکلا **δδριγδο**، **λριγδο** (نگهداشتن) متأ سادی است از یک مورد کامی سدگی در ماضی مصدری؛ اما یوتاکا یوشیدا^۱ (Yutaka Yoshida) مرا ترغیب کرد تا بذریم که در سند **X۱۸**، همچنان بک ماضی مصدری است. و سازین توسع و گوناگونی در نهضت مربوط به کار دستور زبان نمی‌بود.

^۱ سیمز و بلسر - **ribb** ۱۹۹۶ ص ۱۸۹

که با معناهای پسوند ۷۰- (انواع ۱۷۰، -۰۷۰ - ۰۷۰)، بعد تر همچنین ۱۱۰-، ۱-، مونث ۱۰۰- و شاید ۵۰- ترکیب یافته است.^۷ هر دو نوع وجه وصفی ماضی مشترکاً به صورت صفت یا اسم استعمال شده اند. این دو نوع همچنان می توانند توسط کلمه ای با معنای «ضروری بودن» - $\beta\alpha\pi\tau$ (؟) یا $\gamma\alpha\alpha\alpha\alpha$ تاثیر گذار باشند. صیغه ها یا شکلهاي نوع اول، پایه و اساس زمان گذشته، وجه ماضی التزامی و وجه ماضی تمنائی در نظام فعل مسندی داخل هستند؛ در حالیکه نوع دوم برای ساختن صیغه های ماضی قریب و ماضی بعید به کار می روند.

ماضی قریب

سوم شخص جمع ١٧٨٥ - ٧

یگانه شکل تائید شده‌ی صیغه‌ی ماضی قریب سوم شخص جمع، مرکب است از یک «وجه وصفی مجھول» در $v\delta\theta - 70$ + (عنصر صرفی) صیغه‌ی حال سوم شخص جمع فعل «بودن». تمایز میان ماضی قریب و حال ساده- از نظر معنا- همیشه ساده و روشن نیست، به طوری عادی، به صورت طبیعی به نتیجه‌ی زمان حال حادثه‌ی گذشته رجعت داده می‌شود، چنانکه در مثالهای مختلف $v\alpha\beta\iota\chi\tau\iota\gamma\delta\theta$ (با املاهای گوناگون آن) نظر به نوشته‌های استناد و واقعه‌ی مندرج در آنها مربوط می‌شود.

ماضی بعید

صیغه‌ی ماضی بعید سوم شخص جمع (وجه وصفی مجهول در ۷۰ + سوم شخص جمع زمان گذشته‌ی فعل بودن) در سند **M4f** دیده می‌شود: παρο κιρδδιγο ασταδινδο (پیش از این وام گرفته شده بود).

۲.۳) نفی و نهی

دختر در سند A18f.20 - یگانه سکل‌های مونت هستند: اگر این یکی تحلیل یافته‌ی سکل مونت (نوشته سده، نوستار) در سند A12 و ساید πιδορωφσο - به معنای دوست πιδορωφσο^{*} (دریافت شده) باشد، یعنی با از دست دادن -δ- و همگونی یعنی تبدیل γθ به

در اکثر موارد، علامت نفی و نهی، پیشوندهای $\text{v}\alpha$ و $\mu\alpha$ می باشد. پیش از یک مصوت، پیشوندهای مذکور به - v و - m تقلیل می یابند: $\text{v}\omega\zeta\delta\text{o}$ (مسئولیت نیست، سند **H₁₀**)، $\mu\alpha\zeta\text{o}$ (نه من، سند **T₁₅**). در اسناد متأخر (از **O** به اینسو) پیشوندها - اکثراً - بعنوان واژه‌ی جدا نوشته شده اند: $\mu\alpha\text{v}\text{o}$ و $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ یا $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ و $\mu\alpha\text{v}\text{o}$.

صیغه‌ی سوم شخص زمان گذشته، توسط پیشوند- $\text{v}\alpha$ منفی ساخته نمی شود، اما با سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع منفی زمان حال فعل «بودن»، همان که پیش از ریشه‌ی ماضی صرف ناشدنی می آید: سوم شخص مفرد $\pi\alpha\text{r}\alpha\text{l}\alpha\delta\text{o}$ ($\text{v}\iota\sigma\text{o}$ $\pi\alpha\text{r}\alpha\text{l}\alpha\delta\text{o}$ مثبت)، سوم شخص جمع $\alpha\gamma\gamma\iota\text{v}\text{i}\text{n}\delta\text{o}$ ($\text{v}\iota\text{n}\delta\text{o}$ $\alpha\gamma\gamma\iota\text{v}\text{o}$ مثبت). صیغه‌ی منفی زمان گذشته‌ی سوم شخص مفرد، صریحاً قابل تمیز از صیغه‌ی منفی ماضی مصدری است، ماضی مصدری پیشوند - $\text{v}\alpha$ دارد: $\text{v}\alpha\gamma\iota\text{r}\text{o}$ (شکایت نکردن، سند **Q₂₆**). مثال منحصر به فرد صیغه‌ی منفی اول شخص زمان گذشته $\text{r}\iota\iota\alpha\delta\text{o}$ $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ (سند **P₁₃**) است که از همان راه شکل گرفته که صیغه‌های سوم شخص، اما $\text{v}\alpha\text{v}\iota\text{r}\text{t}\text{h}\text{o}$ (سند **F₁₆**)، یگانه نمونه ای صیغه‌ی زمان گذشته‌ی دوم شخص مفرد، نشان می دهد که این نمونه استعمال عام نداشته است.

در مورد وجه شرطی، تمایز روشنی میان صیغه‌های منفی - که بیان درباره‌ی آینده و وضعیت فرضی را نفی می کند، وصیغه‌های نهی که رساننده‌ی آرزوی منفی است، وجود دارد. قطعه‌ی آتی که در آن، اینکه $\mu\alpha\text{v}\text{o}$ وظیفه‌ی $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ را در یک سلسله‌ی از عبارت‌های ضمی پیش $\mu\alpha\text{v}\text{o}$ $\pi\alpha\text{d}\alpha\chi\text{r}\alpha\text{v}\text{o}$ $\beta\text{oo}\alpha\delta\text{o}$... امر استثنائی است: ... $\text{v}\alpha\text{r}\text{s}\text{o}$ $\kappa\iota\sigma\text{o}$ $\mu\alpha\delta\text{o}$... $\text{o}\delta\text{o}$ $\mu\alpha\text{v}\text{o}$ $\mu\alpha\text{n}\alpha\text{g}\text{v}\text{o}$ $\pi\text{o}\text{r}\text{o}$ $\phi\text{r}\text{o}\zeta\text{i}\text{n}\delta\text{a}\text{v}$ [av] $\text{o}\delta\text{o}$ $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ $\alpha\text{n}\delta\text{a}\text{r}\text{o}$ $\beta\text{r}\text{e}\text{r}\text{d}\alpha\text{g}\text{a}\text{g}\text{a}\text{n}\text{i}\text{o}$ $\gamma\text{a}\text{v}\text{o}$ $\zeta\text{o}\delta\text{o}$ $\mu\text{a}\text{r}\text{d}\text{o}$ $\text{o}\delta\text{o}$ $\text{v}\alpha\text{v}\text{o}$ $\pi\text{a}\text{c}\text{h}\text{r}\text{i}\text{o}$... سلطه نداشته باشد ... نه من ...، نه پسر من (و) اخلاقم، نه (کس) دیگر

(مرد) از خانواده‌ی بریدگ، نه یک مردی که در این خانواده زاده شود، و نه رابطه‌ای به سبب ازدواج) سند **T16f**.

در وجه تمنائی یا ترجیحی فقط صیغه‌های نهی را در اسناد، می‌توان یافت (نه منفی را). صیغه‌ی نهی **μαυοσινδηιο** حتا در سند **A19** و **۲۰** بکار رفته است؛ در آن سند صیغه‌ی تمنی به صورت بیان (فرضی) طرح شده است. معهدا من بخود اجازه داده نفی اول شخص مفرد وجه تمنائی را باز سازی نمودم: **ωζηιο νατ** (من نه پرداختم) (?) در سند **aa10** چون نا محتمل می‌نماید که - **μα** در وجه تمنائی بعنوان علامت منفی در مفاد یک وجه نقلی زمان گذشته، به کار رفته باشد.

۲.۲.۴) مفرد و جمع

استعمال سوم شخص مفرد و جمع تا اندازه‌ای نا سازگار می‌نماید. از یک طرف صیغه‌ی بی علامت زمان گذشته شامل ریشه‌ی ماضی ساده، بدون فعل کمکی، تنها بطور ویژه برای صیغه‌ی مفرد قابل استعمال نیست؛ بلکه همچنان میتواند با یک مفعول که به تعقیب آن قرار میگیرد و توسط جمع عددی و منطقی متشخص میگردد؛ در حالت توافق (انطباق) قرار گیرد؛ مثال: **αγγιτο μανο** ... **δδραχμο κοαδαγ** «از کواد سه درهم دریافت کردم» (**M2f**). از طرف دیگر صیغه‌های سوم شخص جمع در **ινδο** -، گاهی توسط یک اسمی که نه رسماً و نه منطقاً جمع شمرده میشود، تائید می‌گردد اما همان شاید جمع به حساب آید. مثال روش آن **οαναγο** (رسماً) همان که چندین بار بحیث موضوع مؤید یا ضمنی برای **αγγιπινδο** / **νινδο αγγιτο** (دریافت کرده اند / نه کرده اند) واقع شده است (اگر چه در سند **F15** مفرد عمل شده است). مثالهای ممکن دیگر **αβδδινο** (عادت) و **σπασο** (خدمت- سپاس) هستند، اما چنین می‌نماید که محتملاً وجیزه‌های چون **αβδδινινδο** **ακιδδηιο σπασο** «این عادت است» (سند **P19** و غیره) و ...

۱۷۸۰ «آنکه خدمت می کند، خدمتگذار.» (سند *V2f*) در بر گیرنده‌ی سوم شخص جمع غیر شخصی (بدون فاعل) هستند، اسم مسند واقع می‌شود تا پیرو؛ به همین ترتیب صیغه‌ی غیر شخصی زمان گذشته‌ی سوم شخص *πιδοοασαδδινδο* *σαγονδο* ماضی قریب سوم شخص جمع *vabixtiyindο* ... *vabixiδο* «طوریکه بیان شد» (سند ۱۳، *J18*). شکل اخیر مرجح خواهد بود تا وقتیکه صیغه‌ی ماضی قریب سوم شخص مفرد وجود ندارد (مقایسه کنید با استعمال سوم شخص مفرد زمان حال در وحیزه‌ی عام *vabixiδο* ... - *σαγονδο* «چیزیکه در خط است» سند *J30f* و غیره. درباره‌ی استعمال (ظاهراً) صیغه‌های مفرد و جمع گروه صرفی در وجه الزامی به ۲۰۲۱ (در بالا) مراجعه کنید.

واقعیت شکل *Xοδδηο* *Vakhudiva* تا حدی توسط سانسکریت به مثابه‌ی یک سند (Numh ۲۴۴) وام و ای باختری *Xidev* *NP* شاهنامه و غیره *Xy yw* (SGDی تائید می‌شود. (Sunderman, ۱۹۹۷, p ۱۵۵).

چنانچه در صفحه ۲۵ کتاب سیمیز ویلیامز، چاپ ۲۰۰۵، تذکر یافته است، در بعضی از نوشه‌ها δ به طور ویژه‌ای به شکل زاویه وار به کار رفته است. (شیوه عدد $\delta=4$ این علامت که در اینجا Δ تفسیر شده است، تا قبل از دوران یافتلی‌ها تایید و تصدیق نشده است. چنین به نظر می‌رسد که در اسناد یافته شده از *Guzgam* (R, S, Ss, Uu) به طور خاص معمول بوده است.

ولی نمونه‌های آن در اسناد *X al, al* در سند *BDI* فرق نمی‌شود. (Lee - sims - w. ۲۰۰۳, p. ۱۵۵. اینیز واقع گردیده است Δ . معمولاً با δ قابل تعویض نیست. زیرا موارد کار برد آن فقط به چند حالت به خصوص محدود است.

(i)

Δ (ii) در کلمه *ی خارجی* «*ηΒοΔαλο*» و مشتقات آن (در کنار *ΚαροΔαρο* و در «*ηΒοΔαλο* سر کارگر» (در کنار *ΚαροΔαρο*) که آن هم یک واژه است. به کار برده شده است: Δ (iii) در تماس مستقیم با حرف بعدی *p*، هم در واژه *drachma* *Δραχμα* و هم در حالاتی که Δ *Δpwromiyo* یک حرف کهنه ای λ را نهایندگی کند. واقع می گردد *λpootavo* (قبل *Δpootavo* (، *pwyo*λ* (قبل *δδρωφο* . CE *δδριυδο*، CF *Δριυδινδο* (قبل *plyδολ*).

Δ (iv) قبل از ماد ۴ در) *Δlvapo* در کنار *δδlvapo* ، قبل *ΠιΔllo* (، *δlvapo*) در کنار *Πιδδllo* و *ΔιBavpo* واقع می گردد. حداقل در حالاتی که در (iii) و (iv) ذکر گردید، Δ مانند δδ عمل می کند. شاید δδ و Δ به طور واضح مشخص کننده *ی خدای* [d] زمانی قبول گردید که δ در بسیاری از جاها به شکل [t] سایشی تلفظ می گردید.

در عین حال یک گزینه *ی واضح* δ در *je* به شکل *οιδο*، خط هشتم و *wζaδro* ، خط دهم تصدیق شده است. من تا هنوز ای گزینه را منحیث Δ نقل ننموده ام، زیرا معلوم نیست که هر دو یک عمل کنند ...

۲.۲.۵) خط بالاسطرب

خط «بالاسطرب» با سر سطرب (با طول نامعین) به عنوان علامه *ی اختصاری* به کار می رود. معمولاً این خط نمایانگر افتادگی یا حذف حرف *V* در کلمه است *Mao* (به جای) *Mavo* ماه) یا *Poro* به جای *Πονρο* (پسر). البته خط سرسطربی غیر از این می تواند نمایانگر اختصارات دیگری نیز باشد :

(BaroBavδaro سند *Av* به جای) *BaroBao* (Molro میراث) *Πιδοριplto* سند *Cv* به جای «*Πιplpto* (

ت (R ۲۱) به جای «Molporo» سند بستر یا جلد شده«،) σταδίνδο (σταδίο «Baσtarο آنها به جای «Baσtarο ملزم«، σταδίο به جای «Baσtarο آنها بوده اند» (سند). CF₄)

در این قضیه‌ی آخر گمان می‌رود که ابتدا σταδίο سوم شخص مفرد زمان حال نوشته شده باشد و بعدا با اضافه نمودن علامه اختصاری به خاطر نشان دادن پایانه‌ی سوم شخص جمع اصلاح گردیده است (به بحث ۲.۲.۷ در زیر مراجعه شود، خط ... ۱a)

استعمال خط بالاسطربی به عنوان علامه‌ی اختصاری. قاعده‌ی مدرنی ندارد؛ مثلا برای اختصار Χομο به جای Xοδδμο یا Xοδδμο که بسیار عمومیت دارد – این علامه – هیچ گاه به کار گرفته نشده است.

همین طور در اختصارهای (Molpo_γο) سند (Flv) به جای Molpo_γο سند (διlvapo) نیز این علامه به کار نرفته است. از طرف دیگر گاهی این علامه در جاها بی‌به کار رفته که اختصاری در میان نیست و زاید به نظر می‌رسد (διlvapo در سند C₁₈F، διlvapo در سند R₂). (در سند T₁₉ و Molpo_γο در سند.

در متون متأخر – شروع از سند T سال ۴۷۸). خط سرسطری بالای تعداد زیادی از واژه‌ها کشیده شده است که در ساختار خود ۰ یا ۰۰ دارند و هر دو نماینده‌ی نیم مصوت [w] اند «oapσοροδаво» اوپσοرοδаво: اعجاز آمیز«، «xοδδγοарра» آمرانه«، «Booаδо» شاید Taoаво «یا خوب Tao «یا» تو». مثالهای نادری در نوشته های خیلی ابتدایی دیده می‌شود «vaoаζо» نواز (سند C₁₆، vaoаζо در سند xk₅) «آن» (در سند Co₅) . [T]ao «تو» (در سند KaBooавδарζоBιδο رایزن به جای مسن.

دلیل این کاربرد شاید آن باشد که ۰ نمایانگر نیمه مصوت [w] اختصاری از ۰۰ است، موادی چون Taoаво مثالهای برای نشان دادن

استعمال زاید علامه‌ی اختصاری است که توضیع گردید. در عمل به درجات مختلف، خط بالاطری نمایانگر [w] در کلمه است که برای تفسیر اشکال بالقوه‌ی مبهم، مهم تلقی می‌گردد [warzyaw] : [warzyaw] * aBηοολαχα (سند ۷۷ یا aBηοολαχا * aλαχο (اجاره داری) * aλαχο (بدون، به غیر * T۱۰). عوض «بدون» (بدون) به ۳۰.۲.۶) پایانه‌ی واژه‌ها

در این اسناد (اسناد باختری - ۱) هر کلمه‌ی به یک حرف مصوت پایان می‌یابد، معمولاً با حرف - ۰ به استثنای چند املای اختصار شده که به آدرس نوشته شده در عقب یک نامه (مانند kλ به جای نام شخص محدود می‌شود، تنها هجاهای که به های محل (Cg۱۵ سند kaλoołapδay سند vamaporap گنجینه) (سند. ac نام چون هر یک از حروف p, p. x) و « به یک دایره‌ی شبیه حرف ۰ ختم می‌شوند. واضح این املا گاهی فقط برای ساده سازی ترسیمی واژه‌ی مورد نظر (در معنی موارد تصدیق گردیده است) به کار گرفته می‌شود، aσtwφo*, ooxwpo*، vomaprapo، vamw کار گرفته می‌شود، aσtwφo*, Kaλφo*, olyalφo.

حرف اخر w فقط در واژه‌ی vamw که یک بار به مثابه‌ی یک گزینه و یا (سند zaε املای غلط) Namo vamwo هندی « و چندین بار در پشت یک نام به طور اختصار واژه‌ی ایرانی » vahwσo بیعت « تصدیق گردیده است. به طور مساوی یک اختصار عمومی va برای واژه‌ی vapwσo است. این طور املا همچنان یک بار در لفظ منفی (سند ja۱۲ edλ واقع گردیده است. چنانچه) ma سند (ja۱۲ به طور نهی کننده عمل می‌کند) معمولاً هر دو لفظ بدین ترتیب .. Ma .. va و به طور پیشوند واژه‌ی بعدی نوشته می‌شوند ().

تعداد اندکی واژه ها به حرف l- به استثنای خود حرف تعریف (ا ختم می شوند. در سند xp پایانه‌ی زمان آینده‌ی وصفی (fut.pt) به طور دوامدار ayl نوشته شده است. در سند aa که ظاهرا از قدیمی ترین اسناد است، tl به طور دوامدار به جای To نوشته شده است: از این رو, VlBxtl, CC همچنان با T در سند 'C در سند VaBixtl, aγγyltl, Otl در بعضی از اسناد دیگر که هیچ کدام بعدتر از سند ما نیستند، بر حسب عادت املای ol. به جای o- یا (oo- را اجرای حرف آخر [w] یا [u] به کار می بردند) سند aγpnol (E-H و گزینه‌های Bool) سند Xb سند laol (B-L. Ci) ., ch, xe) سند ζaol (, aj سند γaol (Kapaol, (H, ba, cg, eg, eh, xb) Laoapδaol و گزینه‌های ci, eg, xh) Vaptaol (اسناد cm , cp). γol . γool (اسناد J, L. Jc) اسناد Taool (B-L, ba, xl, xg) 'Taol (, 'Taol .ba) آن و ul. پایانه‌ی l- فقط در چند املاء که هم به شکل اختصار است، واقع می گردد، مانند) سند ac به جای δl سند MaxlρσoBwσTiγo در کنار «MaxlρσoBwotl، Παλγιγo حال نزاع» (سند T در کنار Παδαχρανμlo). Παδαρχρανμ تو اقتدار داری؟ (سند Πιδδιlo در کنار «T). (سند Πιδδιl در این» (سند T).

III. صرف و نحو (قسمت دوم)

۳.۱) اسامی، صفات و ضمایر

زبان باختری عصر کوشانی یک نظام شامل دو شماره یا عدد و دو حالت را تمثیل می کند که در ریشه های مذکور بیان، در عام ترین اسم گونه ها، پایانه های ذیل را دارند: برای مستقیم مفرد o-i برای غیر مستقیم مفرد a- یا e: برای مستقیم جمع e- برای غیر مستقیم جمع -

در نتیجه از میان رفتن تفاوت های میان مصوت های پایانی این نظام به دو شکل کاهش یافته است: یک شکل بی علامت بدون پایانه (با املای پایانه I - گاهگاهی با پایانه I - یا φ طوریکه در بالا تذکر رفت) که در هر دو صورت مفرد و جمع مورد استعمال دارد. دوم شکل ($\lambda\lambda\lambda\lambda\lambda\lambda$) که شکل کهنه تر آن (در کتبیه ای سرخ کوتل $\lambda\lambda\lambda\lambda\lambda\lambda$) است. اگر چه در اینجا مثال های منفردی در ریشه ای مونث وجود دارد که شباهت آنها را به ریشه ای مذکور نشان میدهد؛ پایانه های O - و $\text{v}\xi\text{O}$ - در صفت های مذکور با پایانه های yO و $\text{v}\gamma\text{O}$ مذکور. مثال ها از این قرار اند :

«*topoσaγγo* *voBιxTιγo* *vaBιxTιγo*» نوشته شده، مونث *Topoσavξo* «ترکی». مونث - *lapwσo* *Laμapρo* «قدیمی» *lavlρaλμoCF* «صندلی»، سرخ کوتل) واقع گردیده است. ندرتا به شکل مونث *la*- کاربرد دارد *Bρoδo* «برادر» ظاهرا یگانه اسمی با ریشه I - است که تاثیر «نظام - حالت» را با شکل جمع یا غیر مستقیم (?) *Bρaδaρo* (تها در سند FIO که شاید اشتباه محض باشد) بر علاوه شکل بی علامت *Bρaδo* و شکل جمع بی قاعده ای *Bρaδaνo* تغییض شد. (حفظ کرده است. عده ای قلیلی از اسمادارای جمع بی قاعده اند. مانند «*Пoνpavavo*، *Пoρavovo*، *Пoρaνavavo*»، *Пoρaνavavo* «*φpoξlvδlvavo* . *φpoξlvδlvavo* . *φpoξlvδavavo* » در نقش جمع به مباحث ۲.۲.۷ مراجعه شود .

ضمایر و صفات ضمیری (شبیه ضمیر) توسط شکل مخصوص جمع در *ovavovo* - مشخص می شوند. مانند *εimo* این، جمع *εimovovo* . *οισpavavovo* «*Пo* کل». جمع .

تأثیر جنسیت در نظام - ضمیری همانا تمایز میان رابطه‌ی جاندار کی» و بی جان» *aklδo, Klδo* « چیزی» می‌باشد. قید *Kooaδo, Koδo* « کجا» نیز به حیث حالت مستقیم متراffد به حالت مفعول فاعلی *kιδo, aσιδo* مورد استعمال دارد.

ضمایر اول و دوم شخص مفرد، شکل غیر مستقیم *Tao* و *movo* و *Tao* (گونه‌های *Taoo, Tao, Taool*) از شکل فاعلی « *ačo* من» و *Tol* (گونه‌های *Tool, To, Too, Toγo, Toovo*) متمایز می‌سازد. ضمایر منفصل بی تکیه اختصاصاً وظیفه‌ی شکل غیر مستقیم را ایفا می‌کند، ضمایر منفصل عبارت اند از اول شخص مفرد *Mo* - دوم شخص مفرد *Mnvo* سوم شخص مفرد *nlo* و گونه‌های آنها، اول شخص جمع *δnvo* دوم شخص جمع *δnvo* سوم شخص جمع - *ηvo*، *vοιη*. فعل‌ها

در زبان باختری، مانند سایر زبان‌ها ایرانی میانه، نظام فعلی بر برابری متقابل میان ریشه‌های حال و ماضی بنا یافته است. تعداد اندکی از فعل‌ها، ظاهراً بدون گذاشتن فرق، دو گزینه‌ی ریشه زبان حال را که یکی توسط کام تلفظ می‌گردد و دومی نمی‌گردد، مورد استعمال قرار می‌دهد - *vipmap* - *vipmηp* - *πιδοοασ* - *Xoanη* - *χoim*. در برخی از موارد هر یک از دو اصل (زبان حال و ماضی) منتج از ریشه‌ی مختلف است، مانند « *λpιγδo* / - *aBap* آوردن / - *λpιγδo* / *mpo* - شدن» « *αγαδo* / - *ληp* آمدن» « *αγαδo* / *ληp* « داشتن، نگهداشتن». بعضی دیگری از فعل‌ها بر وجود یک ریشه‌ی دومی ماضی گواهی می‌دهند که از ریشه‌ی ماضی « *πιδοοασαδo* » بیان کردن» (ریشه‌های ماضی دومی از ریشه‌ی حال قابل پیش‌بینی هستند، از این رو شامل مدخل‌های فرهنگ نمی‌شوند).

زمان حال (اخباری)

اول شخص مفرد emo , $-\text{imo}$, $-\text{ηmo}$ - اول شخص جمع amo

دوم شخص مفرد ηlo یک بار در سند $T8$ به شکل ($\mu\mu$ - دوم شخص جمع) oηδ یک بار در سند $ee13$ به شکل ($\mu\delta\delta\delta$ سوم شخص مفرد ($\delta\delta\delta$ ابرای افعال صنف) $\delta\delta\delta\delta$ (A صنف (B سوم شخص جمع vδδδ گاهگاهی ضمیر فاعلی $aζo$ منحیث پسوند با شکل‌های از فعل اول شخص مفرد که معنای «تضمین کردن، وعده کردن» را می‌دهد مورد کاربرد قرار بگیرند) $\pi\text{itllem}aζo$ (سند $N10$).

Maζo ($\text{a}....[\text{send}]\text{jg}$. نوشه‌ی متن ملاحظه گردد.) CF همچنان در مبحث ۲.۲.۳ در مورد اول شخص مفرد، در زیر.

املاهای معمول برای پایانه‌ی اول شخص مفرد از این قرار اند ηmo : (در اسناد اولیه و بعد از پایانه‌ی صیغه به حرف (ا و im شکل‌های فقط $\varphi\text{romllem}$ در سند dc8 و $-\text{emo}$ به طور غیر مستقیم توسط $\pi\text{IT11emoξo}$ تصدیق شده است «من تضمین می‌نمایم». به بالا مراجعه شود) در کلمات علی‌الظاهر به پایانه‌ی صیغه‌ئی $-l$ - محدود است.

دو صنف جداگانه‌ی فعل (صنف A و صنف B) تنها از صیغه‌ی حال سوم شخص مفرد قابل تمیزاند. در مورد حال سوم شخص مفرد مفعولی (؟) VaBlσ S.V Vab1σ1δo (یعنی) نوشه شده است» به فهرست معانی مراجعه گردد.

صیغه‌ی حال اخباری فعل «بودن» که در شکل دهی صیغه‌های ماضی و تام به حیث فعل کمکی به کار می‌رود. تا حدودی دارای اشکال بی قاعده است: شماری از این اشکال بی تکیه (منفصل) نیز می‌باشند :

اول شخص مفرد متصل ηlo بعدها به شکل ηmo نیز آمده است (سنهای jg, xm)

اول شخص جمع متصل

[زبان حال] التزامی

اول شخص مفرد *avo* اول شخص جمع *amo*

سوم شخص مفرد *aδo* سوم شخص جمع *lvδδo, lvδaδo*

تنها کلمه *vatTwζδo* که در سند *k^۳* به شکل منفی سوم شخص

فرد التزامی (*vatWζaδo**) ذکر گردیده است. شاید اشتباه باشد، زیرا

در هیچ جای آن پایانه *ي* معمول شخص سوم مفرد التزامی *aδo* به شکل *-δo* اختصار نگردیده است^۱.

هر چند در صیغه *ي* نسبتاً کمیاب شخص سوم التزامی. شکل *lvδδo*

lvδaδo (Send *eb^{۱۷}, x^{۲۸}*) نسبت به *Boolvδaδo*

vηpolvδaδo *cm^{۱۳}* منفی *dc^۴F, X^{۳۱}* سند :

(*ljh^{۱۱}*) و شاید هم اصلی، زیاد غیر معمول نیست (CF) به مبحث ۲.۲.۳

در مورد *-δδo*- در کنار *-δaδo*- برای سوم شخص ماضی التزامی، مراجعه نمایید).

صیغه *ي* حال التزامی فعل «بودن» در شکل دهی یا ساختار صیغه *ي* ماضی التزامی نیز به کار می‌رود. شامل صیغه‌های ذیل: اول شخص مفرد متصل *-avo*، سوم شخص مفرد *aσtaidao* متصل *-aδo, -δo*- اخیری منحیث فعل کمکی ماضی التزامی)، منفی *vaδo*.

حال تمنائی یا ترجیحی

اول شخص مفرد *ηlo*

دوم شخص مفرد *-ηlo* (?), *-ηlo*

سوم شخص مفرد *-δηlo, -ηηlo, -ηηηlo*

گزینه *-ηlo* به عوض *-ηlo* برای شخص سوم تمنائی (vakιριαηροιο, aστιο) بهتر صدق می‌کند. ولی یگانه مثال آن برای دوم شخص مفرد کلمه *ي* مبهم *φoρtιo*، منفی *vaφoρtιo* است. چون این شکل در دست خط‌های وق^۱ بده است که حالت‌های

دیگری -۱- به عوض شکل کهنه تری) —η سند های eb و ec در آن ذکر است. زیاد احتمال دارد که این یک گزینه‌ی (با اختصار) دوم شخص مفرد ترجیحی φορτιη̄ باشد. ولی هیچ کس نمی‌تواند احتمال آن را که این یک گزینه‌ی دوم شخص مفرد تاکیدی باشد، رد کند، شکل سوم شخص جمع در (کلمه‌ی ενδδη̄ο) — (فقط در سند ۲۰۰)، abζενδδη̄ο شاید به صیغه‌های که به حرف -۱- ختم می‌شوند (CF)، در بالا در مورد اول شخص مفرد حال ειmo-، εmo* به آن اشاره شد محدود شده است. در مورد مثال‌های دیگری از شکل کهنه‌ی سوم شخص جمع ترجیحی در lvδο — به نمبر ۱۶ مراجعه گردد.

صیغه‌ی حال ترجیحی فعل «بودن» که در شکل دهی ساختار صیغه‌ی ماضی ترجیحی نیز از آن استفاده شده است. شکل‌های ذیل را دارند: دوم شخص مفرد متصل (η̄ο)، سوم شخص مفرد aσtιο، aσtη̄ο (آخری فقط در سند ec) سوم aλο(?)-، -η̄ο (آخری فقط در سند lvδυlο) — فقط منحیث فعل کمکی ماضی ترجیحی تصدیق شده است. در غیر آن صورت) voσlvδη̄ο سند (A۲۸ به voσlvδ (lvδ) η̄ο باید اصلاح شود).

در BDI دو متن به گونه‌ی مثال ارائه گردیده است (کاربرد زمان ماضی ترجیحی «نامیده به طور تشریحی». هر چند) ιθδδη̄ο + سند (R۸) به گونه‌ی موثرتر taδaνυlο خوانده می‌شود (به مبحث ۲.۲.۲ در زیر مراجعه شود). حالانکه) [vat]wζη̄ο سند (aa1. اگر متن تخریب شده به صورت درست احیا گردد. در حقیقت حالتی را در گذشته بیان می‌کند: « πapo[vat]wζη̄ο من [نه] می‌توانstem / می‌خواستم قرض را بپردازم» (به عوض حرف «من قرض را [نه] پرداختم» چنانچه در BDI ذکر شده است. CF):

همچنان» taδolavo xobo vaζavη̄ο پس شما جایداد او را به

رسمیت می شناختید» (سند .۹ bg در مورد آن به مبحث ۲.۲.۸ در زیر رجوع فرمائید .

[حال] تاکیدی

- دوم شخص مفرد ۰

- سوم شخص مفرد ۰-۱

چون حروف صدا داری که توسط ۰ و ۱ به نمایش گذاشته می شود، در زمان این اسناد ناپدید شدند. شکل های تاکیدی ما نند دوم شخص مفرد امری به طور موثر بدون اختتام باقی می مانند. املای ۱- فقط بعد از [W] (به مبحث ۱.۳ در بالا رجوع شود) برای شخص سوم مفرد تاکیدی B00l (xbv سند

شکل های بدون اختتام دوم شخص مفرد که به طور عباره های فرعی واقع می گردند، می توانند منحیث صیغه های تاکیدی به شمار آیند. شکل های مشابه که در عباره های اصلی یا مستقل رونما می گردند در واژه نامه به گونه ای دوم شخص مفرد امری تعریف شده اند، در حالی که در اصل عبارت های فوق به طور کل به حیث صیغه های تاکیدی گماشته نمی شود. شکل های سوم شخص مفرد امری در عباره های اصلی و فرعی دیده می شوند .

یکم مثالی از اول شخص مفرد تاکیدی (Cn۱۰F) سند ۷OVO می باشد، ولی چنین به نظر می رسد که این یک اشتباه املایی برای اول شخص مفرد التزامی ۷avavo است، که در موارد مشابه دیگر نیز واقع گردیده است .

وجه امری

- دوم شخص مفرد ۰- دوم شخص جمع -۱۸۰، -۷۸۰، -۷۸۰- چنانچه در بالا تذکر یافته است. بعضی از شکل های که در واژه نامه به طور دوم شخص مفرد امری آمده اند، صیغه های تاکیدی ی باشند. شکل

klpomo (V11) ظاهرا دارای یک وجه امری دوم شخص مفرد است که با مفعول غیر مستقیم «- برای من» همراه شده است، ولی متن خراب است. املای معمول برای دوم شخص جمع امری -ηδο- است: گزینه های)ηδδο- ee14 و eb16- eb5- ee14 و eb5- سندهای و ۹) هر کدام فقط دو بار تصدیق شده اند .

مصدر زمان حال

من در BDI مصدر زمان حال را با پایانه ηlo - که یک جا یا مشابه با سایر اشکال عام مصدر ماضی کاربرد دارد و فقط در اسناد C18 مشاهده می شود، بدیهی می پندارم. هر چند $\lambda\text{a}\eta\text{lo}$ که در نتیجه ای اصلاح تفسیر) به aBlvδaηo و (xοηνηlo olσηp[ηlo](λAηlo) وaa30 دیده می شود، به طور قطعی سوم واژه نامه S.V. مراجعه فرمائید) به دست آمده است، به طور قطعی سوم شخص مفرد ترجیحی می باشد. چنانچه توسط یوشیدا (سال ۲۰۰۳ صفحه ۱۵۷) اشاره شده است، متن نادرست نگهداری شده ای سند aa دارد. به زحمت می تواند اساس گمانه زنی برای یک طبقه ای تایید نگرددیده ای دستوری به حساب آید .

با در نظر داشت این واقعیت که متن همسان سند C15-17 دارای $\text{aB}\zeta\text{llηlo}$... Xoavδo olσapδo ... klδavo (یا (مباحثه را ادامه خواهد داد») دو مصدر متعلق به سوم شخص ترجیحی $\text{aB}\zeta\text{llηlo}$ است، احتمال دارد که سند aa29F دو ترجیحی و یک مصدر داشته باشد :

$\text{Klδavo} .. [\sigma] \text{ lyσo xanηηlo olσap[δoaB] ζllηlo}$ «

دعوای چیزی (یا) مباحثه را ادامه خواهد داد «

وجه وصفی معلوم

شاهد آن را فقط در شکل های متروک با کاربرد صفات و اسم می بینیم» $\zeta oolνδoγo$: زندگی، زنده» olσηplνδo «مدعی .

وجه وصفی آینده

وجه و صفتی آینده در صیغه ayl - تنها در سند xp تصدیق شده است. علمکرد آن طوری است که گوئی فصل متناهی است که موضوع آن در مورد هر شخص و یا عدد می‌تواند باشد:

(نوشته شده است $\text{Wv}[\text{poηo}]ζδo$ paδayl) aζo πlσo δaλδo $\text{xp}11F$ « من باید به حضور اهرمزد بروم» (سند $\text{xp}11F$) $\text{To}[\text{Χoη}]o$ oδaλo Xoασrao πlσoωvρoηζδo ηρσayl [«حضور】 شما به من ضرر نخواهد رساند» (سند $\text{xp}14$). وجه و صفتی آینده فعل «بودن» «چنانچه در aσta[a]γl $\text{[taσ]lδavo σaxoavo aσta[a]γl}$ آینده ذکر گردیده است، «با وجود هر نوع اختلاف ممکنه» (سند $\text{xp}14$ ذکر گردیده است، aσtaγl باشد).

اگر olvlpavo در سند bd5 یک وجه و صفتی لازمی باشد، «بگذارید که مراعت گردد» ترکیب آن احتمالاً از زبان فارسی میانه به عاریت گرفته شده است.

۳.۲) صیغه هائی با ریشه i کامل دو یا سه شکل منفرد فعل «بودن» احتمالاً از صیغه کامل OIRAN ترکیب شده است (به کتاب سمیز ویلیامز طبع ۲۰۰۵، صفحه ۲۴b رجوع گردد). شکل اصلی آن در عباره iθaavaσlδo oto و طوری اتفاق افتاد که Rv-8 («سند $=oδot-δo+av+aδlδo?$ » به گونه i سوم شخص مفرد متصل کامل $-av$ ؟ آمده است).

در صورتی که این تحلیل درست باشد، عباره i همسان laδaνηlo aσlδo «اطوری اتفاق می‌افتد که» (سند Ttv) احتمالاً دارای یک شخص سوم مفرد متصل ترجیحی که به گونه i یک شکل فرعی از $-av$ - مشتق شده است، باشد. در مورد آن که شاید $-alo$ که در πoρδδlγalo «شاید بدهکار باشد [باشم]» یا «شاید بدهکار بوده اندن [ام]» آمده است (سند jev ، یک گزینه i قرار دادی همان شکل avηlo باشد به مبحث ۱۱ در بالا مراجعه فرمائید).

۲.۲.۳ صیغه هایی با ریشه‌ی ماضی

تمامی ریشه‌های ماضی در زبان باختری به δ_0/π یا δ_0 پایان می‌یابد. اکثر صیغه‌های فعل مسدی از صیغه‌ی بی تکیه‌ی فعل کمکی «بودن» مشتق می‌شود، تمامی ریشه‌های ماضی در زبان باختری باختری با پسوند δ یا T پایان می‌یابد. در صیغگان پائینی یا «باب‌های صغیره» به خاطر ساده سازی، شکل عمومیت یافته δ -است، در حالی که شکل ۸۸ (δ) مکرر) در متون متأخر (مخصوصاً قبل از مصوت‌های کامی) نشان داده نشده است.

ماضی [اخباری]

اول شخص مفرد $-\delta\text{-}\eta\text{mo}$, $-\delta\text{-}\text{lmo}$

اول شخص جمع $-\delta\text{-amo}$, $-\delta\text{-vamo}$ (منفی) تنها در سند (P۱۳)

دوم شخص مفرد $-\delta\text{-}\eta\text{lo}$, $-\delta\text{-}\text{llo}$ (منفی) تنها در سند (F۱۶)

دوم شخص جمع $-\delta\text{-n}\delta\text{o}$ تنها در سند (S۱۲)

سوم شخص مفرد $-\delta\text{-}\delta\text{o}$, (منفی)

سوم شخص جمع $-\delta\text{-l}\delta\text{o}$, (منفی)

در مورد شکل‌های منفی زمان ماضی به مبحث ۲.۲.۴ که در ذیل آمده است رجوع نمایید. دوم شخص مفرد منفی با ریشه‌ی ماضی $-T$, تنها در واژه‌ی (F۱۶) سند $\text{vavlpt}\eta\text{lo}$ تأیید گردیده است.

در جایی که فعل قبل از فاعل به مثابه‌ی کمله‌ی اول (بعضاً دوم) در عباره واقع گردد، حرف ربط δo -می تواند منحیت پیوند سوم شخص مفرد ماضی در $-T$ - یا $-T\text{-}$ به کار رود که در این صورت حروف بی صدا قرار ذیل ترکیب می‌گردد:

$-\text{T}\text{-}+\text{-}\delta\text{o} = -\text{Tl}\delta\text{o}$; $\delta\delta\text{l}\delta\text{o}$ (یا $\text{Tl}\delta\text{o} = -\delta\text{o} + -\delta\text{o}$) بعده.

مثال‌ها « $\pi\text{l}\delta\text{o}\text{o}\text{a}\sigma\text{ato}$ (اعلان گردیده است)» (سند ۸) بعده Nn , R) $\text{a}\gamma\gamma\text{l}\text{t}\delta\text{o}$ « $\pi\text{l}\delta\text{o}\text{o}\sigma\text{a}\delta\delta\text{l}\delta\text{o}$ (بدست آمده است)»

(سند). A سایر کلمات بعضاً به حیث پسوند سوم شخص مفرد ماضی به کار می روند، مانند) $\pi l\delta ooava\delta omo$ سوم شخص مفرد ماضی - $\lambda a\delta aBo$ (, Mo+ aBo). اما در زمینهٔ زمان حال اخباری) به مبحث ۲.۲.۱، بالا رجوع گردد) ضمیر فاعلی $a\zeta o$ می تواند به حیث پسوند شکل اول شخص مفرد فعل « πltl » ضمانت کردن) $\pi lta\delta(\delta)lm[a]\zeta[o]$ سند (به کار رود .

وجه التزامی ماضی

سوم شخص مفرد $\text{va}\delta\text{o} + -\delta\text{o}$, $-\delta\text{-}\delta\text{o}$, $-\delta\text{-a}\delta\text{o}$ تنها در سند bev (سوم شخص مفرد یگانه شکل وجه التزامی ماضی است که تائید گردیده است. چنانچه توقع می‌رود، املای معمول $-\delta\text{-a}\delta\text{o}$ است، ولی $\text{klp}\delta\delta\text{o}(\text{p}\text{v}\text{l}, \text{ba}\text{v}\text{F}, \text{v}\text{f}(/); \text{oavmop}\delta\delta\text{o}(\text{x}\text{v}\text{l}\text{v})$ گزینه‌ی (سند $\text{eg}\text{v}\text{F}$) $-\delta\text{-}\delta\text{o}$ ($\text{a}\gamma\gamma\text{it}\delta\text{o}$) به طور مکرر اتفاق می‌افتد که مانع تلقی شدن آن به مثابه‌ی یک اشتباه ماضی می‌گردد. (چنانچه در سند BDI فرض گردیده بود ۲.۲.۱۰. CF (در مبحث فوق در مورد $\text{lv}\delta\delta\text{o}$ در کنار $\text{w}\delta\text{a}\delta\text{o}$ در وجه التزامی سوم شخص مفرد زمان حال).

وجه التزامی ماضی اکثرا برای بیان وضعیت بالقوه‌ی تحقق پذیر به کار می‌رود، مانند *adālδo* λασομπροπίδο *xoBo* παροζίδαδο «اگر لاس میر به نسبت بدھکاری اش محروم می‌گردید» (سند. XKεF). ولی حداقل در یک مورد وضعیت تحقق ناپذیر ماضی را بیان می‌نماید (یک طرز عمل که معمولاً به واسطه‌ی زمان ماضی تمنائی تکمیل می‌گردد):

سوم شخص مفرد) $\text{va}+\delta-\text{ηlo}$ - سند (۱۶)، منفی $\text{T} \delta-\delta-\text{ηlo}$ (سوم شخص جمع) $\text{ed} \delta-\delta-\text{ηlo}$ - فقط سندهای (۱۵)، تنها $\text{v} \delta-\delta-\text{ηlo}$ (وجه تمنائی ماضی حرف در مورد سوم شخص به کار گرفته شده است و چنین استعمال می گردد :

i. برای بیان وضعیت یک عمل گزارش شده در گذشته، مانند معلومات به دست آمده ای شفاهی. در این نوع کاربرد وجه تمنائی ماضی، همیشه با حرف تعریف $\text{av} \delta$ - همراهی می شود، (به مبحث ۲۲۸ در زیر : $\text{ta} \delta \text{o tlxono plta} \delta \eta \text{lo ko} \delta \text{o}$ مراجعه نمایید). بدون حرف $\text{av} \delta$ حضور شما و عده نمود: یک سگ برای [شما] (خواهم) داد» (سند. ۱۱-۹۹).

ii. برای بیان یک حالت ماضی تحقق ناپذیر، مانند $\text{a} \gamma \delta \eta \text{lo ta} \delta \text{omo pl} \delta \text{o to x} \delta \text{o lavam} \gamma \text{o φopta} \delta \eta \text{lo}$ «اگر آنها میاوردند (شان)، عین آن را برای حضور شما می فرستادم» (سند ۱۳-۱۰): $\text{ta} \delta \text{om} \eta \text{vo} \dots \text{av} \delta \text{aro sa} \gamma \delta \text{so ta} \delta \text{o v} \delta \text{sto}$ $\text{a} \delta \text{a} \text{ota} \delta \text{o a} \delta \text{t} \delta \text{om} \eta \text{vo} \dots \lambda \delta \delta \eta \text{lo}$ «نداشتم ... که تحویل می دادم» (سند. ۱۸).

iii. برای ایراد در زمان حال یا وجه وصفی حال، مانند $\text{ta} \delta \text{omo w} \delta \text{o λa} \delta \delta \eta \text{lo}$ «بنابراین، حالا (بدین وسیله) داده ام (املاک را)» (سند ۱۷-۱۰) $\delta \delta \gamma \gamma \text{o pltllam o} \delta \text{o maxo plta} \delta \delta \eta \text{lo a} \delta \text{lo a} \delta \text{lo}$ $\text{v} \delta \text{v}$ «بنابراین، تضمین می کنم و (بدینوسیله) تضمین گردید که» (سند ۲۳۲) $\text{maxo loxo} \delta \text{o a} \delta \text{solst} \eta \text{lo}$ «دعوای ما (بدینوسیله) حل گردید» (سند F ۱۰-۱۱)

مصدر

گاهگاهی ماضی مصدری توسط . مصدر با ریشه ای ماضی همانند است $\text{a} \delta \text{Bo a} \delta \text{v} \delta \text{w} \delta \text{o a} \delta \text{v} \delta \text{w} \delta \text{o}$: مانند اداره می شود $\text{a} \delta \text{Bo}$ حرف اضافه ای

باید چنانچه (یکی) عروس خود را طوری که «**παρδο aΒολριγδο**» عروس خود را طوری که «**A14F** مورد رفتار قرار دهد» (سندهای **παρδο aΒολριγδο**، مفرد شرطی **Vayatavo**، مصدر + اول شخص مفرد حال **vltaδηlo** -ηlo، مصدر + دوم شخص مفرد حال **XnλF**). یک مناسب (است) «**πορδο**» مفرد می تواند با کلمه‌ی ماقبل برای ما) مناسب (خواهد بود) که «**πορδ-aγγπο**» اخیر در 0- حذف **πορδο**- و به وسیله‌ی صوت داخلى در (X19 دریافت نمائیم» (سندهای **πορδο**- **γιρδ-** **avo** + مصدر **klρδο** + اول شخص مفرد التزامی **-avo**) گردد (ckv).

۳.۳) مفرد و جمع

کاربرد شخص سوم مفرد و جمع ظاهرا متناقض است. از یک طرف یک اسمی که در آن تعداد نشان داده نشده است ولی منطقاً شکل جمع را دارد، می تواند یک فعل سوم شخص مفرد را داره کند، مثلاً **σαγγχιρδο** **ασογwρo** **παρογwρo** **ρao** **μορηγo** **σταδo** اقارب (و) طایفه‌ی سنگ خرد، نوکران پادشاه بوده اند». (سندهای **cg4F**). آورده ام». (سندهای **τασιτηνo** **ασo** **χοβo** **καδγo** **ασβapo** (k2f)؛ **ταδοιηνo** **αζoηλδo** و به همینگونه در شهر موجود باشند، تو باید آنها را به بیرون بکشی» (سندهای **cav-10**). چنانچه در مثالها نشان داده شده است. این گونه قرارداد که در آن ریشه‌ی ماضی کلمه بدون فعل کمکی وجود داشته باشد – احتمالاً از اینروست که برای تعیین اعداد، بی علامت تلقی گردیده است – در هر دو

حرف ربط سوم شخص مفرد و شکل های شفاهی با یک پایانه‌ی واضح سوم شخص مفرد دیده می‌شود.

از طرف دیگر، شکل های سوم شخص جمع $\tau\lambda\delta\sigma$ - گاهی با اسمی مطابقت می‌کند که اصولاً و منطقاً جمع نیست. در این حالات، اسم می‌تواند مترادف جمع تلقی گردد. واضح ترین مثال آن $\sigma\alpha\tau\lambda\delta\sigma$ «قیمت» است که چندین مرتبه به شکل مفعول واضح و تلویحی $\alpha\gamma\gamma\tau\lambda\delta\sigma/\text{F}15$ $\alpha\gamma\gamma\sigma\tau\lambda\delta\sigma$ «به دست نیاورده ایم» (با وجود این که در سند $\text{F}15$ مفرد ذکر شده است) به کار برده شده است. مثالهای احتمالی دیگر از این قراراند: $\tau\alpha\sigma\alpha\tau\lambda\delta\sigma$ «خوب» در سندهای $\text{Jh}11$ (۱۲F(?)) و $\text{Uu}17\text{F}$ و $\alpha\zeta\delta\sigma$ «معلومات» در سند $\text{Cp}23-5$. از طرف دیگر، عباره‌های چون $\alpha\kappa\iota\delta\delta\eta\iota\sigma$ «(این) عرف است» (سند $\text{P}19$ و غیره) و $\alpha\beta\delta\delta\iota\tau\lambda\delta\sigma$ «عرف» و $\sigma\pi\alpha\sigma\tau\lambda\delta\sigma$ «وظیفه» می‌تواند منحیث جمع تفسیر شوند، بلکه یک سوم شخص جمع غیر شخصی و همچنان موجودیت اسم منحیث گذاره به جای فاعل را تصدیق کند.

همچنان در سوم شخص جمع ماضی غیر شخصی $\pi\iota\delta\sigma\alpha\sigma\alpha\delta\delta\iota\tau\lambda\delta\sigma$ از آنجائی که شکل وجه و صفتی آینده سوم شخص مفرد حال در عباره‌ی $\sigma\alpha\gamma\sigma\tau\lambda\delta\sigma \dots \text{va}\beta\iota\sigma\iota\sigma$ «چنانچه نوشته شده است» (سند $\text{Jz}30\text{F}$ و غیره) در مغایرت قرار می‌گیرد) وجود نداشته است، این شکل آخر ترجیح داده شده است. تناسب میان شکل های دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع از ویژگی‌های حروفیست که برای مشخص کردن بیشتر از یک شخص مورد استفاده قرار می‌گیرند. در بعضی از این گونه حالات چندین حدس به میان می‌آید که نویسنده هر دو فراموش می‌نموده هاست که به کی بنویسد. در حالات دیگر چنین برداشت می‌شود که نویسنده به نکته‌ی معین و یا دستور خاص در یک از نامه‌هایش به طور اخص اشاره می‌نماید. کاربرد

سوم شخص مفرد امری واضح در ترکیب نزدیک با یک جمع در عباره‌ی مکرر *xoapo αδοληδο* (اسناد ۱۷F, ۱۰, ۱۶F) نسبتاً متفاوت است.

احتمالاً این عبارت یک حالت انحنای جمعی صرف فعل است که -

بنابراین این واقعیت که دوم شخص مفرد امری به طور موثر پایان ناپذیر و از این رو بی علامت است - ممکن گردیده است. در مباحث بالا در مورد مبهم بودن شکل بی علامت حرف ربط سوم شخص مفرد تذکر یافته است.

- لفظ یا حرف متصل *avo* - از گروه

لفظ *avo* - همیشه آخرین متصل عباره‌ی نخستین است که به تعقیب لفظ *δο* - و ضمیر متصل (اگر وجود داشته باشد) می‌آید. کاربرد آن می‌تواند به طور وسیع «فرضی» تعریف شود. در زمان حال تمنائی و یا حال شرطی اغلب با یک فعل ضمیمه می‌گردد و به طور نمونه در ترکیبات مقید استفاده می‌شود؛ مثلاً *kaλdava aζo βaβo aλaζo πιδoto aνdapo* *oλo κιρινδηιo aλo aζaδo πιδoρωφσo ληρινδηιo σιδaνo* «اگر من، باب، یا من. پیدوک (آن) دیگر را به همسری (ما) بگیریم یا یک (زن را) به طور مجانی کنیز نگهداریم کنیم که را لیک موافقت نداشته باشد، پس (ما) جریمه خواهیم پرداخت...» (سند A19-21):

Otavo oαλo ρaтapavo kaλdavo aβo to xoηo xoaδo λρoγo oγnavo «و پس من بسیار خوشحال خواهم شد که من خودم حضور شما را صحت مند ببینم» (سند C12-8 و در همه جا). بعضی اوقات *avo* - با یک وجه وصفی آینده (فقط در سند *xp*) و حال اخباری به عضو شکل هنجاری واقع می‌شود.

لفظ *avo* - همراه با ماضی تمنائی (ندرتا ماضی ساده *ch9f*, *baεf*) بیانگر آن است که یک عمل گزارش شده در گذشته شایعه است. *νιβιχτηmo koaδaνo xoaδηooaνiνδo xapayavo aβo to xoηo πiδooaνaδηiο koaδaνo aβo riζmo aβo iοxρoορlο napγo aββoδaχmo aσtaδηiο taδaνo aσo μaργo*

αββοδοχμο παροοιρτηιο (حضور شما) به من نوشته اند که خدیور وابد خراگان به حضور شما توسل جسته اند (میگویند): در چمن زار یوخش ویرل در ایزم یک نهر آب بود و سپس آن نهر از چمن زار بسته شد» (سندها ۵-۷).

در قضیه‌ی این چنین روایت طویل، لفظ *avo* - همیشه در اول دو تک عباره تکرار نمی‌شود:

Ταδανο ... ι ποσο αβο ιαοαρδαο[ι] νιρτηιο οτοιηνο ιαοαρδαοι χοαρδηιο οδο[να]ρτηιο οτανο ταοι χοβανανο αβο δαθρομαρηγο βραδο οδαβο βρανριγο ζιδο به داخل غلچات رفته بودند و غلچات را خوردند و ضایع کردند و چوپانان شما برادر و خواهر زاده‌ی دتش گر یک را زدند» (سندها ۵-۷). به همین گونه یک نوع کاربرد همسان آن در زبان حال تمنائی نیز دیده شده است، *vabιχτημο* *κοαδανο* *vaoaζο* *χαραγανο* αβο χοηοι πιδοοαναδηιο *κοαδο* αβο *ιοχροοιρλο* ζαμιγο αστηιο «حضور شما به من نوشته اند که نواز خرگان به ارباب توسل جسته اند (می‌گویند): در یوخش ویرل یک (قطعه) زمین است» (*θao* *cιF*); *xoavδο* *κοαδ[avo pw]* *β[ι]* *γο* *a[σπο]* ... οηλινδηιο (شما) گفتید بنابراین بهمن، که افراد او[ب] اسب‌ها را (بدور) می‌برند» (سندها ۵-۶). هر چند در سندها *-abo*, *bg⁹* + حال تمنائی باید به گذشته اشاره کند، زیرا منحیث بخشی از روایت گزارش شده‌ی که در آن جمله‌ی نسل‌ها گذشته‌ی تمنائی اند، واقع می‌گردد.

در این حالت، حال تمنائی شاید با ترکیب دو کا ربرد (همراه با *avo*) این را بیان نماید که روایت شایعه است، ولی در عین زمان به یک حالت گذشته نیز اشاره دارد؛ (نهایتاً به مبحث حال تمنائی ۲.۲.۲ در بالا رجوع گردد): *ταδοιανο* *χοβο* *vaζανηιο* «پس شما (این را به حیث) جایداد او به رسیمت نخواهید شناخت» (به جای «شما شناختید...»).

چهار
تاریخ زبان عربی

۱. درباره‌ی زبان‌های سامی

۱.۱) خانواده‌ی زبان‌های آسیایی- آفریقاوی

اصطلاح زبان‌های آسیایی- آفریقاوی، بر مجموعه‌ی بزرگی از زبان‌های غرب آسیا و شمال و شرق افریقا اطلاق می‌شود. این زبانها را به پنج شاخه‌ی معروف تقسیم نموده اند: سامی، بربری، مصری باستان، کوشی و چادی. زبان عربی جزء شاخه‌ی سامی زبان‌های آسیایی- آفریقاوی است.

بعضی از دانشمندان اصطلاحات «زبان‌های آسیایی- آفریقاوی» و «زبان‌های حامی- سامی» را یکی دانسته‌اند؛ زبان‌های بربری سودان، هوساء، فولبا، زبان‌های کوشی (بشاریه، بجه، ماهو، غالا، سومالی) را شامل خانواده‌ی زبان حامی می‌دانند. اما، حقیقت اینست که این دو اصطلاح متراffد هم نیستند. چنانکه زبان «فولبا» در خانواده‌ی زبان‌های آسیایی- آفریقاوی شامل نیست، در حالیکه عده‌ای از دانشمندان آنرا شامل این خانواده و جزء زبان‌های حامی می‌دانند. به همین ترتیب زبان «هوساء» جزو زبان‌های حامی- سامی نیست در حالیکه جزء خانواده‌ی زبان‌های آسیایی- آفریقاوی هست.

وجه مشترک این زبانها در بعضی از ویژگیهای ساختاری است، یعنی همه‌ی این زبانها به اصل واحدی که از آن منشعب شده‌اند، باز می‌گردند و سپس در طول تاریخ خصوصیات و ممیزات آنها از هم دور شده‌اند.

۱.۲) زبان‌های سامی

وجود خانواده‌ی زبانی به نام سامی، از آنجا فهمیده شد که آشنایان با دو زبان عربی و عبری- در عصر اسلامی- وجود شباhtها و قرابتها میان این دو را درک نمودند؛ سپس مقایسه‌ی این دو با زبان سریانی، وجود رابطه میان هر سه را ثابت ساخت. گویا این حزم اولین کسی بوده که گفته این

زبانها از یک اصل منشعب شده اند. اما پژوهشگران غربی در قرن شانزدهم، حین مطالعه و تحقیق روی کتاب مقدس که به زبان عبری قدیم است، برای فهم بعضی از جنبه های غامض متن عبری عهد قدیم (تورات)، از زبان عربی استفاده کردند. پس تحقیق در مورد زبان عربی و ارتباط آن با خانواده ای از زبانها، با جنبش اصلاحات دینی یکجا آغاز گردید. متن عهد قدیم، به زبان عبری است، اما دو سفر آن به زبان آرامی است؛ این امر باعث گردید که به زبان آرامی نیز توجه صورت گیرد. پس تحقیق حول زبانهای سامی باستان از مطالعه تورات که به زبانهای عبری و آرامی است، آغاز گردید، و برای فهم آنان از زبان عربی که زنده و مشهور بوده، استفاده صورت گرفت.

در قرن هفدهم عضو دیگر این خانواده یعنی زبان «جعز» (حبشی باستان) شناخته شد. شلویشر (Schlözer) اولین کسی بود که کوشید نام مشترکی به زبانهای عبری، عربی، آرامی و حبشی پیدا کند؛ او به نامگذاری فرزندان نوح- سام، حام و یافث - تمسک جست. کلارز با توجه به شباهت نامهای بعضی از این زبانها، با اسامی فرزندان سام بن نوح، نام «زبانهای سامی» را بر آن نهاد. فقط بعد از تحقیق روی زبانهای هندواروپایی - در قرن نزده - بود که مبنای روشنمندی برای صنف بندی زبان های سامی بوجود آمد. علاوه‌تاً محققین به پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی نیز توجه کردند که بدینوسیله زبانهای دیگر این خانواده چون عربی جنوبی، اکدی و فنیقی را نیز شناسایی نمودند. گزینینوس زبان‌شناس آلمانی نحو و فرهنگ زبان عربی و آرامی را نوشت. او اولین کسی است که رمزهای خط مسند - یعنی خطی که نقشهای باستانی یمن به آن نوشته شده بود - را کشف نمود.

تحقیق منحصر به متون دینی و کتبیه های باستانی نماند؛ عده ای از دانشمندان به تحقیق در لهجه های جدید عربی و آرامی و زبان های سامی

جدید در حبشه پرداختند. طی این تحقیقات دریافتند که زبان مصری قدیم (قبطی)، اختلاف عمدی بی با زبانهای سامی ندارد. بروگش (Brugsch) گفته بود «زبان باستانی مصر، سامی است». ارمان (Erman) زبانشناس دیگر حرف بروگش را تفسیر نموده و در همین رابطه او گفت که زبان مصر قدیم در زمانی نزدیک (متاخر) از خانواده‌ی زبانهای سامی جدا شده و چند هزار سال است که راه مستقلانه در پیش گرفته است. همین رابطه را میان زبانهای مسما به حامی، با زبانهای سامی تشریح نمود. با این تفاوت که زبانهای حامی در زمان دورتر از زبانهای سامی جدا شده‌اند. پس مشترکات زبان مصری قدیم با خانواده‌ی زبانهای سامی، بیشتر از زبانهای خانواده‌ی حامی است.

زبان دیگری که در مرحله‌ی بسیار کهن از شاخه‌ی سامی جدا شده، زبان نومیدی است. این زبان در نقشهای باستانی لیبی حک شده است. نکته‌ای را که روسلر تاکید می‌کند اینست که این جدایی در شرق قلمرو زبانهای سامی رخ داده، پس از آن اقوام متکلم به این زبان به غرب کوچیده‌اند، و این امر سبب شده که زبان مذکور تا حد زیادی در جریان متفاوت از دیگران تحول کند. در زبان نومیدی واجهای حلقی وجود ندارد؛ اما در زبان سومالی که در حکم خواهر زبان نومیدی است، این آواها وجود دارد؛ پس معلوم می‌شود که زبان نومیدی، ضمن تحول، این آواها را از دست داده است. زبان نومیدی را مادر زبانهای برابری خوانده‌اند؛ وجه اشتراق بعضی از واژگان نومیدی و برابری بر اساس مقایسه با زبانهای سامی شرقی روشن شده است. مثلاً کلمه‌ی «بن» در زبان نومیدی و زبانهای برابری، در زبان سامی مشرق به کلمه‌ی «بیت» تعبیر می‌شود. این مطلب یعنی اینکه زبان نومیدی از واژگان زبانی مربوط به «بنا و ساختمان» کلمه‌ای را اشتراق کرد که «بیت» (خانه) را نشان می‌دهد، در حالیکه زبانهای سامی مشرق از همین واژه‌ی زبانی، کلمه‌هایی را اشتراق کردند که بر ارتباط

جنسی با آن، یعنی زن و فرزند دار شدن از او را نشان می دهد، و هر دو معنا را در واژه‌ی عربی «بني»، «بني البيت» (خانه را ساخت) و «بني بالمرأة» (بر او وارد شد) می‌یابیم. گویی فعل عربی «بني»، دو معنا را در بر دارد: «بناء البيت و البناء بالمرأة» (یعنی وارد شدن بر زن و صاحب فرزند شدن).

اما واژه‌ی عربی «بيت» در رابطه با فعل «بات» یعنی شب را سپری کرد، می‌باشد که از واژه‌ی مخالف آن است. از نظر زبان‌شناسی این نوع استدلال برای اثبات سامی بودن زبان نومیدی کافی است. با اینحال، مشکل اصلی پژوهش در این زمینه، از یکطرف تصویری بودن خط مصری و غیر آوایی بودن واژگان آن است، از طرف دیگر قلیل بودن نقشه‌ای نومیدی است.

اما وجود ویژگیهای ساختاری مشترک در هر یک از شاخه‌های پنجگانه‌ی خانواده‌ی آسیایی-آفریقایی، ثابت شده؛ مهمترین این ویژگیها عبارتند از: وجود تای تأییث برای تفکیک مذکر و مونث. کاربرد نون و قایه برای ارتباط دو واحد صرفی (بجای ضربی، ضربنی)، وجود ضمایر متصل، به کارگیری واو همچون حرف عله که در بسیاری از مواقع حذف می‌شود، و تشکیل تعدادی از مشتقها با ساختهایی که با میم شروع می‌شوند، مثل اسم مکان و اسم مفعول در عربی. بررسیهای دشوار مذکور نشان دهنده‌ی عدم استقلال شاخه‌ی زبانهای سامی، و ارتباط آنها با خانواده‌ی زبانهای آسیایی-آفریقایی است.

۱.۳) ممیزات مشترک زبانهای سامی

۱.۳.۱) ممیزات آوایی

آواهای لبی (ب و م) و آواهای دندانی (دال و تا) تقریباً در تمام زبانهای سامی وجود دارد. آواهای حلقی و آواهای اطباق، در هیچ یک از زبانهای اروپایی مشاهده نمی‌شود. آواهای حلقی عبارتند از ع غ ح خ هء.

آواهای طباق که در تمام زبان‌های سامی وجود دارند عبارتند از ق ص ط. این دو گروه تقریباً – با درجه‌های مختلف – در تمام زبانهای سامی حضور دارند. زبان عربی در مقایسه با سایر زبانهای سامی، دارای بیشترین آواهای حلقی و طباق است.

بی تردید منظور از حضور این آواها در یک زبان، حضور تمایز دهنده‌ی آنهاست؛ فی المثل آواز همزه در کلمه‌ی *Abart* قبل از A به گوش می‌رسد، اما کدام تمایزی ایجاد نمی‌کند. یعنی تلفظ کلمه‌ی مذکور بدون آوای شبیه همزه، معنای دیگری ندارد. مثل اینکه در کلمات عربی سأل و سال، وجود آن در کلمه‌ی اول، معنایی، و عدم آن در کلمه‌ی دوم معنای دیگری را تداعی می‌کند.

عده‌ای باور دارند که آواهای حلقی در زبان سامی اولیه وجود داشته؛ پس زبان عربی، مثل اعلای زبان سامی است، چون اکثر آن آواها را حفظ کرده است. در حالیکه زبانهای دیگر سامی، بخشی از شش آوای حلقی را حفظ کرده‌اند. در زبان مهری که ادامه‌ی تازه‌ای از عربی جنوب است (عربی شمال نیز ادامه‌ی عربی جنوب است) آوای ع وجود ندارد. در زبانهای سامی منطقه‌ی شام – قبل از اسلام – دو آوای حلقی حا و خاء وجود ندارد. به همین ترتیب زبان اکدی نیز فاقد اکثر آواهای حلقی است و فقط همزه و خاء را دارد.

اعم آواهای اطباق عبارتند از ص، ق، ط، ض، ظ که در زبان عربی وجود دارند. اما سایر زبانهای سامی، تعداد اندکی از آنها را دارا هستند. اما سه آوای طباق «ص، ق، ط» در تمام زبانهای سامی وجود دارد. جای سه آوای ض، ص، ظ ای عربی را در عربی فقط یک آوای طباق ص گرفته است؛ در اکدی نیز چنین است.

ضاد در زبان آرامی گاهی به ق و گاهی به عین تحول یافته است.

۱.۳.۲) تحولات صرفی

معنای واژه در کلمات سامی، با تعداد حالت‌های موجود در آن واژه مرتبط است. اکثر کلمات در زبان‌های سامی سه صامته (ثلاثی) هستند (فعل). انگاره‌ی میزان صرفی، بر اصل تفکیک بین حرفهای اصلی ظاهر شده در میزان صرفی بر فا و عین و لام، و آن تغییری که از حذف یا اضافه بر واژه عارض می‌شود، می‌بینی است. تمام معانی بعدی، بر محور معنای کلمه‌ی اصلی دور می‌زند. کتَب، کُتُب، کتاب، مکتب، مکتوب، کاتب...، یعنی حرکتهای مختلف ضمه، فتحه و کسره، صیغه‌های مختلفی را در درون چارچوب معنایی ای که صامتها آن را مشخص می‌کنند، تشکیل می‌دهند. علاوه بر حرکات مذکور، صامتهای اضافی مثل میم و نون و س و غیره نیز در آوردن تغییر در معنا تاثیر دارند: مکتب، مکتبه. به همین ترتیب ساختهای صرفی دیگری با افزودن پسوندهایی تشکیل می‌شود که معنای متفاوتی را تداعی می‌کند؛ مثل جمع سالم مذکر و مونث.

اسم‌ها در زبانهای سامی طبق معیارها یا اوزان ثابتی تقسیم بندی می‌شوند؛ این معیارها سه جنبه‌ی اسم را بر ملا می‌سازند: عدد، حالت، و جنس. منظور از عدد (number) مفرد، تثنیه و جمع است. اکثر زبانهای هندواروپایی فقط مفرد و جمع دارند؛ تثنیه در زبانهای سامی عمومیت دارد، اما در بعضی از این زبانها کاربرد آن اندک است، مثل زبان عبری که به اشیای خارجی جفت (مثل دست و پا) محدود می‌شود. حالت یا حالت اعرابی همان رفع و نصب و جر است که در آخر کلمه واقع می‌شود. از میان زبانهای سامی، عربی، اکدی و اکادی، این ممیزه را حفظ کرده‌اند. اما اکثر زبانهای سامی، و بیشتر لهجه‌های زبان عربی این حالت‌ها را از دست داده‌اند.

با آنکه هیچ ارتباط خارجی با ساختهای زبانی وجود ندارد، مع الوصف زبانهای سامی، اسم را به دو قسم مذکر و مونث تقسیم می‌کنند: کتاب

(اسم مذکر)، خورشید و میز (اسم مونث). تمام اسمهایی که به تای تانیث ختم می‌شوند و تمام اسمهای جمادات مونث اند: منضده، مونث؛ و نضدَ (تحت) مذکر شناخته شده است. شمس مونث، قمر مذکر است؛ در حالیکه در لاتین عکس اینست: **Sol** (خورشید) مذکر، **Luna** (قمر) مونث. اما تفاوت عمدی زبانهای سامی با دسته‌ای از زبانها مثل اسلاوی، در اینست که در زبانهای اخیر الذکر علاوه بر مذکر و مونث، قسم سوم که مختص باشد نیز وجود دارد. در حالیکه در دسته‌ی دیگری از زبانها مثل ترکی و فارسی، اصلاً تقسیم بندی بر اساس مذکر و مونث وجود ندارد.

در زبانهای سامی، فعل از نظر ساخت به چند دسته تقسیم می‌شود؛ این ساختها در عربی عبارتند از مضارع، ماضی و امر. زبانهای سامی کهن شام و حبشه نیز همینگونه اند، در حالیکه زبان اکدی صورت دیگری دارد، در آن ساختهای بیشتری را می‌بینیم، و از این لحاظ میان این زبان با دیگر اعضای خانواده‌ی سامی تفاوت فاحشی وجود دارد. یعنی زبان اکدی ساختهای متنوع‌تری را برای بیان زمان داراست؛ اما در حالیکه عربی فاقد آن تنوع است، می‌تواند استقبال را از طریق مضارع بیان کند؛ کما اینکه این صیغه یا ساخت در بعضی مواقع بیانگر زمان ماضی نیز می‌شود، مثل «کان یکتب». به همین ترتیب صیغه‌ی ماضی نیز گاهی بیان حال و آینده را می‌کند، مثل: «ان کَتَبَ كَتَبَتْ» (اگر بنویسد، خواهم نوشت).

۱.۳.۳) نحو زبان‌های سامی

از نظر ساختمان جمله نیز میان زبانهای قدیم سامی، و زبانهای جدید تفاوت‌هایی وجود دارد. به نظر می‌رسد که بطور عموم در زبانهای کهن جمله‌های کوتاه ولی «توازی» (*arataxe*) که با واو به یکدیگر ارتباط می‌گیرند، کاربرد داشته است. اما به تدریج جملات دراز شده و پیچیدگی پیدا کرده؛ این حالت تابع پیشرفت فکر و اندیشه است؛ تا جاییکه وجود جملات قصر در عربی، استثنای است. این گونه‌ی جدید را **Hypotaxe** یا

«ترکیب» می گویند. هم در لهجه های بدور از فصاحت زبان عربی، و هم در آن عده از زبانهای سامی که ادبیات گسترده ای ندارند، هنوز جملات قصر و حالت توازی به مشاهده می رسد: مثلاً در زبان مهری جمله از چند کلمه ای محدود ساخته می شود، این شانی از زبانهایی است که هنوز وارد مرحله ای تبیین اندیشه های پیچیده و گوناگون نشده اند. سادگی و بساطت جمله های مهری، با جمله هایی که در نقشهای باستانی عربی نوشته شده اند، شبیه است، در حالیکه با نثر معاصر عربی فاصله ای بسیاری دارد.

۱۳.۴ واژگان اساسی

واژگان اساسی در زبانهای سامی به یک اصل استقاقی واحد در زبان اولیه ای سامی باز می گردد. به عباره ای دیگر، این زبانها در واژگان مشترک اند، در حالیکه معانی دچار تغییر و تحول شده اند. فعل «هَلَكَ» عربی با «هالخ» عربی، هر دو به واژه های سامی مشترک (هـ لـ کـ) بر می گردند. اما هلک در عربی، به معنای رفتن به جهان دیگر، با «هالخ» به معنای مطلق رفتن، متفاوت است. ولی چنانکه گفتیم، هر دو از یک اصل استقاق یافته اند. لحم در عربی به معنای گوشت، و در عربی به معنای نان است. این تفاوت را «تخصیص معنایی» می گویند، چون به احتمال زیاد کلمه ای لحم در زبان سامی واحد، به معنای مطلق خوردنی بوده است.

واژگان مشترک در زبانهای سامی شامل تعدادی از کلمه ها می شود که در حوزه های: خانواده، جسم انسان، نام گذاری حیوان و نبات و اعداد جای می گیرند؛ بعضی فعلها نیز شامل واژگان اساسی اند. عم در زبان اولیه ای سامی به معنای پدر بزرگ بوده که در عربی به معنای کاکا، و در عربی به معنای ملت استعمال می شود. در یمن باستان نام الله ای بزرگ بوده است. اعضای بدن انسان چون «عین»، رجل، ید، شعر (مو)، اذن، و رأس در همه ای زبانهای سامی مشترک است. نام چند حیوان مثل شیر، سگ و گوساله مشترک است، و در بعضی زبانهای سامی برای نر و ماده ای حیوان

واحد، دو اسم جداگانه است: حمار، اتان؛ اسد، لبوعه. اسم نباتاتی چون زیره، خوشه، گندم، و سیر مشترک است. بالاخره تمام زبانهای سامی در شمارش اعداد ۲ تا ۱۰ اتفاق (تقریباً) کامل دارند. اما عدد یک در مهری و اکدی (طاء و طيط) غیر از آنچه است که در سایر زبانهای سامی است.

|| قلمرو زبانهای سامی ||

۲.۱) شاخه‌ی اکدی

به زبانها و لهجه‌های سامی در سرزمین عراق اطلاق می‌شود که در حوالی ۲۵۰۰ قبل از میلاد وارد این سرزمین شدند. اکد نام شهری بوده در شمال بابل که سامی‌ها در آن سکونت داشتند. نام گذاری اکدی بر این شاخه‌ی زبان سامی، برای تمایز از زبان ملت متمدن‌تر ساکن در جنوب سرزمین راfeldین، یعنی زبان سومری است. گفته می‌شود که سومری کهنه ترین زبان عالم است که تدوین گشت. در حالیکه وابستگی و خویشاوندی آن کماکان لاینحل است. سرزمین مذکور تا حوالی ۱۹۰۰ ق.م. به صورت دو زبانه باقی ماند و اندک اندک سامی‌ها بر سومری‌ها غلبه کردند. نقشهایی که دوزبانگی را پیش از تاریخ مذکور نشان می‌دهد، در دست است. نام «اکدی باستان» به همین دوره‌ی دوزبانگی اطلاق می‌شود:

اکدی باستان

آشوری باستان	بابلی باستان
۱۹۵۰-۱۵۰۰ ق.م.	۱۵۳۰-۱۹۵۰ ق.م.
آشوری میانه	بابلی میانه
۱۵۰۰-۱۰۰۰ ق.م.	۱۰۰۰-۱۵۳۰ ق.م.
آشوری جدید	بابلی جدید و نو
۱۰۰۰-۶۰۰ عق.م.	۶۰۰-۱۰۰۰ عق.م.
	بابلی متاخر
	۶۵۰ ق.م. - قرن اول میلادی

اکدیان، خط و کتابت را از همسایگان سومری خویش آموختند. خط سومری از روی شکل ظاهری، میخی خوانده می شد، نه اینکه میخی وصف طبیعت آن خط باشد. بعد از اکدیان، ملتهای دیگری نیز خط میخی را بکار گرفتند، مثل ایرانیان در زبان فارسی باستان. همانطوریکه بکارگیری خط میخی، رابطه ای را میان سومری ها و اکدی ها به اثبات نمی رساند، به همین ترتیب، میان زبان سومری و فارسی باستان نیز رابطه ای وجود ندارد. با اینحال بعضی از محققین، سومری ها را هندواروپایی دانسته اند.

مبنای خط میخی آوایی است، کلمه به مقطع هایی تقسیم می شود، و هر مقطع رمزی است که به آن نوشته می شود. پس مبنای خط میخی، با مبنای خط هیروگلیفی (تصویری) که زبان قبطی با آن نوشته می شد، متفاوت است. از اینرو خط میخی، جنبه های مختلف زبان اکدی را منعکس می سازد، در حالیکه خط باستانی عربی جنوبی، نمایانگر حرکتها نبود و در شرایط حاضر، ما قادر به خوانش دقیق این خط نیستیم. اما خط اکدی:

اکدی میانه و جدید و متاخر	اکدی باستان	حالت اعرابی / مرحله‌ی زبانی
Kalbu	Kalbum	رفع
Kalba	Kalbam	نسب
Kalbi	Kalbim	جز

میم اخیر کلمات در اکدی باستان را تیمیم می‌گویند که در مرحله‌ی بعدی افتاده، ولی در واقع به تنوین تبدیل شده است.

گفتیم که زبان سامی تمام آواهای حلقی را دارا بود؛ در حالیکه زبان سومری فقط دو آوای همزه و خاء را دارا است. اکدیها از تلفظ دو آوای عین و حاء به نفع سومری‌ها چشم پوشیدند. این دلیل دوزبانگی منطقه، طی چند قرن است:

ساخت سامی و عربی	ساخت اکدی بدون پسوند اعرابی	آواهای مفقود شده	جایگزین
بعل	be:L	عين	مذکور
قمع	qe:m	حاء	مذکور
نهر	na:r	هاء	مذکور

این تحول متأثر از زبان سومری بر زبان اکدی یا زبان مهاجر است. البته این تاثیرات متقابل بوده، ولی به مقتضای حال، ما در حال پی‌گیری تحول زبان اکدی هستیم. تعدادی از واژه‌های سومری از طریق اکدی به عبری و از آن طریق به زبان عربی راه یافت، مثل کلمه‌ی «هیکل» که در سومری «ekallum» به معنای خانه‌ی بزرگ آمده، در اکدی به همین معنا و به معنای قصر و معبد راه یافت، و از اینجا به عبری (به اضافه‌ی هاء اول) «Hekallum» و از اینجا به آرامی و عربی (با های اول کلمه) راه پیدا کرد.

در حوزه‌ی نحو نیز تاثیر زبان سومری بر اکدی نمایان است: در زبان سومری فعل در آخر جمله می‌آید، در حالیکه در زبان اکدی (برای جمله‌ای فعلیه) در اول جمله، و برای جمله‌ای اسمیه در وسط جمله. اما اینک متنهای نثری اکدی در دست داریم که فعل – به تاسی از زبان سومری – در آخر جمله آمده است. در باب شعر، زبان اکدی به اصل خویش وفادار مانده است.

زبان اکدی از کهنترین زبانهای سامی است که مدون شده، پس وجود پدیده‌های زبانی در آن (چنانکه در عربی نیز) به معنای وجود همان پدیده‌ها در زبان مادری (سامی) است. زبان اکدی تا قرن هفتم قبل از میلاد (مدت بیست و پنج قرن) زبان زندگی و حکومت بود، سقوط دولت آشور بدست مادی‌ها – در همان قرن – به معنای آغاز حالت احتضار زبان اکدی بود، و آهسته آهسته، با بجا گذاشتن میراث ادبی گیلگمیس و میراث حقوقی چون قانون حمورابی، جا را برای زبان آرامی خالی کرد.

۲.۲) شاخه‌ی کنعانی

چند زبان سامی منطقه‌ی شام، شامل این شاخه است: اگریتی، عبری، فنیقی، بونه و موآبی. این زبانها در سه صنف کنعانی شمالی (اگریتی)، کنunanی میانه (فنیقی) و کنunanی جنوبی (عبری و موآبی) تقسیم می‌شوند. از کنunanی شمالی همین یک زبان (اگریتی) تدوین گردیده است. اگریت شهر ساحلی شام (در مدیترانه) است. این آخرین زبان سامی است که شناسایی شده است. آثار این زبان که مربوط به قرنهای هیجده و چهارده‌ی قبل از میلاد است، از عراق و مصر به دست آمده است. از آن پس (در ۱۹۲۹م) در شهر «رأس شمراء» در ساحل سوریه، نقشهای فراوانی به این زبان بدست آمد. تعداد رمزها یا نقشهای استفاده شده در لوحه‌های

گلی با این زبان، به مراتب کمتر از آنها بی ای است که در زبانهای سومری، اکدی و حبشه بکار می رفته است.

به عباره‌ی دیگر، نظام نوشتاری اگریتی ساده است (سی رمز در برابر صدها رمز در زبان اکدی). گفته می توانیم که اگریتی‌ها تعداد آواهای را با تعداد حروف همسان کردند، فقط برای همزه در سه حالت (مفتوح، مضموم و مکسور) سه علامت جداگانه گذاشتند. این کوتاهی در تمام نوشتۀ‌های ابجده‌ی سامی منتقل گردید. گفته می شود که اگریتی‌ها اولین کسانی بودند که همسانی میان حرف و آوا را بوجود آوردند. اینان به کتابت تصویری (هیروگلیفی) و مقطعي (اکدی - سومری) پایان دادند. کار اگریتی‌ها یعنی آوایی ساختن خط، معرفت را از انحصار برگزیدگان بیرون کشید. با اینحال شناخت ساختار آوایی اکدی، آسانتر از شناخت آوایی اگریتی است، زیرا کتابت اگریتی بر مبنای صامتها استوار است. این سنتی بوده که برای تمام نوشتۀ‌های سامی - تا چند قرن بعد از میلاد - باقی مانده بود. ترتیب ابجده‌ی الفبا، از آن اگریتی‌هاست که نزد تمام مللی که خط را - چه با واسطه و چه بی واسطه - از اگریتی‌ها گرفتند، باقی ماند. میان تدوین زبان اکدی با زبان اگریتی حدود هزار و یکصد سال فرق وجود دارد (۲۵۰۰-۱۴۰۰ق.م). اگریتی با عربی نزدیک است، فی المثل آواهای حا و خا در هر دو زبان وجود دارد؛ در حالیکه زبانهای عبری و فنیقی هر دو آوا را در واج «حاء» جمع کرده‌اند. به همین ترتیب، تفاوت آواهای عین و غین در اگریتی و عربی وجود دارد، در حالیکه عربی آنرا به عین خلاصه کرده است. اگریتی حد فاصل میان کنعانی کهن با عبری و فنیقی است.

فنیقی از زبانهای کنunanی میانه است. کهنترین سند این زبان جملاتی است در مجموعه‌ی رسائل «تل عمارنة» که از مصر بدست آمده است. این جملات لهجه‌ی منطقه‌ی «جبيل» در قرن چهاردهم قبل از میلاد است.

ولی نقشهای بیشتری از سال‌های بین ۱۰۰۰ ق.م. تا ۱۰۰ م. در دست داریم. زبان فنیقی، زبان سواحل شام، فلسطین و لبنان است. با اینحال، نقشهای خارج از شام هم بدست آمده؛ چون فنیقی‌ها مردم تجارت پیشه بودند، نقشها و کتیبه‌هایی از آنان در جزایر مدیترانه (از جمله قبرس) و منزلگاههای ساحلی و بنادر مدیترانه (سواحل آسیای صغیر تا اسپانیا) باقی مانده است. زبان فنیقی حین گسترش به سوی مغرب، نام «زبان بونی» را بخود گرفته است. محل تکلم با این زبان، تونس امروزی است. فنیقی‌ها به این منطقه (قدت حدشت = شهر جدید) در قرن نهم ق.م. رسیدند. از این زمان تا ۱۴۶ م را که شهر قرطاجنه را رومیها تسخیر می‌کنند، مرحله‌ی اول زندگی زبانی بونی می‌گویند؛ از این تاریخ به بعد مرحله‌ی دوم آن آغاز می‌گردد که به آن زبان بونی جدید می‌گویند.

این زبان از هر حیث تحت تاثیر زبان لاتین است. مهمترین ممیزه‌ی زبان بونی جدید، ضعف تلفظ آواهای حلقی است. ممیزه‌ی دیگر – که جدید‌تر است – بکارگیری علایم آوایی حلقی از کار افتاده، بجای حرکتهای کوتاه است. به عباره‌ی دیگر، بونی‌ها، حرکات را در درون کلمه، به تقلید از یونانی‌ها و لاتینی‌ها وارد کردند.

کتابت ابجدهای فنیقی را استمرار کتابت ابجدهای اگریتی دانسته‌اند؛ گویا یونانی‌ها در قرن نهم ق.م. ضمن تجارت، این کتابت ابجدهای را از فنیقی‌ها فراگرفتند؛ و تمدن اروپا از همین زمان آغاز می‌گردد. سیر تکامل خط: سومری ← اکدی ← اگریتی ← فنیقی ← یونانی. یونانی‌ها ضمن حفظ ترتیب ابجدهای حرف (حتا نام آنها: الف با = الفا، بیتا، ...)، حروف حلقی را که مخارج آنان نزد یونانی‌ها موجود نبود، بنابرین کاربردی در زبان آنان نداشت، بجای حرکتها در سیاق کلمه بکار بستند. بالاخره دستبرد دیگر یونانیان در خط فنیقی تغییر جهت نوشتن از راست به چپ بود. این دو خصوصیت به خطهای ماخوذ از یونانی، چون خط کریلیک سراست کرد.

خط رومی، که با رواج مسیحیت در غرب اروپا رایج گشت، از این سنت پیروی کرد.

در حواشی نامه های از حاکمان فلسطین به فرعونهای مصر (امنتحب سوم، ۱۴۱۳-۱۳۷۷ق.م؛ و امنتحب چهارم یا اخناتون، ۱۳۷۷-۱۳۵۸ق.م) زبان به کار رفته که کنعانی جنوبی خوانده می شود، در حالیکه متن نامه ها به زبان اکدی است. نقشی بنام ملک میشع وجود دارد که از جهاتی با فنیقی متفاوت است، و از جهات دیگر با عبری. این نقش که ۳۴ سطر است، مربوط به قرن نهم قبل از میلاد است که تنها باقیمانده از کنعانی جنوبی یا ابیه است. اما اسفار عهد قدیم (تورات) به لهجه ی عبری است. شگفتی اینجاست که این لهجه در عصر جدید بار دیگر احیا گردید.

قبیله ی اسرائیل در قرن دوازدهم قبل از میلاد - از جنوب بابل - وارد کنعان شد، و زبان عبری از همین زمان صاحب تاریخ می گردد. بنی اسرائیل از لهجه ی منطقه که کنunanی جنوبی است، تاثیر پذیرفتند. از ورود بنی اسرائیل تا این تاریخ - برای مدت هزار سال - یگانه سند برای زبان عبری، همانا تورات است. تعدادی از نقشها بدست آمده که موخر از اسناد فنیقی، اگریتی و یا اکدی است. طومار بحر میت که متن دینی و ادبی بر روی پاپیروس است، به دوره ی بین قرن سوم ق.م و قرن دوم میلادی تعلق می گیرد. مجموعه ی رسائل عبری کشف شده، مربوط تاریخ اخیر الذکر است.

زبان کتاب عهد قدیم، عبری باستان است؛ یهودیان آنرا «تنخ» می گویند که مخفف عنوانهای سه گانه ی عبری تورات، انبیاء و مکتوبات می باشد. تسمیه ی شایع تورات - در زبان عربی - اطلاق جز بر کل است. باید دانست که تمام عهد قدیم (یعنی هر سه قسمت آن) به زبان عبری نیست؛ سفر عذرا، سفر دانیال و سفر ارمیا به زبان آرامی هستند. در سفر تکوین نیز دو کلمه ی آرامی وجود دارد. زبان عبری بر «عبری» و عبری باستان یا

عربی کلاسیک، به خاطر تفکیک از مراحل بعدی، یعنی عربی جدید، تقسیم می‌شود. عربی مورد استفاده در دوران جدید، ماخوذ از عربی جدید است. حیات واقعی زبان عربی ششصد سال – از قرن دوازده تا قرن ششم قبل از میلاد – است، پس از آن، رو به فرسودگی می‌نهد. در این سیر نزولی سقوط سامریا (۷۲۱ق.م) و سقوط قدس (۵۸۷ق.م) تاثیر داشتند. از همین زمان است که می‌بینیم، یهودیان در زندگی روزمره، از زبان آرامی کار می‌گیرند. با اینحال، زبان عربی به عنوان زبان دین قوم یهود ماندگار شد. آنچه بنام عهد قدیم خوانده می‌شود، طوری نیست که در دوره‌ی حیات زبانی عربی تدوین شده باشد، بلکه علمای یهود آنرا در زمانهای بعد، یعنی حوالی قرن دوم میلادی، مرتب کردند. این دسته علماء، زبان عربی را، بعنوان زبان علمی و دینی آموخته بودند؛ زبان محاوره‌ی روزمره‌ی شان، زبان آرامی بود. عهد قدیم به خط عربی – که بدون علامت است – نوشته شد؛ یعنی هنوز صورت نیمه گفتاری داشت. میان قرن پنجم تا نهم میلادی، حرکات شامل خط عربی متن عهد قدیم شد. این کار را مدرسه‌های مسما به «ماسورا» (در عراق) انجام می‌داد. دانشمندان ماسورا متأثر از نسطوریان سریان بودند. علاوه بر مدرسه‌های ماسورا، مدرسه‌ی طبریه در فلسطین نیز اهتمام به این امر داشت. مهتمم اصلی ثبت متون عهد قدیم، چند خانواده است که مشهورترین آنها خانواده‌ی «نفتالی» و «ابن اثر» بود. پس عهد قدیم در مرحله‌هایی تالیف گشت، در مرحله‌هایی تدوین، و در مدارس مختلفی مضبوط به حرکتها شد تا به دست ما رسید.

مهمنترین کتابها به زبان عربی عبارتند از «مشنا» که دومین کتاب عربی بعد از عهد قدیم است. این کلمه با کلمه‌ی عربی «مشنی» (به معنای تکرار و دو Mesh) از یک ریشه است. مشنا میان اوایل قرن اول، و اواسط قرن سوم میلادی نوشته شده است. این متن پس از پراگندگی (۷۰م) غرض آمیزش یهودیان با پیروان سایر ادیان نوشته شده است. در این زمان، فقط

رهبران دینی زبان عبری می دانستند و بس. این متن به لهجه های مختلف آرامی شرح شده که آنرا تلمود می گویند. تاریخ تحول زبان عبری در دوره‌ی اسلامی و در قرون وسطارا، در بخش پنجم دنبال کرده ایم.

عبری جدید که آنرا **Evrit** می خوانند، زبان رسمی کشور اسرائیل است. عبری جدید تلاش یهودیان اروپایی است برای زنده ساختن زبان سامی در دنیای جدید. تاثیر جنبه‌ی آوایی زبانهای اروپایی بر آن روش است. تلفظ آواهای حلقی و آواهای مطبق تخفیف یافته، صاد مثل صاد عربی تلفظ نمی شود، بلکه تحت تاثیر تلفظ **Z** در آلمانی قرار دارد. این تاثیر ابتدا بر زبان یدیش، و از آنجا به عبری جدید منتقل شده است. یدیش زبان یهودیان اروپا بود؛ ولی به دلیل آنکه آن زبان نمی توانست وابستگی یهودیان را به سرزمین موعود تثبیت کند، آنرا رسمی نساختند. عبری جدید انباشته از واژگان و اصطلاحات اروپایی است. علاوه بر آواها و واژگان، عبری جدید در ترکیب‌ها و تعبیرها نیز پیرو زبانهای اروپایی است.

۲.۳) شاخه‌ی آرامی

به مجموعه‌ی لهجه‌هایی اطلاق می شده که در شام و عراق رایج بوده؛ و در بعضی از مراحل تاریخ، نقش فراتر، به منزله‌ی زبان تعامل حکومتی و بین‌المللی یافته است. درینجا با زبان واحدی به معنای متعارف کلمه مواجه نیستیم؛ بلکه سخن از لهجه‌های آرامی است که از نظر ساختار به هم نزدیک اند.

کهنترین نقشهای آرامی به قرن دهم قبل از میلاد برمی گردد، در حالیکه نام آرامیها در نقش‌های آشوری هزاره‌ی سوم قبل از میلاد آمده است. یکی از لهجه‌های آرامی ابزار تبلیغ مسیحیت و انتقال معارف یونانی به تمدن اسلامی گردید. این لهجه سریانی نام دارد. گویا پس از اسلام رشد آرامی متوقف شد. ولی در چند روستا در شمال عراق و ایران و سوریه،

کسانی به آن تکلم می کنند. مهمترین لهجه های آرامی عبارتند از: آرامی باستان، آرامی حکومتی، سریانی، لهجه های آرامی یهودی، نبطی، مندایی و لهجه های آرامی نوین.

به نقشهایی که از قرن دهم تا هشتم قبل از میلاد کشیده شده اند و از منطقه های مختلف عراق و شام بدست آمده اند، آرامی باستان می گویند. تمام لهجه های آرامی، زمین را «آرعا» می گویند، تنها آرامی باستان آنرا «آرقا» می گویند. «ض» عربی ادامه ای بی واسطه ای «ض» سامی است که در آرامی باستان به «ق» و در سایر لهجه ها به «ع» تبدیل شده است.

از قرن هفتم تا پنجم قبل از میلاد، دولت هخامنشی، لهجه ای از زبان آرامی را بکار بست که به نقشها و کتابت آن آرامی حکومتی می گویند. دولت هخامنشی در این امر، به دولت آشور تاسی جسته که جانشین آن در بابل گردید (۲۵۰ق.م). آشوریان از دو زبان اکدی و آرامی بطور همزمان استفاده می کردند. با نفوذ آرامی در دستگاه حکومت ایران، این زبان به تمام نقاط شرق راه یافت. نقشهای زیادی بر این ادعا گواهی می دهند.

در میان زبانهای سامی این دوره، آرامی یگانه زبانی است که مرزهای منطقوی و نژادی را در نوردید؛ تورات در سفر استیر می گوید که فرمانهای پادشاه ایران، از ایران به هند و حبشه می رفت، بدون شک این فرمانها به زبان آرامی بوده است. اما از کتبه های هخامنشی واضح می گردد که در دوره های اول شاهنشاهی هخامنشی، فرمانها سه زبانه بوده اند: بابلی، آرامی و پارسی. ولی، پس از هخامنشیان، نه سلوکیان و نه اشکانیان، هیچکدام این زبان را در اداره مورد استفاده قرار نداده اند. با اینحال، نقش این زبان را در زبان محاوره ای مردمان- مخصوصاً در داد و ستد- تا قرنها نمیتوان منکر شد. رشد آرامی باعث ضعف موقعیت اکدی- قبل از سقوط دولت آشور- و کم شدن رواج لهجه های مختلف کنعانی گردید.

حتا برای «آرامی حکومتی» نیز لهجه های متعدد قایل شده اند، از جمله لهجه های شرقی و غربی. گاهی به اعتبار اختلاف ادیان لهجه های آرامی وجود دارد: لهجه های یهودیان، بت پرستها و منداعی ها و زبان سریانی که لهجه ی مسیحیان شرق است.

نقطه ی انتشار سریانی، از محلی در شمال شام شروع می شود و به زودی زبان گروه بزرگی از مردم در شمال عراق و شام می گردد. سریانی با زبان بابلی تلمود و لهجه ی منداعی یک مجموعه ی را تشکیل می دهد که «مجموعه ی شرقی» خوانده می شوند. این سه لهجه از نظر ساختار و تعدادی از ویژگیهای زبانی با هم نزدیک اند. هر سه لهجه با ادیان و فرقه های مذهبی پیوستگی دارند.

تالیف و ترجمه با زبان سریانی، در قرن سوم به اوج خود رسید و همچنان تا قرن هفتم به پیش شتافت. گفته می شود که در قرن پنجم، زبان تالیف به دو قسم شرقی و غربی تقسیم شده است. این نکته با آنچه که سریانی را در «مجموعه ی شرقی» جا می دهد تفاوت دارد. اختلافهای عقیدتی، (بهتر است بگوییم) اختلافهای سیاسی در حوزه ی مسیحیت سریانی، به تقسیم آن به دو فرقه ی نسطوریان و یعقوبیه (یعقوبیه) منجر شد؛ نسطوریان همان سریانیهای شرقی اند که در آن زمان تحت نفوذ حکومت ایران بودند؛ و یعقوبیه، سریانیهای غربی هستند که در آن روزگار تحت نفوذ حکومت روم بوده اند. اساس این تقسیم بر تقسیم کلیسا استوار بود. این تقسیم حتا بر خط سریانی – که اساس ابجدی دارد- تاثیر گذار بوده است.

سریانیها، کتابهای زیادی مربوط فرهنگ هیلینی مصر و شام را از یونانی به زبان خویش برگردان ساختند. فرهنگ و تمدن هلنی، عمدتاً در مصر- در اسکندریه- شگوفا گردید. گفته می شود که همین سریانیها، در دوره ی شگوفایی تمدن اسلامی، خود به ترجمه ی آثار مذکور از زبان خویش، به

زبان عربی همت گماشتند. هر چند تعامل روزمره‌ی زبان سریانی در این دوره رو به ضعف نهاد، ولی تالیفات به این زبان تا مدت زیادی ادامه یافت. ابن مقفع – در قرن دوم هجری- سریانی را یکی از زبانهای ایران می‌داند. مهمترین نویسنده‌ی سریانی عصر اسلامی، ابوالفرج بن عبری (متوفی ۱۲۸۶م) است. این عربی به دو زبان – عربی و سریانی- می‌نوشت. آثار او را محل تلاقي فرهنگ‌های یونانی، مسیحی و عربی- اسلامی دانسته‌اند. او در زمینه‌های طب، تاریخ و علوم مربوط به زبان می‌نوشت. بسیاری از واژگان یونانی، از طریق سریانی به عربی و فارسی راه یافتند. این وضع به ویژه در اصطلاحات فلسفی و طبی قابل تأمل است. قصه‌های فراوانی از طریق سریانی به زبانهای عربی و فارسی راه یافته، در حالیکه اصل آنها یونانی و یا رومی بوده است.

برخی از لهجه‌های آرامی، به گروههای یهودی که در فلسطین و عراق می‌زیستند، مربوط است. پیشتر اشاره داشتیم که در شمال ایران، اقلیتهایی وجود دارند که به یکی از لهجه‌های آرامی (لهجه‌ی آرامی یهودی) سخن می‌گویند. به همین ترتیب، گفتیم که دو سفر تورات (سفر عزرا و سفر دانیال) آرامی اند که بسان جزایری در دریای عربی معلوم می‌شوند. و گفتیم که عربی پس از خروج اول یهود، زبان زنده‌ای نبود؛ ازینرو یهودیان در هر جایی که بودند، ناچار به ترجمه‌ی تورات به لهجه‌های آرامی یهودی شدند. ترجمه‌های بابلی، فلسطینی و سامری موجود تورات، از همین دست اند که هر یک از ترجمه‌ها نماینده‌ی یک لهجه‌ی مشخص آرامی بودند. ترجمه‌ی بابلی به لهجه‌های شرقی آرامی، و ترجمه‌های فلسطینی و سامری، به لهجه‌های غربی آن نزدیک اند. یهودیان، در تمامی ترجمه‌ها، خط عربی را به کار برده‌اند، این امر باعث ورود واژگان عربی به لهجه‌های مختلف آرامی شده است. اخبار و علمای یهود در فلسطین و عراق، متنهای دیگری به لهجه‌های آرامی نوشتند که در دو

تلמוד بابلی و فلسطینی وارد شد. تلمود بابلی عبارت است از متن عبری مشنا با شرحهای آرامی آن؛ اما تلمود فلسطینی عبارتست از ترکیبی از مشناهای عبری و شرحهای آرامی آن. هر دو تلمود شرح واحد آرامی بنام «جمارا» دارند. لهجه‌ی بکار رفته‌ی این شرح، با لهجه‌ی تلمود بابلی و فلسطینی فرق دارد.

نبطی‌ها تا اواخر قرن سوم میلادی، نقشهای خود را به یکی از لهجه‌های آرامی می‌نوشتند که به زبان نبطی معروف است. زبان عربی نبطی‌ها خط نداشت؛ بنابرین آنان باید از همسایگان خود تقلید می‌کردند. اوج شهرت نبطیان، با اوج تعامل آرامی مقارن است. شغل تجارت، نبطی‌ها را در آموزش و نوشتگری آرامی کمک فراوان نمود. گفته می‌شود که نبطی‌ها اولین ملت عرب شمالي بودند که نوشتند. با آنکه نقشهای نبطی به زبان و خط آرامی است، ولی در آنها واژگانی آمده که به معنیهای عربی است، مثل: آل (دلالت بر نسبت قبیلگی عربی)، ولد (به معنای فرزندان)، آخر (به معنای خاندان)، وَجر (به معنای قبرسنگی)، ضریح (به معنای حجره)، إحدى (واحد)، غیر (به معنای دون عربی)؛ و فعلهای چون «هَلْك»، «لَعْن» و «صَنَعَ» به معنای عربی آنان؛ علاوًتًا ادات تعریف (ال) نیز در نقشهای نبطی کاربرد داشته است. اینان در تدوین زبان عربی نقش به سزا دارند، چون اولین ملت عربی اند که خط داشتند. خط عربی مبتنی بر خط نبطی است و خط نبطی به طور غیر مستقیم به خط اگریتی بر می‌گردد؛ تکاملی که (در خط) نزد اگریتها آغاز گشت، از طریق نبطی‌ها به عربها رسید.

منداعی لهجه‌ی آرامی شرقی گروه دینی صابئه است. کتاب مقدس این فرقه «جنزا» (گنج) است، مسلمانان اینان را اهل کتاب شناختند. لهجه‌ی کنونی آنان نیز آرامی است، اینان اقلیتی را در جنوب عراق تشکیل می‌دهند. با آنکه لهجه‌های آرامی به ادیان و فرقه‌های مذهبی مختلف تعلق می‌رساند، در مجموع بستر زبان عربی عهد اسلامی به حساب می‌آیند.

(۲۴) عربی جنوبی

عربی جنوبی، عربی شمالی و زبانهای سامی حبشه، شاخه‌ی جنوبی زبانهای سامی را تشکیل می‌دهند. میان این سه لهجه، پدیده‌ی مشترک، وجود جمع مکسر در پهلوی جمع سالم است؛ در حالیکه سایر زبانهای سامی فقط دارای جمع سالم می‌باشد.

زبان عربی باستانی جنوب یا زبان حَمَری، اولین زبان از شاخه‌ی جنوبی است که دارای جایگاه تاریخی است. نقشهای این زبان، معروف به نقشهای عربی جنوب – که مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است – با شناخته شدن خط مسند، قابل خوانش شد. آخرین این نقشهای مربوط به ربع سوم قرن ششم میلادی است. پس نقشهای مذکور، دوره‌ای در حدود ده قرن را در بر می‌گیرند. نقشهای در نیمه‌ی جنوبی شبه جزیره پیدا شدند؛ منطقه‌ی زبانی عربی جنوب، شامل منطقه‌هایی از کشور یمن، و بخش جنوبی کشور عربستان است. نقشهای عربی جنوب که در بعضی مناطق شمال مثل «دیدان» (الْعُلَى جَدِيد) یافت شده، مربوط نقش تجارتی جنوبی‌ها در سرتاسر شبه جزیره، مخصوصاً در مسیر راههای تجارتی جنوب به شمال و شعبات آن است. کهنترین نقش یافت شده در حبشه، نه به زبانهای منسوب به آن کشور، بلکه به زبان عربی باستانی جنوب تعلق داشت.

نقشهای کهن عربی جنوب به خط ابجده که از بیست و نه رمز تشکیل شده، نوشته شده است. خط مسند فقط بر تدوین صامتها مبتنی است، و حرکتها را ثبت نه کرده است. پس شناخت ما از کیفیت حرکت در زبان عربی جنوب، مبتنی بر مقایسه با زبان عربی شمال و زبان حبشه (جعز) است.

لهجه‌های مهم زبان عربی جنوب عبارتند از سبئی، معینی، قتبانی، حضرمی و هَرْمَی. نقشهای بدست آمده اکثراً سبئی‌اند. به کارگیری‌های در

بسیاری از ساختها، یکی از ممیزات مهم لهجه‌ی سبئی است. بجای «أ فعل» شمال، «هفعل»، بجای «أراق»، «هراق» بکار می‌برند. در حالیکه لهجه‌ی معینی حدود هزار سال عمر کرد، عمر لهجه‌ی معینی قبل از میلاد پایان پذیرفت. ویژگی معینی استعمال سین است: أ فعل (شمال)، هفعل (سبئی)، سفعل (معینی). حضرمی و قتبانی، از نظر کاربرد سین به معینی نزدیک‌اند. منطقه‌ی هرم در غربی معین قرناو است؛ این لهجه کم اهمیت است. سایر لهجه‌های عربی جنوب حرف جر «من» را بکار می‌برند، اما هرمی بجای آن «بن» را (چنانکه در عربی شمالی) بکار می‌برد.

شکستن سد مارب، قبایل بسیاری را به شمال راند، آنان لهجه‌ی جنوب را ترک گفتند، حتا به لهجه‌ی شمالی شعر سروندند (مثل امرؤ القیس). از طرف دیگر، ظهور اسلام، باعث نشر و پخش عربی شمال در جنوب شد، جنوب را عربی مآب کرد. با اینحال، تا زمان حاضر نیز لهجه‌های جنوب، در نواحی چون ساحل حضرم وجود دارند، مثل زبان مهری که در یمن جنوبی گوینده دارد. لهجه‌ی باقیمانده‌ی دیگر از جنوب «سقطریه» است که در جزیره‌ی به همین نام رایج است.

۲.۵) زبانهای سامی حبشه

زبانهای سامی حبشه از عربی جنوب منشا گرفته‌اند. در حالیکه در این کشور زبانهای غیر سامی چون «ساهو» و «جالا» نیز متدائل است. این زبان‌ها از طریق هجرت قبایلی از یمن به حبشه (در حدود قرن هفتم ق.م)، در آنجا رایج گردیدند.

مهمنترین قبایلی که از باب المندب عبور کردند عبارت بودند از «حبشت» و «اجعازی». نامگذاری کشور حبشه، ماخوذ از نام اولین قبیله‌ی سامی است که در آنجا ساکن شد، حالانکه زبان منطقه بنام قبیله‌ی دوم «جعز» نامیده شد. واژه‌ی اتیوپی در کتاب مقدس آمده، حبشیان مسیحی آنرا تبر کاً بر کشور خود نهادند.

تشخیص این زبان از زبان عربی باستانی جنوب - حتا بعد از میلاد - مشکل است. کمی منابع باعث شد که دانشمندان تا حال از درک این نکته که زبانهای سامی حبشه دارای منشاء واحد است و یا نه، عاجز باشند. نقشهای جعزی بدست آمده از قرن چهارم تا قرن هفتم میلادی است؛ در آغاز همین دوره بود که حبشه‌ها مسیحی شدند. از همین‌رو آثار بدست آمده به این زبان عموماً مربوط به آئین مسیحیت است. اولین کتاب به زبان جعزی، ترجمه‌ی کتاب مقدس است. ترجمه‌های دیگر، از زبانهای یونانی و سریانی است. از قرن هفتم تا یازدهم میلادی، اثری به زبان جعزی وجود ندارد؛ وعظ و خواندن به زبان جعزی محدود به کلیساها و مدارس دینی بود. در دوره‌ی حکمرانی خانواده‌ی سلیمانیه (آغاز حکومت ۱۲۷۰م)، نوشتن به زبان جعزی از سرگرفته شد؛ علمای مسیحی حبشه، با الهام از کلیسا اصلی اقباط، آثار دینی را - از عربی - به جعزی ترجمه کردند و از حوزه‌ی منحصر دین، به تاریخ نیز پرداختند. اما گفته می‌شود که زبان به کار رفته در این نوشته، زبان زنده و متدالع آن زمان در حبشه نبود. زبانهای دیگری پیدا شدند که بعضی شان، و یا همه‌ی شان ادامه‌ی زبان جعز بودند: امهری، تیجرینی، تیجری و هرری.

امهری در قرن چهاردهم تدوین شد و بیش از زبانهای دیگر شایع است. از همین دوره سرودهایی به زبان امهری وجود دارد. پس از آنکه مبلغان مهاجر مسیحی، عهد جدید را به زبان امهری نوشتند، هم این زبان جنبه‌ی ملی یافت، و هم رابطه با زبان جعزی قطع شد. با آنکه مبلغان مذکور موفق به کاتولیک ساختن مردم نشدند، و از حبشه رانده شدند، مع الوصف امهری وارد دوره‌ی تازه‌ی حیات خود شد. هم اکنون این زبان، زبان کتابت و تدریس است.

در زبان امهری از آواهای حلقی فقط هاء و همزه باقی مانده است. حضور واژگان اروپایی و زبانهای افریقایی مجاور، از خصوصیتهای دیگر زبان امهری است.

نژدیکترین زبان سامی حبشه به زبان جعزی، تیجرینی است؛ اما گویشوران این زبان کمتر از گویشوران زبان امهری است. تیجرینی زبان رسمی کشور اریتره است. گویشوران این زبان علاوه بر اریتره و حبشه، در سودان نیز زندگی می کنند. زبان هرری، زبان بخشی از اریتره است. مردم اریتره و مسلمانان حبشه زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگ و زبان ارتباطی بین قبیله های دارای زبانهای مختلف، استعمال می کنند. سایر زبانهای سامی رایج در حبشه، «جوارج»، «جفت» و زبان «ارجتا» می باشند.

خط به کار رفته در زبانهای سامی حبشه، با خط سایر زبانهای سامی تفاوت دارد. خطی که زبان جعز به آن نوشته شده، مقطعی (جدا جدا) است. این خط از ۱۸۲ رمز تشکیل یافته: هر آوا، صامتی با حرکت بعد از آن، یک رمز مستقل است. کتاب جعزی شامل رمزهایی برای ۲۶ صامت است که هر یک از این رمزها با یکی از حرکتهای زیر مرتبط است: فتحه ی کوتاه، فتحه ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کوتاه، و ضمه ی کشیده (مثل آوای حرف **O** در زبانهای اروپایی)، و ضمه ی کشیده (مثل **U** آلمانی)، و کسره ی کشیده. یعنی یک رمز واحد در خط اتیوپیایی نماینده ی یکی از صامتهای بیست و شش گانه با یکی از حرکتهای هفت گانه است؛ لذا خط حبشه یکی از پیچیده ترین خطهای سامی به شمار می آید و ساده ترین خطی که برای زبانهای سامی حبشه بکار می رود، عربی است.

III. وجوه تمایز زبان عربی

۳۰) قرنها تصور می کردند که متون جاهلی، کهنترین متنهای مشهور عربی شناخته شده باشند. به عباره‌ی دیگر فکر می کردند که زبان عربی از اشعار و خطابه‌های جاهلی آغاز می گردد. اما چنانکه دیدیم، تحقیقات ما را به زبانهایی رهنمایی می شود که پیش از متون جاهلی حیات زبانی داشتند و شامل دوره‌ی تاریخی می شوند. زبان عربی به زبان اکدی تعلق می رساند که دو هزار سال قبل از میلاد زنده بود. پدیده‌های مشترک در زبان عربی و اکدی میراث زبان اولیه‌ی سامی است. بیان رابطه‌ی زبان عربی با دیگر زبانهای سامی و بیان ویژگیهای زبان اولیه‌ی سامی، در تلاش برای ثبت تاریخ زبان عربی (تحولات آوایی، صرفی، نحوی، واژگانی و معناشناسی)، امر ضروری است.

۳۰.۱ رابطه‌ی خط سامی با پدیده‌ی آوایی

پژوهش‌های تطبیقی بین زبانهای مختلف سامی روشن می کند که زبان عربی مجموعه‌ای از ممیزات بسیار کهن و ویژگیهایی را که زبان اولیه‌ی سامی دربرداشت، حفظ کرده است. ویژگیهای مشترک، اصول زبان اولیه‌ی سامی خواهد بود.

خط‌هایی که زبانهای سامی به آنها نوشته می شد، هر یک مشخصات شکلی (حرکتی) و توانمندی بیانی خاص خود را دارد. خط میخی اکدی، کلمه‌ها را به چند مقطع تقسیم می کرد: حرف متحرک یا دو حرف که دو مش ساکن باشد. پس این خط که هجایی است، توانایی ثبت حرکتها با صامتها را حفظ کرده است و طبیعت حرکتها (چه در وسط و چه در آخر کلام) را نشان می دهد.

اما خط بعضی از زبانهای باستانی سامی، قادر به ارایه‌ی حرکت آن نیستند: زبان باستانی عربی جنوب، زبان اگریتی و زبان فنیقی، با خطوط

متمايز از يكديگر - از حيث حرکتها - نوشته می شوند. اولی شbahتی به دو دیگر ندارد؛ با اينحال وجه مشترک آنها نوشتن صامتها است بدون حرکتها. شناخت حرکت در اين زبانها، راهی جز قیاس ندارد. در حالیکه زبانهای زنده‌ی سامی چون عربی، آرامی، عبری و زبانهای سامی حبشه را - به شکل متفاوتی - از طریق تلفظ موروشی اهل زبان به تلفظ قدیمی این زبانها، می شناسیم.

تلفظی که خلیل و سیبویه از آواهای زبان عربی معرفی می کنند، با تلفظ امروزی شان تفاوت چندانی ندارد؛ در حالیکه در مورد زبانهای دیگر سامی باید با احتیاط فراوان، راه قیاس در پیش گرفت. تلفظ این زبانها، بنا به عواملی چند تغییر یافت.

مهمنترین این عوامل، عدم کارآیی گستردۀ زبانهای مذکور بوده است: عبری، آرامی و جعز از این جمله اند. تنها راه برای شناخت حرکت در این زبانها، خط ویژه‌ی هر یک از اینهاست که صامت و حرکت را ثبت کرده اند.

ثبت واژگان اساسی و مشترک در همه‌ی زبانهای سامی و مقایسه‌ی آنها با يكديگر، مارا به تبیین مجموعه‌ای از ویژگیهای مشترک بسیار کهن رهنمون می شود. فی المثل، زبانهای سامی در کاربرد آواهای راء و لام و نون و تا و دال، تمایزی ندارند؛ یعنی هر یک از آواهای فوق، با آواهای مماثل خویش در زبانهای دیگر، برابر است. در زبان عبری و آرامی است که می بینیم، مجموعه‌ای از آواهای ثابت و مشترک در دیگر زبانها، دستخوش دگرگونی شده اند. مثلاً بای عبری در ابتدای کلمه، مثل **٧** بای عربی تلفظ می شود، و اگر غیر مشدد و مسبوق به حرکت باشد مثل **٧** انگلیسی تلفظ می شود. کاف اگر در اول کلمه باشد مثل کاف عربی است و لی اگر غیر مشدد و مسبوق به حرکت باشد، خاء، تاء، ئا تلفظ می شود...

تغییرات مذکور در زبانهای عبری و آرامی، بیانگر تحول داخلی آن دو زبان است، و این نشان دهنده‌ی آنست که آنها میراث زبان اولیه‌ی سامی نیستند، در حالیکه تلفظ عربی این آواها بیانگر تلفظ موروثی زبان سامی اولیه است.

آواهایی وجود دارند که زبانهای سامی را از هم متمایز می‌سازد (جز شاخه‌ی اکدی)؛ این آواها عبارتند از آواهای حلقی چون ع و حاء. اکدی تفکیک بین آواهای حلقی را تحت تاثیر زبان سومی (مثلاً سومری) از دست داده است.

با شناخت پدیده‌های آوایی، صرفی، نحوی و معناشناسی مشترک، می‌توان از طریق روش تطبیقی، به نتایج مشابهی دست یافت. عکس این حالت هم وجود دارد: ادات تعریف از یک زبان سامی به زبان دیگر تفاوت دارد؛ مثل اینکه در عربی «أَل» و «هاء» قبل از اسم می‌آیند، در آرامی فتحه‌ی کشیده‌ای است که بعد از اسم می‌آید. این تفاوت از یک زبان تا زبان دیگر، به این معناست که پدیده‌ی مذکور میراث زبان سامی اولیه نیست، و هر زبانی ادواتی برای خود ساخته است.

۳.۲) قانونهای آوایی:

استخراج قانونهای برابری آوایی در زبانهای سامی – باز هم – از مقایسه‌ی واژگان اساسی و مشترک، و طرد واژگان دخیل میسر است:

اکدی	عربی	آرامی	عربی جنوب و حیشی	عربی
Sumu	Süm	tüma	Somat	ثُوم
Suru	Sor	Taura	Sor	ثُور
(ش)	(س)	(ت)	(س)	(ث)

این تغییر عبارتست از: تحول تلفظ آواهای بین دندانی مثل ثاء و ذال به مقابل دندانی تا و دال؛ مثل آنچه که در تحول عربی فصیح به لهجه های مصر و شام رخ داد. ثاء عربی در این لهجه ها مثل آرامی در برابر آوای تاء است، و در کلمه های (ثنین/اتنین، ثعلب/ تعلب در عربی به وضوح می یابیم؛ همچنین در اسم اشاره: ذا/ده، ذه/ دی. پس این دو تغییر (از ثاء اولیه ی سامی به تاء آرامی، و ثا در عربی فصیح با تا در مصری و شامی) هماهنگ هستند.

عربی	آرامی	عربی جنوب	عربی	اکدی
أرض	C rd	أرض	ers.etu	éres
(ض)	(ع)	(ض)	(ص)	(ص)

از آنجاییکه چگونگی تلفظ عربی قدیم ضاد مورد اختلاف است، به مشکل می توان این آوارا، از آواهای سامی اولیه دانست. تقابل ضاد عربی، با عین اکدی، تفسیر آوایی مشکل دارد.

اعراب رفع، نصب و جر از ویژگیهای مشترک عربی و اکدی است که دلالت به اصل سامی اولیه بودن آن دارد.

۳.۳) تمایز آواهای عربی با سامی نخستین:

علی رغم اینکه اکثریت آواهای عربی را ادامه ی آواهای سامی نخستین می دانند، آواهای فا و سین و شین وجه تمایز میان اینان است. در برابر فاء عربی، در تمام زبانهای سامی، آوای دیگری وجود دارد. سایر زبانها در این امر اتفاق دارند. با اینحال گفته می شود که فاء ادامه ی سامی اولیه نیست، بلکه حاصل تغییر آوایی است که در آن باءِ مهموس دچار تحول شده است. باءِ مهموس (P) با فاء از نظر مخرج اندکی تفاوت دارند. پس فاء تالی باءِ مهموس سامی است.

تفاوت دیگر در مجموعه‌ی س و ش است؛ در سایر زبانهای سامی علاوه بر س و ش، سین جانبی نیز وجود دارد. خط عربی دارای رمز سومی (علاوه بر سین و شین) بنام سین سامخ است. زبان سامی اولیه نیز دارای سه آوا (در این مجموعه) بوده است. س و ش موجود بنام س و ش سامی باستان خوانده می‌شود، آوای سومی در زبان مهری وجود دارد؛ در عربی، اکدی و حبشی به شین تبدیل شده است.

۳.۴) ساختهای ضمایر شخصی منفصل

ضمایر، شخصی منفصل در زبان‌های سامی، شامل عناصرهای اساسی مشترک در زبانهای مذکور است. این عناصرها موروثی و قدیمی هستند و هر یک برگرفته از پیشوندهای مضارع (مثل ساختهای مذکور در زبان عربی) یا برگرفته از ضمایر شخصی متصل هستند. (مثل وضع ضمیر مذکور در زبان اکدی).

گفته می‌شود که زبانهای عربی و عربی از اصل سامی عدول کرده‌اند. پسوند ضمیر شخصی مخاطب کاف، و از متکلم تاء بوده، ولی اکنون جای هر دو را (در عربی) تاء گرفته، و ساختهای مختلف را با ضمه، کسره و فتحه‌ی بعد از تاء از یکدیگر متمایز می‌سازند.

تهری	حبشی	اکدی	عربی	عربی
-k	-ku	-ku	-ti	tu

۳.۵) اسمهای دوحرفی

دانشمندان عرب برای دستیابی به اصل کلمه با تقلیب (جایه جا کردن سه حرف اصلی یک کلمه) از همان ماده تلاش می‌کردند؛ اما زبان‌شناسی تطبیقی برای شناخت اصل تاریخی با مقایسه‌ی همه‌ی کلمه‌های سامی وابسته به ریشه‌ی واحد، برای تعیین اصلی که این کلمه‌ها از آن ناشی

شده اند، تلاش می کند. در این بحث، به ضمایر و ادوات کاری نداریم، چه اینها از چارچوب اصل سه حرفی خارج می شوند. پژوهش در مسئله ی ثلثی و ثنایی، به اسمها و فعلهایی که می توان آنها را به اصل ثنایی (دو حرفی) برگرداند، می پردازد. واژگانی که به اصل دو حرفی برمی گردد، به مجموعه های تقسیم می شوند که مهمترین شان واژه های خویشاوندی، و اعضای بدن است.

بسیاری از کلمات مربوط به این دو مجموعه، دو حرفی اند: آب، آم، آخ، حم و ابن...، ید، دم، رئه، لثه.... نحوین عرب برای ثلثی ساختن این کلمات، حرف دوم آنها را مشدد نشان می دهند. کلمه ی «بن» در زبانهای آشوری، عربی و عربی با باء و نون ظاهر می شود، در حالیکه در زبانهای آرامی و مهری با باء و راء. اما در این مورد عدول از آرامی و مهری است. فم (دهن) در اصل سامی اش همانائی است که با حرکت کشیده در رفع و نصب و جر تشکیل شده است. میم آن نتیجه ی تحولی است که «تمییم» خوانده می شود. در اصل و ریشه ی کلمه ی «اسم» اختلاف است که مشتق از «سمه» یا «سمو» است. اما پژوهش تطبیقی اولاً ثنائی بودن این کلمه را که «شم» است، به اثبات رسانید، شین سامی باستان به سین عربی تبدیل شده است. ثانیاً الف و صلی، فقط برای ثلثی نشان دادن کلمه است.

۳.۶) افعال

مجموعه ای از افعال وجود دارد که ظاهراً ثلثی اند، اما با پژوهش تطبیقی، اصل دو حرفی بودن آنها روشن می شود؛ فعلهایی که با سین شروع می شوند: سکب که اصل آن «کب» است، سخف که اصل آن «خف» است. فعلهایی که با نون شروع می شوند: نقص که اصل آن «قص» است، نجس در اصل «جس» نذل در اصل «ذل»....

۳.۷) ریشه شناسی

تا حال تصور می شد که حرف «هاء» در کلمه‌ی «هرق» اصلی است. اما اینک ثابت شد که های وزن «هفعل» است که در عبری و عربی جنوب، در قیاس با «افضل» شمال ساخته شده: هراق در برابر أراق. به همین ترتیب کلمه‌های هجرع، هبلغ و... کلمه‌های زیادی اند که های اول شان زاید – نه اصلی – می باشد. بررسی کلمه‌ی مدینه، در پرتو زبانهای سامی روشن می سازد که میم آن زاید است:

عربی	عبری	آرامی	معنا به فارسی
دین	دین	دینا	قانون

«بیت دین» (دادگاه) عبری، و «دیان» (قاضی) عربی از همین ریشه اند. در قبل از اسلام در منطقه‌ی شام، حوزه‌ی اداره یا مرکز قضایی را به زبان آرامی «مدینه» می گفتند. نامگذاری یشرب به مدینه، ارتباط به «حکم رانی» پیامبر(ص) در آنجاست.

۳.۸) واژگان مشترک

دو دسته واژگان مشترک داریم: واژگان از ریشه‌ی سامی نخستین؛ و واژگانی که از یک زبان سامی به زبان دیگر داخل شده است. وجود واژگان مشترک، به معنای داشتن ریشه‌ی مشترک آنهاست، نه معنای واحد شان. کلمه‌ی لحم در زبان‌های عبری و عربی به معنای نان و گوشت است که در اصل سامی آن معنای خوردنی داشته است. کلمه‌ی «أهل» در عربی به معنای خانواده است، اما در عبری به معنای خیمه.

۳.۹) شناخت واژگان دخیل

این شناخت از طریق قانونهای آوایی میسر است. این قانون را زبان شناسان قدیم عرب چون جوالیقی (م ۴۰۵هـ) نیز می شناخته اند. او می

گوید که کلمه‌ی «ناظور» به معنای نگهبان نخل و درخت، معرف است، چون برابر نهاده‌ی عربی آن «ناظور» با ظا است. قانون آوایی، ظاء آرامی را برابر به طاء عربی می‌شناشد. جواليقى گفته بود: «نبطيها ظاء را به طاء تبدیل می‌کنند.» می‌دانیم که زیان نبطی یکی از لهجه‌های آرامی است. ظاء عربی برابر به ظاء سامی نخستین است که در برابر آن شین در عبری و ظاء در آرامی است؛ غین عربی در آرامی و عبری، به صورت عین تلفظ می‌شود، یعنی برابر اشتقاچی واژه‌ی عربی (ث غ ر)، در عبری (ش ع ر) و در آرامی (ت ع ر) است: تغر، *tará*, *Sáar*، همه به معنای رخنه.

۳.۱۰) روش تطبیقی و تاریخ واژگان

در سه منبع قدیم عرب یعنی شعر جاهلی، قرآن کریم و فرهنگ‌های عربی، واژگان کهن و جدید وجود دارد. تمام زبانهای سامی در دو کلمه‌ی زبانی «مونث» و «مذکر» مشترک اند، و بر ساختهای دو کلمه در اکدی و عبری و آرامی، قانونهای آوایی خاصی با آواهای تشکیل دهنده با کمترین انحراف از قاعده، منطبق است. این امر نمایانگر اصالت کلمه‌ی مونث و مذکر، و وابستگی آن به سامی نخستین قبل از هجرت (۲۵۰۰ ق.م) است. در عربی دو کلمه‌ی «بعل» و «زوج» را می‌یابیم، که کلمه‌ی بعل بر مردی که با زن رابطه‌ی همسری دارد دلالت می‌کند (شوی)، و هر یک از این دو کلمه منشای متفاوت دارند، اما معنای هر دو، همچون وحدت معنایی متضاد فهمیده می‌شوند. بعل سامی الاصل است و از آنجا به اکثر زبانهای سامی وارد شده و به معنای «اله»، «رب» و «سرور» می‌باشد، در برابر زوج، به معنای مرد متاهل است. کلمه‌ی «زوج» از کلمه‌ی یونانی *Zeugos* آمده، که اول بار وارد آرامی شد و در آن وقت به پسوند یونانی OS ختم نمی‌شد بلکه به پسوند آرامی، یعنی فتحه‌ی کشیده ختم می‌شد. به همین دلیل است که ساخت آرامی «زوجا» بدون ادات تعریف ساخته شده است. بعل یعنی مرد متاهل و همسر او «زوج». اعراب از مونث

آن «زوجه» ساختند. چندانکه اصمی بر آن اعتراض کرد و آنرا لحن خواند.

IV. قلمرو عربی خالص

بعضی از دانشمندان معتقداند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه های متعدد قرار میگرفته است؛ قلمرو این زبان فصیح یا زبان عربی خالص (العربیه) میان دو خط، یکی از چند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین - واقع در خلیج فارس - ختم می شود، دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد.

۴.۱) کتیبه های باستانی شمال

از این قلمرو هزاران کتیبه بدست آمده که به نوع سالم و دارای حروف واضح و مشخص آن «Inscription»، و به نوع تباہ شده و نامفهوم آن «Graffiti» میگویند. اما تصنیف این کتیبه ها نظر به سه مشخصه صورت گرفته: محل وجود، ویژگی زبانی، و ویژگی کتابت (خط). با این سه معیار سه نوع کتیبه شناخته شده است: ثمودی، صفوی، و لحیانی. در مورد کتیبه های ثمودی گفته شده که توسط قبیله ای واحد، یا چند قبیله ای همزبان نوشته شده اند. اما با اطمینان گفته می توانیم که ثمودی ها جامعه ای واحد زبانی بوده اند. این کتیبه ها از نواحی «مدائن صالح» (شمال غرب جزیره العرب)، «العلاء» (دیدان قدیم)، حائل، تیماء و تبوک پیدا شده اند. تعدادی هم در شبه جزیره ای سینا (که خارج جزیره العرب شمرده می شود) بدست آمده است. چون کتیبه ها به مسائل شخصی پرداخته اند، تاریخ تحریرشان معلوم نیست. در این میان یگانه ای کتیبه ای تاریخ دار ثمودی، همانست که موازی کتیبه ای نبطی است به سال ۱۶۲. شروع تاریخ عربهای شمال، ۱۰۵ م (بعد از سقوط دولت نبطی) است، پس $162 + 105 = 266$ م.

می شود. از روی تفاوت اشکال حروف کتیبه ها، کهنترین آنها را به قرن پنجم قبل از میلاد، و جدید ترین شان را به قرن چهارم میلادی تاریخ گذاری می کنند(نُه قرن).

به اعتبار محل پیدایش دسته ای از کتیبه ها در «جبل الصفا» و نواحی اطراف آن، آنرا «کتیبه های صفوی» خوانده اند؛ جبل الصفا در جنوب شرقی دمشق قرار دارد. اکثر این کتیبه ها هم قادر هر گونه اشاره ی تاریخی اند؛ ولی بعضاً به حوادث مشهور اشاره می کنند؛ اکثراً حوادث قرن دوم میلادی. نیز در بعضی از کتیبه ها نام اشخاص معروف منطقه مثل اذینه - حاکم تدمر در قرن سوم - سپتیموس سیوروس (Septimus Severus) (Alexander Severus) و الکساندر سیوروس (Severus) شخصیت های رومی همان قرن، آمده است. در یک کتیبه از امرؤالقیس - اوایل قرن چهارم - نام بردۀ شده است.

دولت لحیان در شمال غرب جزیره العرب حاکم بود؛ مجموعه هایی از این کتیبه ها در العلا (دیدان) سابق الذکر یافت شده است.

ظهور حکومت لحیان، با سقوط حکومت بطالسه (که در شمال مستعمراتی داشته) مقارن است. احساس استفلال در نوشه هایی که در دیدان قرن دوم قبل از میلاد بدست آمده، به نظر می رسد، آخرین کتیبه های لحیانی به قرن سوم میلادی می رسد. در این قرن حکومت لحیان بدست رومی ها از بین رفت.

خط هر سه دسته کتیبه ها، ابجدي مأخوذه از خط عربی باستانی جنوب است. با وجود اختلاف یک حرف مشخص در مجموعه های کتیبه ها، همان حرف ریشه به اصل خط عربی باستانی جنوب می رساند. از نظر جهت آغاز خط، باز هم سه دسته کتیبه وجود دارد: از راست به چپ، از چپ به راست؛ یک سطر از یک جهت، سطر بعدی از جهت دیگر که به آن «محراث» (Boustrophedon) می گویند. در این کتیبه ها حرکت ها - چه کوتاه

و چه بلند – نوشته نمی شود. این امر باعث عدم بروز اوزان کامل می شود: **فَعَلَ**، **فَاعَلَ**، که هر دو با سه حرف **ف** **ع** **ل** نوشته می شود و تفکیک میان آنها مشکل است. بطور کلی ننوشتن حرکتهای کوتاه، به عدم شناخت طبیعت این حرکت‌ها در وسط یا آخر کلمه‌ها منجر می شود.

زبان تمام این کتیبه‌ها عربی است. در این کتیبه‌ها مجموعه‌ای از افعال آمده که صیغه و معنیهای آنها را می‌شناسیم؛ اسامی که در این کتیبه‌ها ذکر شده با محیط صحرا آشنا است؛ **وعل**، **جمل**، **فتح**... حرفاها مشهور عربی چون **الى**، **من**، **باء**، **فاء** و **لام** نیز ذکر شده است. دو خصوصیت دیگر این کتیبه‌ها، کاربرد اسم موصول «ذ» و ادات تعریف «ه» است. کاربرد اسم موصول «ذ» به سه صورت (ذو، ذا، ذی) مخصوص قبیله‌ی طی است. اما ادات «ه» پدیده‌ی عام عربی شمال است. سلسله‌های انساب بارزترین چیز در این کتیبه‌ها است. این ثابت کننده‌ی عرب بودن نویسنده‌گان کتیبه‌هاست.

۴.۲) لهجه‌های عربی و زبان فصیح

کتابهای نحو و لغت بخش‌های محدودی از حیات زبانی – تا قرن دوم هجری – را ارایه می‌دهند و این بخشها هم برخی از لهجه‌های صحراست. نحویان و لغویون آن عصر، زبان را از قبایلی گرفتند که تماسی با ملل دیگر (خصوصاً ایرانی و رومی) نداشتند. لهجه‌های بوجود آمده بعد از فتوحات اسلامی را نپدیرفتند؛ این عمل را در شمال و جنوب یکسان انجام دادند. موضع آنان، با موضع زبان شناس امروز کاملاً متفاوت بود، و زبان فصیح فقط زبان قبایل مرکزی عربستان (حجاز، تمیم، هذیل و طی) را وانمود کردند و در مقایسه با آن‌ها، هرچه را خلاف دیدند. غیر فصیح و فاسد خواندند.

۴.۳) مختصات زبان فصیح

قطع همزه به معنای تلفظ نکردن آن بعنوان یک صامت است، در حالیکه وصل آن عکس این عملیه است، یعنی آنرا بعنوان یک صامت تلفظ کردن. بنی تمیم قطع و مردم حجاز وصل را می‌پسندیدند. تلفظ همزه‌ی وصل بین همزه و الف ساکن بوده است که به هر حال چون پس از ایجاد مانع بوجود می‌آید، صامت است نه حرکت یا مصوت؛ در حالیکه الف یا فتحه‌ی کشیده مصوت است.

ممیزه‌ی دیگر اماله است و آن تلفظ فتحه‌ی کشیده است که بین فتحه‌ی صریح و کسره‌ی صریح تلفظ نمی‌شود، و آن زمانی واقع می‌شود که بعد از الف حرف مکسور باشد: عابد و عالم، مساجد...، الف را به کسره‌ی بعد از آن نزدیک می‌سازند، چون جمع این دو در کنار هم، حجازیان نمی‌پسندند. اماله را امروز «شبیه سازی» می‌گویند. یعنی تاثیر پذیری یک آواز آوای دیگر. لغویون قرون اولیه، الف اماله نشده را اصل، و الف اماله شده را فرع می‌گفتند، در حالیکه این پدیده را امروز به «اختلاف لهجه‌ها» تعبیر می‌کنند. در اینجا سخن از دو صورت آوایی است: یکی با اماله، دیگری بی اماله. نگاه نحویان عرب به خط باعث خلط مباحث شده، سیبیوه و دیگران، در کلمه‌ی مفاتیح، کسره را یک چیز و یا را چیز دیگر تصور می‌کردند. آنچه را ما کسره‌ی کشیده می‌گوییم، آنان تصور می‌کردند که همانست که قبل از یا می‌آید.

ممیزه‌ی دیگر، شbahت tam حرکتی با حرکت دیگر است که آنرا نحویان عرب «اتباع» می‌خوانند؛ این ممیزه را امروزه «هماهنگی آوایی» (Vowel Harmony) می‌گویند. نحویان عرب تصور می‌کردند که هاء ضمیر غایب در صورتی مضموم می‌شود که ما قبلش واو یا ضمه باشد، و اگر ماقبلش کسر یا باء باشد، مکسور می‌شود؛ در صورتی که اصل‌های ضمیر را مضموم (با ضمه‌ی کشیده) می‌دانند: «مررتُ

بهو»، «مررتُ بهی». در حالیکه مردم حجاز مطابق این قاعده نمی گفتند: به، بلکه می گفتند به (بهو). این مخالف آنچیزی است که ما هماهنگی آوایی می خوانیم. اما غیر حجازیان این هماهنگی را رعایت می کردند و می گفتند: «فَخَسْفَنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضِ». این خصوصیات لهجه‌ی بنی تمیم است.

در حالیکه افراد قبیله‌ی ریعه می گفتند «مِنْهُمْ» یعنی با آنکه ما قبل هاء ساکن است نه مکسور و نه یاء. پس از نظر فصحاء (از جمله سیبویه) هم لهجه‌ی تمیم و هم لهجه‌ی ریعه خلاف فصاحت بود.

ممیزه‌ی دیگر مکسور بودن حرفهای مضارع است. تمام لهجه‌هایی که فصیح خوانده می‌شد، خلاف عربی فصیح امروز، حرفهای مضارع را مکسور می‌خواندند، در حالیکه مردم حجاز آنرا مکسور نمی‌شناختند. غیر حجازی‌ها می گفتند: انت تَعْلَمُ، انا إِعْلَمُ، هِيَ تَعْلَمُ، نَحْنُ نَعْلَمُ. ممیزه‌ی دیگری که بر ساختمان جمله تأثیر افگنده، پدیده‌ی تطابق فعل مقدم با فاعل مثنی و جمع می‌باشد.

قاعده‌ی شناخته شده در عربی اینست که فعلی که بعد از آن فاعل می‌آید، چه فاعل مثنی باشد، چه جمع، فعل به صیغه‌ی مفرد غائب است: قال رجل، قال رجلان، قال الرجال. ولی مطابقت کامل میان عدد و جنس بین فاعل و فعل را از خصوصیات لهجه‌ی طی گفته اند: ضَرَبُونِي قومک، ضَرَبَانِي اخواک. این پدیده در اشعار جاهلیت و دوره‌ی اسلامی و بعضی دیگر لهجه‌های قدیمی رایج بوده، اینک در لهجه‌های جدید عربی شایع شده است.

بالاخره ممیزه‌ی مشهور دیگر «مامای حجازی» خوانده می‌شود. این «ما» در لهجه‌ی حجاز معادل «لیس» است: ما عبد الله اخاک، ما زید مُنْطِلقا. ولی این «ما» در لهجه‌ی تمیم معادل «اما و هل» است؛ اما این را از روی شباخت معنا با لیس، قیاس می‌کنند؛ الآیه: ما هذا بشرأً، اما همین آیه را

مردم بُنی تمیم مرفوع می خوانند، در حالیکه حجازی ها آنرا مجرور می خوانند.

۴.۴) تفاوت عربی فصیح و لهجه ها در کاربرد واژگان

از روی لغت نامه ها و کتب نحو که در دو قرن اول هجری تدوین شده، در می یابیم که عربی فصیح، زبان شعر جاهلی است؛ ادامه‌ی هیچ یکی از لهجه های دیگر نیست. بسیاری از محققان پیشین و جدید، به این عقیده اند که زبان فصیح، زبان تداول هم بوده است (از جمله نولدکه). اما دسته‌ی دیگر این ادعا را رد کرده اند و نام «عربی فصیح» را نا مسما خوانده، آنرا «زبان نوشتاری باستان» گفته اند (از جمله ولرз آلمانی). ولرز کتب نحو نگاشته در آن زمان را دستور تجویزی می خواند و مثالهای آورده شده در آنها را ساختگی می داند. او معتقد است که پدیده‌ی اعراب، ساخته و پرداخته‌ی نحویان عرب است و وجود حقیقی نداشته است. در مورد قرآن، ولرز با تکیه به بعضی مصحف‌ها، معتقد است که قرائت مشهور به فصیح بعداً رایج شده است.

در این میان ظن غالب آنست که زبان فصیح در اغراض هنری و در تعامل بالا بین افراد صاحب منصب در قبایل و در تعامل بین افراد قبایل مختلف، به کار می رفته است. قرآن در اینکه «بلسان عربی مبین» است، صراحةً دارد، پس نباید انتظار داشت که به لهجه‌ی محلی بر گردد. طبیعی اینست که قرآن به زبان فصیح و بلند روزگار خود باید باشد.

در شعر جاهلی پدیده‌های کم تأثیری ناشی از اختلاف لهجه‌ی قبایل به چشم می خورد؛ اما زبان آن با اختلاف قبیله عوض نمی شود. ازین‌رو مسلمانان در صدر اسلام، در آن مواردی که امکان قرائت‌های مختلف (در قرآن) پیش می آمد، قرائت «عربی فصیح» را ترجیح می نهادند. این زبان، بر خلاف مشهور، لهجه‌ی حجازی نیست، بیشتر از هر کسی، نولدکه با نظر ولرز مخالفت کرده است. وجود علامتهای اعرابی - (رفع، نصب و

جر) که یکی از تشكیکهای ولرز است – در زبان شایع بوده، (مثل آنچه که در زبان شعر جاهلی و قرآن کریم و زبان قبیله هایی که شواهد کتابهای نحوی از آنها گرفته شده، شایع بوده است)، زبان آنها را به ارث گرفته است؛ همانطوریکه زبان اکدی از سامی اولیه گرفته بود. از علامتهاي اعراب فقط علامت نصب در زبان حبشي باقی مانده که کاملاً منطبق با عربی است. نحویان عرب، واقعیتهاي کتیبه های اکدی و متنهای حبشي را تفسیر می کنند.

۴.۵) چگونگی گزینش لهجه‌ی قریش به عنوان زبان ادبی:
 زبان عربی مانند هر زبان دیگری - به دلیل وسعت و گسترش ناحیه‌ی مورد استعمال آن - دارای لهجه‌های گوناگون بوده است. این حقیقت را اولین بار لغویون و نحویون مسلمان که می خواستند قواعد زبان عربی را درج کنند، مشاهده نمودند. از جمله سیبويه اختلاف در زمینه‌ی صوت، ساختمان کلمات، نحو و واژگان را در کتاب مشهور خود به نام «الكتاب» ضبط نموده است.

از جانب دیگر دانشمندان قرائت دریافتند که حرکت بعضی حروف کلمات، با نحوه‌ی قرائت آنها در قرآن به چند گونه آمده است. از همین جا هفت قرائت مشهور پیدا شده که هر یک را به لهجه‌ی یکی از قبایل عربی نسبت می دهند.

همین ملاحظه در مورد حدیث نیز می تواند وجود داشته باشد؛ بیش از یک قرن حدیث به طور شفاهی نقل می شد و بعد از آن در کتبی مانند صحیح بخاری نقل شد. بنابرین تحول اصوات و تحول صرفی و نحوی را در زبان آن نباید از نظر دور داشت. اشعاری که از زمان جاهلیت به دست آمده است، علی رغم اثر پذیری از تحولات مذکور برای مطالعه‌ی زبان فصیح عربی در قرن ششم میلادی، سند های اساسی به شمار می آیند.

اصولاً جمع و کتابت قرآن عظیم الشان- چنانکه بعد از این می بینیم- بعد از رحلت حضرت رسول صورت گرفت. معهذا کهنهترین نسخه‌ی قرآنی تاریخ ۱۶۸ هـ را در خود دارد. با توجه به اینکه اعراب یا تعیین علامات (فتحه، کسره و ضمه) در خط عربی به تأخیر ایجاد شده به مشکل می توان به لهجه‌ی مردم حجاز در ابتدای قرن هفتم میلادی پی برد. با این حال از روی نسخ قرآنی پایه‌های نخستین «عربی فصیح» را بررسی می کنیم.

بعضی از دانشمندان اسلامی- از جمله ابن خلدون و جلال الدین سیوطی- به این عقیده اند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه‌های مختلف عربی قرار می گرفته است. بنابرین لهجه‌های مذکور همه، نوعی تحریف بوده اند از زبان عالی، با این قیاس حدود جغرافیایی را که آن زبان عالی یا زبان عربی خالص فرا گرفته بود، می توانیم معین سازیم: میان دو خط، یکی از چند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین- واقع در خلیج فارس- ختم می شود؛ دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد. در این محدوده قبایل قریش بنو تمیم، بنی قیس، بنی اسد، بنو هذیل و برخی قبایل کنانه و طی قرار دارند. بیشترین لغات، قواعد صرف و اعراب از آنها گرفته شده است. در حالیکه خارج از این محدوده قبایلی که در همسایگی با روم یا ایران یا در تماس با حبشیان و قبطیان قرار دارند، محل مراجعه برای اخذ لغات یا قواعد قرار نمی گرفتند.

با اینحال در داخل قلمرو عربی خالص نیز دو لهجه از هم متمامیز اند: لهجه‌ی حجاز و لهجه‌ی بنو تمیم. این دو لهجه در مواردی از اعراب حذف و یا حفظ بعضی از حروف، مونث و یا مذکر پنداشتن بعضی از کلمات با هم اختلاف دارند.

معنی کلمه به فارسی دری	لهجه‌ی حجازی	لهجه‌ی بنو تمیم
بِرْس	سل	اسال
تَأْكِيدَ كَرَد	وَكَد	أَكَد
بَابِدِي	بَالْسَوْ	بَالْسَوْ
دَرِيْغ	إِيْهَات	هِيَهَات
كَهْ مَنْ	أَنِي	عَنِي
خَيْمَهْ هَایْ مَا	خَبَاعَنَا	خَبَاعَنَا
كَرْدَم	نَفْعَل	نِفْعَل
مَيْ كَنِيمْ	تَفْعَلُون	تِفْعَلُون
سَكَانْ	كَلَاب	كَلِيب
أُورَا صَدَا كَرَد	نِدَاهْ	نَادَاهْ
مَيْخَ چَوْبَیْ خِيمَهْ	وَتَدْ	وَتَدْ
زَنْدَگَى	عَمْر	عُمْر
بَازُو	عَضْد	عَضْد
بِيَامِيرَانْ	رُسْل	رُسْل
نَذِيرْ	أَرَدَد	رَدْ

کلمات «طريق»، «سوق» (بازار)، «تمر» (خرما) در حجازی مونث و در لهجه‌ی شرقی (بنوتیمیم) مذکور است.

در مجموع، لهجه که در قلمرو عربی خالص (العربیه) رایج بوده، لهجه‌ای بوده که چند قرن پیش از اسلام به تدریج به «زبان متعدد شاعرانه» تبدیل شده بود؛ در علل پیدایش این زبان واحد، چهار عامل را دخیل دانسته اند: ۱- بازار (سوق) که هر سال در بیست روز اول ماه ذی قعده، اعراب در محلی جمع می‌شدند و در آنجا یا در مورد نزاعی داوری می‌کردند، یا شعر و مقامه می‌خواندند و یا داد و ستد می‌کردند. ۲- قریش و کعبه: کعبه محل تجمع هر سال های عرب بود. چون قریش صیانت کعبه را بعده داشت، مورد احترام سایر قبایل بودند. عربها ضمن حج از زبان قریش نیز متأثر می‌شدند. یا به عباره‌ی دیگر می‌کوشیدند به لهجه‌ی قریش سخن بگویند. ۳- عربها با تمدن‌های هم‌جوار خود یعنی روم، ایران و مصر و حبشه در ارتباط بودند. زبان عربی ازین همسایه‌های خود واژگان بسیاری را گرفته است. کم نیست کلمات فارسی، رومی، قبطی و حبشه در زبان عربی. ۴- چنانکه پیش ازین دیدیم، حجازیان قبل از سایر قبایل، استفاده از خط را آغاز کردند. از حجاز - دقیقترش - از مکه خط به سایر نواحی شبیه جزیره‌ی عرب انتشار یافت. خط خود عامل مهم توحید لهجه‌های مختلف در یک لهجه ادبی است. اشعار دوره‌ی جاهلی نیز به آن لهجه سروده شده و قرآن نیز به همین لهجه نازل شده است. پس ازین، ادب و فضلا کوشیده اند که اولاً تمام نوشته‌ها و متون را با معیار همین زبان - که اکنون «زبان وحی» شده بود - بسنجند. ثانیاً تمام قبایل عرب چه آنها یی که در قلمرو عربی خالص (العربیه) قرار داشتند، و چه آنانی که بیرون ازین محدوده قرار داشتند، می‌کوشیدند موارد اختلاف لهجه‌ی خود با زبان «وحی» را، تصحیح کنند.

۷. زبان عربی در بیرون از قلمرو اعراب

۵.۱) زبان عربی در شرق حکومت اسلامی

۵.۱.۱) حدود عربی زدگی: قبایل متعدد عرب راهی سرزمین های شام، عراق و ایران شدند. این امر باعث شد که آنده از قبایلی که پیش از این درین مناطق گشت و گذار داشتند، در آنجا ها ماندگار شوند. اینان در شهر ها مستقر گردیدند. آمیزش مردم بومی با عرب های مهاجر، باعث عربی شدن این محلات گردید. می دانیم در مناطقی از شام و عراق، لهجه های گوناگون آرامی رایج بود؛ این لهجه ها که از حیث آوایی، نحوی و واژگانی به زبان عربی نزدیک بودند، به آسانی جا را به عربی خالی کردند. یا اینحال هنوز مناطقی در شمال عراق، شام و ایران با لهجه های آرامی صحبت می کنند.

به طور عموم عبور به عربیت، در مناطقی هموار و شهری سریعتر و آسانتر از مناطق ناهموار و کوهستانی بود.

مهاجرت به ایران از دو طریق صورت گرفت: گویا گروه های از اعراب در سواحل خلیج فارس - حتا در عصر جاهلی زندگی می کردند؛ ابتدا همین گروه ها، موج های از مهاجرین عرب را پذیرا شدند؛ قبیله ی عبدالقیس از این جمله بودند. بعضی از این ها در ساحل زندگی کردند، و عده ی دیگر به عمق سرزمین ایران داخل شدند که تا عصر مغول تمایز زبانی آنان موجود بود.

گروه های دیگری از راه عراق وارد ایران شدند؛ حتا در قرن دوم قبایل خانه به دوش عرب در مناطق مختلف ایران پیدا شد. کاشان، همدان و اصفهان جمع کثیری از اعراب را در خود پذیرفت. قم بیشترین جمعیتش عرب نژاد بود. اما گروه های بزرگتر عرب وارد خراسان شدند: هزاران بصری و کوفی در نیمه ی اول قرن اول هـ در خراسان ساکن گردیدند. در

اوایل قرن دوم هـ تعداد عرب ها در خراسان را دو صد هزار نفر گفته اند. در بین این اعراب افراد قبایل بکر، تمیم و عبدالقیس فراوان بودند. آمیزش اینها با مردم محل، دو پدیده‌ی موازی را به وجود آورد؛ تعدادی از خراسانیان عربی آموختند؛ یکی از دلایل کثیر نویسندگان و علمای خراسان در قرون نخستین اسلامی، دستیابی سهل آنان به محاوره در محیط عربی بود. پدیده‌ی آموزش عرب ها زبان فارسی را که بالاخره، به تحلیل آنان در جامعه‌ی فارسی گوی انجامید. چنان که گفته شده اکثر عرب های که در لشکر ابو مسلم بودند، به زبان فارسی سخن می گفتند. از اول قرن سوم مراکز حکومتی به فارسی گویی راغب شدند و در این زمان پایبندی اعراب به زبان اصلی شان ضعیف گشته بود. به همین دلیل جریان عربی شدن در این مناطق، مثل شام و عراق پیش نرفت. در عصر اموی دو امر دلیل برتری و اشرافیت عربی بود: اصالت بادیه نشینی، و توانایی تکلم به عربی همچون افراد بادیه. در چنین شرایطی طبیعی است که بزرگان جامعه به پرورش فرزندان شان در یک محیط عربی بدوى سعی وافر نمایند، تا از طبقات پایین جامعه متمایز گردند. از سال ۷۰ هجری، زبان عربی در حکومت اسلامی از جایگاه والا و محکمی برخوردار بوده است. این امر که فصل مهمی در تاریخ زبان عربی است، به دلایل ذیل پیش آمده: رسمیت زبان عربی (بعد از ۷۸ هجری)؛ زبان طبقه‌ی حاکم بودن؛ زبان ادبی و علمی بودن؛ زبان دین، قرآن و عبادات بودن.

فراگیری عربی باعث می شد که در دستگاه و دیوان حکومتی به شغلی دست یابند؛ در طول حکومت بنی امیه سخن گفتن به زبان فصیح عربی، از اسباب فضیلت و از ویژگی های اشرافیت به شمار می آمد. فرزندان خود را به بادیه می فرستادند تا عربی بدوى را بیاموزند. حرف زدن به عربی بدوى، از نشانه های بدوى گری و آن از افتخارات بود.

غیر اعراب نیز هم برای تمایز، و هم برای دستیابی به منابع دین و علم، به آموختن عربی ممارست می کردند. زیاد الاعجم از کسانی است که با وجود لکنت و لحن در تکلم، در سرودن شعر عیبی نداشت. سیبويه به اشعار او استشهاد می کرد.

۵.۱.۲) بازبینی قواعد تجویزی دوره‌ی اموی: در قرن سوم هجری، از یک طرف اوج مهاجرت قبایل عرب به شرق متوقف شد؛ از جانب دیگر حکومت‌های ملی با زبان‌های بومی تشکیل یافته بود؛ از این رو پس از این زبان عربی زبان خواص بود نه زبان عوام.

در این قرن بازبینی در باره‌ی خود زبان و قواعد تجویزی خلیل و سیبويه و اخفش نیز آغاز گردید. آنچه را که سیبويه فساد و دوری از اصل فصاحت می دید، جاخط احتلاف لهجه می خواند که به دلیل پیوستگی به قبایل مختلف پیش آمده بود. جاخط کلمات فراوانی را از شهرهای کوفه، بصره، مصر و مکه می آورد که با هم احتلاف دارند: مردم مکه خانه‌ی بالای خانه را «غلیة» و جمع آن را «علالیّ» می گفتند؛ اما مردم بصره آن را «غُرفه» و جمع آن را «غُرفات» و یا «غُرف» می گفتند.... جاخط به رواج کلمات فارسی در کوفه و بصره اشاره می کند: مردم مدینه از زبان مردم ایران بطیخ را خربزه، سمیط را رزدق، مصوص را مزوز و شترنج را اشترنج می نامیدند. مردم کوفه مربعه را چهار سوک، سوق یا سویقه را وازار(بازار)، قثاء را خیار می گویند. جاخط از بعضی ترکیب‌های فارسی نیز یاد می کند مثل «سندِ نعال» به جای «النعال السنديه» ای عربی. جاخط تاثیر زبان‌های فراگیران زبان عربی را بازگو می کند؛ او نبطی را در کوفه، خراسانی را در بصره، اهوازی را در کوفه شناسایی می کند و بطور عموم عربی گویی اقوام مختلف را بیان می کند. وی می گوید اگر سندي پنجاه سال میان قبایل تمیم، قيس و هوازن اقامت کند، باز جیم را «زا» تلفظ می کند، نبطی خالص زا را سین، (بجای زورق می گوید سورق)، و عین را

همزه تلفظ می کند. جاحظ می گوید که ابو مسلم خراسانی نمیتوانست قاف را تلفظ کند، وی بجای «قُلت» می گفت «كُلت» و به جای قمر می گفت کمر. زیاد اعجم، سین را شین تلفظ می کرد و طا را با آوای غیر مطابق، مثل ابو مسلم تلفظ می کرد. به همین ترتیب اینان میان دال و ذال تمایز نمی آوردنند. در بسیاری از لهجه های آرامی، دال و ذال دو واج جداگانه نبوده؛ یعنی کاربردی یکی به جای دیگری، سبب تفاوت معنایی نمی شد. جاحظ به این نوع تفاوت لکنت می گفت. علاوه بر این، جاحظ اصطلاحات حُسْه (سنگینی در کلام) و حُكْله (نقص و عیب) را نیز به کار می برد که مربوط زبان شناسی نیست، بلکه به روانشناسی زبان مربوط می شوند.

۵.۱.۳) از بدويت به مدنیت: در شهر های اسلامی، تا اواسط قرن دوم، بدويان به دلیل فصاحت کلامشان مورد احترام بودند. بعضی از این افراد واژگان غریب را به نحویان و لغویان می فروختند. بعضاً اختلاف نظر میان نحویان بصره با کوفه را، به دلیل اختلاف راویان بدوى آنها می دانند. اما در دوره ای عباسی ها، فرزندان بادیه به شهر ها و قصرها می آمدند تا عربی فصیح بیاموزند.

اما از آنچه که به نام لغش به ادبی این عصر نسبت داده می شود، در حالی که آنها از لهجه ای محلی گرفته شده بودند، معلوم می شود که در این دوره، زبان فصیح به زبان نوشتار گفته می شده است. در حالیکه پیش از این، شیفتگی به زبان بادیه، ادب را وادار به اظهار اختلاف با زبان و تلفظ مردم شهر، و تظاهر به فصاحت (Over Correctness) می کرد. ادب و لغویون به جمع آوری کلمات غریب و نادر رغبت فراوان نشان می دادند و منشای این الفاظ بدَویان بودند.

زبان عربی در اواخر عصر بنی امیه وارد مرحله ای تالیف شد. پیش از این در حد شعر و ضرب المثل و خطابه ای شفاهی خلاصه می شد. تا این زمان یگانه تالیف قرآن کریم بود. به قول محققین عرب، ابن مقفع اولین

کسی است که عربی را به عنوان زبان نوشتار به کار بست. از این زمان به بعد، زبان عربی منزلت جدیدی پیدا کرد. سیبويه با وضع اصطلاحات حرف، اسم و فعل، به این کلمات مقام علمی بخشید. اصطلاحات دیگر او چون «همس» (آهسته سخن گفتن)، «جهر» (جوهر سخن را گفتن) و «مخارج» (واجگاهها) تا امروز کاربرد دارد. به همین ترتیب، خلل از کلمات عامیانه ی چون بسیط، طویل و مديدة... اصطلاحات جاودانی را در علم عروض ایجاد کرد. به همین ترتیب متکلمین اصطلاحات جوهر، عرض ماهیت، وحدت و غیره را وضع نمودند؛ و نحویان از حال و ظرف و غیره سخن گفتند. اینها در ساختار جدید بودند مثل ماهیت، ویا در معنا مثل بسیط و کامل.

با این مقدمات در عصر عباسی زبان عربی پا به عصر فرهنگ اسلامی گذاشت. در این مرحله زبان بحث و تدریس شد، و در عین حال با گسترش فتوحات، تغییر زبانی به وجود آمد، و چنانکه گفتیم تقابلی بود با آنانی که به دنبال عربی فصیح در میان بدویان بودند.

نخستین تالیف علمی، درباره‌ی آموزش زبان عربی «لحن العامه» بود که کسایی کوفی آنرا نوشت. چند رساله در جمع آوری واژگان نوشته شد که- پیش از این- زبان شناسان آنان را به عنوان واژگان غیر فصیح طرد کرده بودند. پیش از کسایی، ثعلب در کتاب «الفصیح» چنین کاری را توصیه می کند. اما کتاب «ادب الکاتب» ابن قتیبه به کار گیری زبان فصیح به صورت روایت شده‌ی آن را آموزش می دهد. ظهور این کتاب ها، تحول آموزش زبان از طرق شفاهی به شکل کتابی (از گفتاری به نوشتاری) را نشان می دهد؛ یعنی شکل و صورت تغییر کرد و زبان عربی خود منبع آموزش شد.

بدین ترتیب در قرن چهارم راهکار آموزش، نه آمیزش با اعراب، بلکه آموزش از کتاب شد. مهمترین کتاب های این قرن «جواهر الالفاظ» قدامه

بن جعفر، «الالفاظ الكتابية» ابن سكت، و «الالفاظ الكتابية» عبدالرحمن همدانی است. مضمون این کتاب‌ها آموزشی گزینشی، و زبان آن‌ها زبان نوشتار است که از تظاهر به فصاحت و غریبی دور، و از سخن عامیانه هم برتر است. اینان واژگان و تلفظ آنها را نه از زبان بدويان، بلکه از کتب و دواوین شعر انتقل می‌کنند. تحول و تکامل زبان، با کاربرد آن در سطح اداری و فرهنگی مرتبط گشت. ابن جنی در کتاب «الخصائص» فصلی را به «أغلاط الاعراب» اختصاص داد. این نگرش با نگرش نیمه‌ی اول قرن دوم در تقابل قرار دارد؛ به جای سفر به صحراء، اصطلاحات و تعبیر مورد نیاز را اشتقاق می‌کردند. کار به جایی رسید که متنبی شاعر معروف، ساخت‌های جدیدی را ایجاد کرد: «آخاء» جمع «أخ»؛ از عدد سادس (شش) بر وزن فعال «سداس» ساخت؛ این در حالی بود که نحویان این وزن را فقط تا عدد چهار جایز می‌دانستند؛ توراب به جای «تراب» (خاک)....

اما حیات زبان شبه جزیره را در قرن چهارم، همدانی در کتاب «لغات اهل هذ الجزیره» به رشته‌ی تحریر آورد. او لهجه‌ها و زبان‌های متعدد رایج در جزیره را، با زبان فصیح محک زد. همدانی از قبایلی نام می‌برد که هنوز با زبان مهری و حمیری سخن می‌گفتند.

اما تحقیق مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم»، فراتر از کار همدانی است؛ مقدسی با جغرافیای جهان اسلام (و فراتر از آن) سروکار داشت. از این رو، او زبان‌ها و لهجه‌های فراوانی را ضبط و تحلیل کرده است.

مقدسی نمونه‌های از لهجه‌ی عدن را تذکر می‌دهد: به جای رجَلیه، رجَلینه؛ به جای يَدَیه، يَدَینه...؛ یا این که جیم را به کاف تبدیل می‌کنند: رَجَب، رَكَب؛ رَحْل، رَكْل. چیزی که در لهجه‌ی امروز مصر دیده می‌شود. گفته می‌شود که این نوع تلفظ در اصل سامی، و پس از آن در عربی جنوب موجود بوده است. علاوه بر این به قول مقدسی بیشتر مردم عدن

ایرانی بودند. مقدسی در مقام مقایسه‌ی لهجه‌های موجود میان قبایل عرب در قرن چهارم با آنچه که نحویون و لغویون در قرون نخستین ضبط کرده بودند پرداخت. او لهجه‌ی مردمان هذیل، نجد، و افراد برجسته‌ی حجاز را «فصیح» یافت. با این حال او کاربرد زبانی در مشرق دولت اسلامی را بهتر از جا‌های دیگر یافت. زیرا آن را فرا گرفته از راه تدریس و کتاب‌می خواند. وی لهجه‌ی عراق را نیکو (از حیث تلفظ) و فاسد (از نظر نحو) می‌خواند. اهل کوفه به دلیل نزدیکی به بادیه و دوری از لهجه‌های آرامی دارای زبان سالم بودند. زبان مردم بطائح را بسطی می‌داند (بطائح مناطق قابل زرع بین النهرين را گویند). بغداد را به مقتضای مرکزیت‌ش، دارای لحن و لهجه‌ها می‌داند. مقدسی ضمن سفر به مصر و مغرب و اندلس، دریافت که در این مناطق علاوه بر عربی، زبان‌های دیگری نیز وجود دارد؛ قبطی را زبان مردم مسیحی آنجا یافت و زبان عربی مردم آنجا را مبهم، پیچیده و مخالف آنچه در منطقه‌های دیگر ذکر کرده بود، وانمود ساخت. مقدسی به وجود زبان برابری نیز اشاره کرد.

۵.۱.۴) از سقوط بغداد تا اوایل قرن بیستم در شرق با ظهور دولت‌های ملی، جلو تعریب گرفته شد؛ به زودی جای عربی را زبان فارسی - تا اقصای کشور اسلامی - گرفت. عربی تنها در حوزه‌ی تدریس و دین محدود ماند. بر علاوه کار تالیف به زبان فارسی، و سرایش شعر به این زبان، عربی را در موقعیتی قرار داد که زبان لاتین بعد از رنسانس قرار گرفته بود.

اما در قلمرو «عرب زبان» حکومت اسلامی، فتور در اقبال زبان عربی، از زمان اقتدار سلاجقه آغاز گردید. سلاجقه به رشد فارسی رغبت تمام داشتند. در این دوره ضمن رشد تالیف به فارسی، دانشمندان دو زبانه نیز ظهور کردند (مثل غزالی و دیگران). نظام الملک با تاسیس نظامیه‌ها، جایگاه علمی و دینی زبان عربی را تثبیت کرد. در این دوره نصاب‌های

تدریس زبان عربی تهیه شد که یکی از آنها شرح دیوان الحماسه توسط ابو زکریای تبریزی است.

سقوط بغداد به دست هلاکو، عملاً به شش و نیم قرن امپراطوری عرب زبان خاتمه داد. عربی از رسمیت و اداره بر افتاد. از قرن پانزدهم میلادی، ترکان عثمانی بر سرزمین های اسلامی عرب زبان دست یافتند. به اعتبار حضور مقیدرانه ای آنان در دستگاه حکومت، زبان ترکی، زبان اداره و حکومت شد. نمونه های به ظاهر عربی را از کشور مصر نقل می کنند: الأغا (سرنگهبان)، الدفتردار (مدیر امور مالی). الروزنامه (یعنی حافظ اسناد)، با توجه به این که همه ای مرکز قدرت در دست غیر عرب ها- مخصوصاً ترک ها- بود، وضعیت زبان عربی روشن می گردد: حضور در سطح ادارات محلی.

سخن گفتن به زبان عربی. نمایندگی از وابستگی به طبقات پایین جامعه می کرد. این وضع تا فروپاشی امپراطوری عثمانی- اواخر قرن نوزدهم، اوایل قرن بیست- ادامه یافت. تا اینکه دولت های ملی عربی به وجود آمدند.

۵.۲) زبان عربی در قاره ای افریقا

بیش از نیمی از مردمان افریقا با همدیگر به زبان عربی صحبت می کنند؛ زیرا همراه به روزگار و ترویج اسلام، زبان عربی در قاره ای افریقا تداول یافت.

۵.۲.۱) تعریب مصر، نوبه و سودان: با انقلاب اسلامی و مهاجرتهای بشری همراه آن، عربی شدن مصر آغاز گردید. گفته می شود که قبایل هجرت کرده به مصر و سایر نواحی افریقا، پس از مدتی اصل و نسب قبیلوی خود را فراموش کردند و در جامعه ای مدنی آن نواحی حل شدند. گویا نخستین قبیله ای عربی که وارد مصر شد، جذام بود که با عمر وال العاص سفر کردند. این قبیله، مدت‌ها قبل از جنوب به شمال رفته بود و مشکل زبانی برای شان باقی نمانده بود؛ یعنی زبان شان عربی شده بود. با اینحال، قبایل

جنوب نیز به مصر آمدند، اما در جو حاکم زبان عربی حل شدند. قبلیه‌ی قضاوه که مقیم مصر بود، در زمان عمر بن خطاب به مصر آمدند. البته بعضی‌ها، قضاوه را از جنوب می‌دانند که با شکستن سد مارب به شمال کوچیدند. اموی‌ها، قبایل شمالی را به کوچیدن به مصر ترغیب و تحریص نمودند، و این امر در تعریب مصر و ایجاد توازن میان شمالی‌ها و جنوبی‌ها نقش داشت. قبایلی که به حکم هشام بن عبدالملک به مصر کوچیدند عبارت بودند از «سلیم» و چند قبیله از «قیس» از جمله «عدوان» و «فهم». اینان در جنوب شرقی پراگنده ساخته شدند. تشابه لهجه‌های جنوب و شمال مصر باهم، به دلیل دو بخش شدن همین قبیله است. بعدها (در عصر طولونی) قبایل از یمامه در صعید جابجا شدند. در عصر فاطمی، قبیله‌ی «جهینه»، بنی هلال و بنی سلیم به مصر آمدند. اینان در تعریب مصر و مغرب نقش مهم ایفا کردند. جهینه همان است که امروزه قبایل عربی سودان را تشکیل می‌دهند. دلیل ورود قبایل بنی سلیم و بنی هلال به مصر را، تمایل آنها به قرمطیان می‌دانند. قسمتی از بنی هلال راهی مغرب شدند. در عصر صلاح الدین گروهی از ثعلبیان و جرهم به مصر آمدند.

عواملی که باعث شد که گروههای مختلف قومی و زبانی، در یک مجموعه‌ی واحد ذوب شوند، و گروههای زبانی متمایز ایجاد نشود، یکی این بود که عمر بن خطاب به قبایل جنگجو اجازه نداد که صاحب ملکیت شوند؛ آنان را در پایگاههای نظامی ویژه‌ای جابجا کرد. اینان به سرعت خصلت قبایلی را از دست دادند. ساکنان بومی که به اسلام گرویده بودند، آموزش عربی را وجبهی دینی انگاشته به آموختن آن رغبت داشتند. علاوه بر این بعد از سال ۷۸ هـ، عربی زبان رسمی و اداری قلمرو اسلامی نیز گردید. این امر باعث شد که دیگران برای نزدیکی به طبقه‌ی حاکم، به آموختن عربی همت گماشتند. در قرن دوم به عرب‌های مهاجر اجازه‌ی داشتن زمین داده شد، این امر آنان را با اهالی بومی نزدیک تر کرد، یعنی

به قول مقریزی، صد سال بعد، بومی های مصر به اسلام گرویدند. زمانیکه موقعیت عرب ها بهتر شد، به روستاها روی آوردند و سبب تعریف آنجاها شدند. در عهد عباسی- مخصوصاً در عصر معتصم (۲۱۸- ۲۲۷ هـ ق)- قدرت به غیر عرب منتقل گردید. بسیاری از اعراب و بدویان سبک دوش گردیدند. این امر باعث شد که آنان به روستاها سغرض امراض معاش- روی آوردند؛ در حالیکه زبان اداره کماکان عربی بود؛ این امر بازهم در تعریف مصر و سودان و مغرب نقش مهم داشت. مهاجرت به جنوب منطقه‌ی چاد، ناشی از این امر بوده است. دولت طولونی، قبایل ریبعه را در برابر قوم بومی بجهه (که در جنوب باعث اذیت مسلمانان می‌شدند، هم به راههای دریایی، و هم به راههای بری شبیه خون می‌زدند) فرستاد. ریبعه با سرکوب بجهه، در جنوب جابجا شد و میان آنان اختلاط خونی به نام «فرزندان گنج» (اسرة الکنز) بوجود آمد که منصوب به «کنزالدوله» شخصیت با نفوذ عصر فاطمیان هستند. اسکان ریبعه در منطقه‌ی میان وادی نیل و دریای احمر، در تعریف منطقه نقش بسیار داشت.

در مورد تعریف نوبه باید گفت که اسلام در مرز میان بجهه و نوبه متوقف شد؛ تا اینکه به موجب پیمانی مسمی به «بقط» (مأخذ از کلمه‌ی لاتینی *pactum*) در سال ۱۶۵ هـ ق. نوبی‌ها با مسلمانان شمال رابطه پیدا کردند. این پیمان متعهد به عدم اقامت اعراب در نوبه، در برابر تعهدات متقابل نوبی‌ها است. هرچند این پیمان جریان تعریف نوبه را صدمه زد، در ۳۶۵ هـ ق که ابن سلیم اسوانی از نوبه دیدن کرد، این واقعیت را که عرب‌ها به اثر آمیزش از عربی دور شده و به زبان نوبه راغب شده‌اند، بیان نمود. فقط در قرن سیزدهم بود که نوبه به منطقه‌ی حاکمیت مصر درآمد و خاندان کنز بر آن حاکم شد. با اینحال به قول ابن بطوطه (قرن چهاردهم م) حاکم‌شان مسلمان، و خودشان مسیحی بودند. یعنی جریان مسلمان شدن و تعریف نوبه به کندی پیش می‌رفت.

اما تعریب در مناطق میان وادی نیل و دریای سرخ، باعث رشد نفوذ دولت فاطمی بر سواحل سودانی بحیره‌ی احمر گردید. تجارت به شیوه‌ی قدیم آن از این سواحل به سوی شام رایج گردید. این امر باعث مهاجرت تعداد زیاد از عربها به سواحل مذکور شد. در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم میلادی، قبایل جهینه (از اصل قبایل) به جنوب نوبه رخنه کردند، و نوبی‌ها را شکست دادند و با حبشه‌ها به داد و ستد پرداخته سهیم ملک آنان شدند. گروههای بنام رفاعه، کبابیش، دارحامد و بقاره در «کوردفان» و «دارفور» و مناطق غربی سودان، در همین دوره جاگذاشتند. اینان تبارهای مختلط قبایل عرب و بومی‌های محل بودند. به عموم این نسل که از حبشه‌تا چاد پراگنده هستند، و نسل دوم عرب را تشکیل می‌دهند. «جعلی‌ها» می‌گویند.

(۵.۲.۲) تعریب بربراها: فتح اسلامی در مناطق ساحلی مدیترانه (از لیبی تا مغرب)، و مهاجرت قبایل بنی هلال و بنی سلیم در قرن یازدهم عامل موثری در تعریب مغرب به شمار می‌رود. وجود دو گونه لهجه در مغرب را ابتدا زبان‌شناس فرانسوی «ویلییم مارسه» بیان کرد: لهجه‌ی شهرهای ساحلی چون قیروان، تونس، تلمسان و فاس؛ و لهجه‌ی بدوى منطقه‌های روستایی و دشت‌های «برقة» و جنوب تونس و روستاهای الجزایر و جنوب مغرب و سواحل غربی. مجموعه‌ی اول ره آورد زبان مشترکی است که در قرنها دوم، سوم و چهارم هجری با ایجاد شهرهای عربی در مغرب شکل گرفت؛ اما مجموعه‌ی دوم ره آورد لهجه‌های بنی هلال و سلیم است. مجموعه‌ی اول لهجه‌ی شهرهاست. البته این مجموعه خود شامل لهجه‌های متعدد است: ساحل تونس، شمال قسطنطینیه، منطقه‌یی تراره، بلندیهای جباله در شمال فاس.... ویژگی دوم مجموعه‌ی اول، وجود واژگان برابری به کثرت است، و این نمایانگر آن است که مجموعه‌ی نخست قدیمی تر از مجموعه‌ی دوم است. گویشوران این لهجه‌ها، مخلوطی از عربهای فاتح

قرون نخستین و برابرهاي بومي هستند. اين نشان می دهد که تحت تاثير دو عامل حکومت و ديانه، تعداد بسياري از برابرها، زبان عربی را آموختند. شهر فاس که در ۱۹۳ هـ ق تاسيس گردید، يکی از نمونه هایی است که اهالی آن از اين اختلاط خونی بوجود آمده اند.

چنانکه گفتيم، گروه دوم لهجه ها مربوط به اخلاف قبایل بنی هلال و بنی سلیم است. هلالی ها از صعيد مصر آغاز به حرکت کردند. چون مردم جنگجو و مضر تشخيص شدند، فاطميان آنان را به سوی مغرب گسیل کردند تا در برابر برابر «منهاجه» بايستند. برای تشویق آنان در رفتن به مغرب، به هر يکی از آنها شتری و دیناري و اجازه‌ی گذر از نیل داده شد؛ به آنها ملک منهاجه را فرمان داد و به قول ابن خلدون، همه‌ی تیره‌های بنی هلال همچون ملخهای پراگنده به جانب مغرب حرکت کردند و در ۴۴۳ هـ ق به مغرب رسیدند. و پس از مدتی درگیری میان بنی هلال و برابرها آشتب و خون شریکی بوجود آمد. چون برابرها از نظر خلق و خو به عربهای فاتح - آنهايی که در قرن اول و دوم مغرب را تسخیر کرده بودند - نيز آمیختند. بدینترتیب، بسياري از قبیله‌های برابر میان قرن یازدهم - مهاجرت بنی هلال (و قرن پانزدهم (عصر نوشتن کتاب العبر توسط ابن خلدون) عرب شدند. يکی از آن قبایل قبیله‌ی کتامه است که مذهب شیعی داشته اند و با دولت‌های بعد از فاطميان درگیر بوده اند. هواره از تیره‌های برانس (برابر) است که عرب شد، اینان در برقع و طرابلس زندگی می کردند. اینان به تجارت اشتغال داشتند: هم به اسکندریه رفت و آمد می کردند و هم با سودان از طریق صحراء. این امر باعث پراگندگی ایشان در قلمرو وسیعی گردید. اینان از همین طریق با بنی سلیم نیز آمیزش یافتدند. تیره‌های بنی سلیم نیز منطقه‌ی طویل از اسکندریه تا برقع را آباد کردند و هواره را در خود هضم نمودند و از این طریق عرب شدند. لواته، قبیله‌ی دیگر برابر بود که عرب شد. قبیله‌ی دیگر برابر که عرب شد «زناته»

خوانده می شود. این قبیله در سایر گروهها کاملاً به تحلیل رفته اند، و اثری از آنها باقی نیست، چون تمام آنها خود را منصوب به بنی هلال یا بنی سلیم می دانند.

۵.۲.۳) تعریب جنوب مغرب: خارج از محدوده‌ی دولتهای عربی نیز، عربی گویان وجود دارد. در کشوری موریتانی، که اخیراً به «جامعه‌ی عرب» پیوست، بیش از پنجاه درصد مردم به عربی حرف می زنند. این تعریب گسترده‌ی نیز نتیجه‌ی آمیزش عرب‌ها با بربراهاست. این در حالی است که بخشی از مردم به لهجه‌های بربرا حرف می زنند، اما زبان رسمی کشور، زبان فرانسوی است.

کشورهای سنگال و مالی نیز وضعیت شبهی به موریتانی دارند. دانشمندان عقیده دارند که در جنوب صحراء از منطقه‌ی شمال سنگال و منطقه‌ی نیجر، تا تیمبکتو (Timbukta)، و از بورنو (Bornu) تا دارفور منطقه‌ی انتشار عرب است؛ اما منطقه‌ای که در آن عربی گویی وجود ندارد از بورنو تا تیمبکتو است.

«ذو حسان» بزرگترین گروه بشری است که در این مناطق زندگی می کنند، و با لهجه‌ی عربی «حسانیه» حرف می زنند. این‌ها را حسانی‌ها، بنی حسان و عرب معقل نیز گفته اند. نظر دیگر این است که حسان به یکی از سه طایفه‌ی معقل اطلاق می شود. عرب این بخش افریقا را به قبیله‌های شاهین، هلال و معقل تقسیم می کنند. گویا عرب معقل همزمان به ورود بنی هلال به مغرب به این مناطق آمده است. آثار نوشته شده به به عربی «حسانیه» که معروف ترین آنها «وصف افریقیه» است که متاسفانه اصل عربی آن مفقود شده، ولی ترجمه‌های ایتالیایی، فرانسوی، لاتینی و انگلیسی و هلندی آن (که از روی ایتالیایی ترجمه شده اند در دست است. نویسنده‌ی این کتاب «حسن الوزان» معروف به «لیو» ی افریقا ای (Leo Africanus شیر افریقا) است که در قرن شانزدهم می زیست. کتاب

دیگر به نام «اخبار الاخبار باحنارالادبار» نام دارد که به قلم محمد بن احمد یور عاقل دیمانی نوشته شده است. نویسنده درباره‌ی نژاد عربی بنی حسان می‌گوید: «بین دانشمندان ما و نسب شناسان گذشته همچون سید محمد والد صاحب انساب، مردم صحرا و شیخ او محمد السید، در این که بنی حسان نژادشان عرب است، اختلافی نیست». حسانی‌ها خود را از نسل جعفر بن ابوطالب می‌دانند. محمد بن احمد یور، سال ورود بنی حسان به منطقه را ۱۰۴۰ میلادی می‌داند. کتاب دیگر «الذهب الابریز فی التفسیرالكتاب الله العزیز» از محمد بن سعید الیدالی (م. ۱۱۶ هـ ق)؛ نیز کتاب «حلة السیری فی انساب خیر الوری» از هموست. کتاب دیگر «طرة الفیه ابن مالک» از علامه مختار بن بون؛ کتاب «شرح ملیح علی عقیدة محمد بن یوسف السنوسی المسمأة بأم البراهین یدل علی بناهتها فی المعقول» از خدیجه بنت محمد عاقل (خواهر سید محمد بن سعید الیدالی).

در منطقه‌ی چاد، عربهایی از قبیله‌ی جهینه زندگی می‌کنند. قدیمترین اشاره به این مردم را در کتاب «المسالک والممالک» تالیف بکری (م. ۴۸۷ هـ ق / ۱۰۹۴ م) می‌بینیم. جاییکه بکری اینان را از حامیان بنی امیه در مقابل بنی عباس معرفی می‌کند. البته این به زمانی بر می‌گردد که این قوم در مصر بود. با اینحال حتا در قرن یازده اینان را مخلص خاندان بنی امیه می‌یابیم. گویا عربهای جذام که با فتح اسلامی وارد مصر شدند، از اسلاف همین اعراب باشند؛ چون در کتاب صبح الاعشای در شکایت حاکم «بورنو» از اعراب جذام سخنی در میان است.

گفته‌یم که علاوه بر اینها، در چاد از قبایل جهینه نیز سکونت داشتند. جهینه از قبایل جنوب است که در روزگار فاطمیان به مصر آمده‌اند و از آنجا راهی جنوب چاد گردیدند. از اینرو این عربها، به اعراب شرق افریقا منسوب اند، نه به اعراب مغرب. تیره‌های از قبیله‌ی بنی هلال در دارفور، «وادای» و بورنو جایجا اند که گفته می‌شود از تونس به اینجا آمده‌اند.

قبایل این منطقه را بنی حسن، بنی واائل، بنی راشد و محامید (محمودیان) خوانده اند. این در حالی است که وادای خود را از یمن می داند. بالاخره بعضی لهجه های ناخالص عربی، در مرکز افریقا (جنوب چاد، سودان و اوگندا) بوجود آمده که زبان شناسان آنرا «عربی ناخالص» یا (Piding-Arabic) می گویند. این لهجه متأثر از زبانهای افریقا یی اطراف خویش - مثل زبانهای سواحلی - است. این لهجه برای سایر اعراب، بدون فراگیری قابل فهم نیست.

VI. تاریخ خط عربی

۱. خطوط قبل از اسلام

پیش از این دیدیم که هم اعراب جنوب (معینیان، سبائیان و حمیریان و فتبانیان) صاحب خط بودند؛ و هم نبطیان و آرامی ها (سریانی ها) که در شمال شبه جزیره قرار داشتند. خط آرامی مأخوذه از فنیقی، و آن مأخوذه از مصری قدیم است (به قول ویل دورانت از سومری ها). خط اعراب جنوب را «خط مسند» می گفتند، و اسنادی در دست است که نشان میدهد آنان هزار سال پیش از میلاد نیز صاحب خط بودند. برخی به این نظر اند که خط مسند نیز، در همان حدود، از خط فنیقی مشتق شده است. عده ای به این نظر اند که خط عربی از خط جزم و آن از مسند مشتق شده است. ۱۴ حرف جزم، با ۱۴ حرف مسند کاملاً همخوانی دارد.

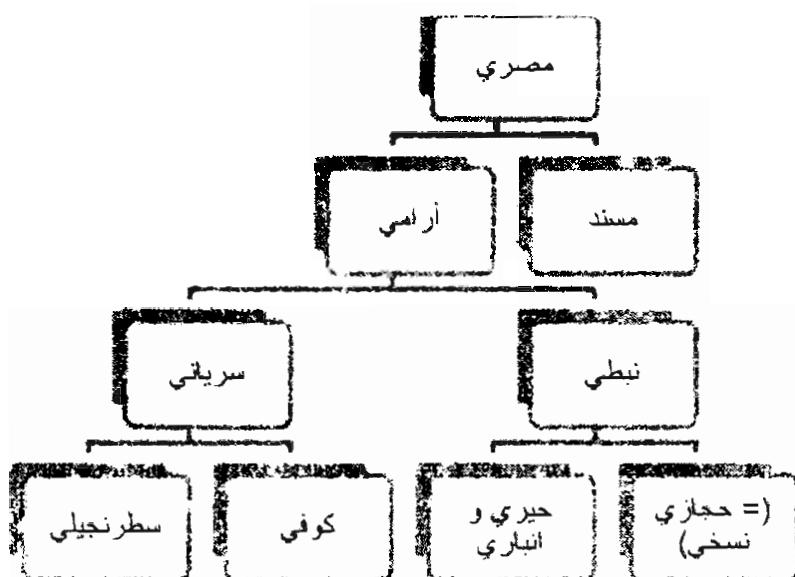
در میان خطوط شمال شبه جزیره، خط سریانی است که آن مشتق از اصل آرامی می باشد. اما عده ای خط زبان سریانی را مأخوذه از خط نبطی دانسته اند. ولی، از آنجائیکه در نگارش سریانی، بجای حرکات از حروف یونانی استفاده می شد، ازینرو بعید است که آنرا منشا خط عربی بدانیم؛ با آنکه عده ای، تأثیر عمیق آن را، بر انواع خط عربی، مسلم می دانند.

اما، خط نبطی با خط عربی شباخت تام دارد. نبطی ها را عده‌ی آرامی، و عده‌ی دیگر عرب می‌دانند. ولی، پیش از این در مورد نسب این قوم به تفصیل گفته ایم. در حال حاضر می‌خواهیم بدانیم که خط عربی، از کدام خط مأخوذه است؛ از خط جنوب، یا از خطوط شمال (که همه به یک خط و آنهم آرامی بر می‌گردند)؟ در حالیکه بهار و تقی زاده، منشاء عربی را نبطی گفته اند، جرجی زیدان می‌نویسد: «خطی که از آنان [نبطی ها] بر جای مانده، مانند خط حمیری خوانده می‌شود.»

نظر محققین متقدمین اسلامی در مورد منشا خط عربی



نظر مستشرقین



با وجود منشای واحد هر دو خط نبطی و مسند (فنيقی)، و با وجود شbahتی که جرجی زیدان ادعا می کند، امروزه اتفاق بر آنست که خطی که قرآن با آن نوشته شد، یعنی خط عربی شمالی یا خط حجازی، در حدود قرن دوم میلادی به صورتی در آمد که در اسناد قبل از اسلام می بینیم. کهنه‌ترین این اسناد کتیبه‌ی معروف به «لوح نماره» (شرق جبل الدروز) است که بر قبر امری القیس پادشاه لخمی حیره بنا کرده‌اند. تاریخ این لوح را ۳۲۸ م تعیین نموده‌اند. عده‌ای آنرا نبطی متأخر گفته‌اند که حلقه‌ی وصل میان خط نبطی قدیم و عربی حجازی است. هم نسخ و هم کوفی همین منشای را دارند. به گفته‌ی انس فریحه: اباط دو گونه خط داشتند: خط قدیم، خط متأخر. خط قدیم آنها منشای خط کوفی است که، نبطیان از آن در نوشتن اسناد تجاری، در سنگ نشته‌ها و در نقود استفاده می کردند. منشای خط نسخ، نبطی متأخر است که در آن به سرعت عمل اهمیت داده

شده است. قول انیس فریحه: «خط نسخ، خطی است که میل به تقویس دارد و این خط همان خط مدور است؛ و کوفی میل به تربیع دارد یعنی زاویه دار است و شکی نیست که عرب از ابتدا دو نوع خط را می‌شناخته است: مدور نسخی، و زاویه دار کوفی و این هر دو خط با هم نشأت یافته و یکی از دیگری مشتق نیست و ظاهراً عرب خط قدیم نبطی را می‌شناخته و نیز خط آرامی را که انجیل‌ها بدان نوشته می‌شده مربع می‌دانسته که به سطر نجیلی معروف بوده است. زیرا خط زاویه دار دارای زینت و جلال است و شایسته است که بر بناها کنده شود و یا کتب مقدس بدان نوشته شود.» فرق بین خط نسخ و کوفی، در مدور بودن اولی و زاویه دار بودن دومی است.

برای خط نبطی که منشای عربی شناخته شده، نمونه‌های دیگری نیز کشف شده که مقدم بر لوح نماره اند: یک از آنها سنگ نبشته‌ی ام الجمال است که سال کتابت آنرا ۲۵۰ م گفته اند. دیگری از حجر (در شمال حجاز) است که در سال ۲۶۷ م نوشته شده است. از قرن قبل از ظهور اسلام کتیبه‌ی سه زبانه‌ی «زَبَد» (حدود ۵۱۱ م) در دست است که به زبانهای یونانی، سریانی و عربی نوشته شده است. دیگری «نقش حران» یا حوران در شرق اردن است که در حوالی ۵۶۹-۵۶۸ م نوشته شده است. این نوشته با خط نسخ قدیم شباخت فراوان دارد.

علی‌رغم ادعای محققین اسلامی که منشای خط عربی یا خط حجازی را مسند می‌دانند، هیچ شباختی میان آن خط با خط عربی (نسخ یا کوفی) دیده نمی‌شود. در حالیکه شباخت خط عربی با کتیبه‌های ذکر شده در بالا را، که از اصل نبطی اند، نمی‌توان انکار کرد.

عده‌ای در پی جمع بستن میان آرای محققین اسلامی و دانشمندان معاصر اند. اینان می‌کوشند، منشا خط نبطی را، مسند معرفی کنند (مولفان فرهنگ الوسيط، و ابراهیم جمعه مولف کتاب «دراسة في تطور الكتاب الكوفي على الاحجار»). مع الوصف، امروزه در دو نکته تردیدی وجود

ندارد: نخست اینکه منشای خط عربی، شبه جزیره‌ی طور سیناست که مملکت نبطیان بود؛ دوم اینکه عرب حجاز و ناحیه‌ای که اسلام از آن ظهور کرد، فاقد خط بود. گویا قدماء، نه صاحبان خط جنوبی، و نه صاحبان خط شمالی، هیچکدام را عرب نمی‌گفتند. کلمه‌ی عرب را که واژه‌ی سامی است به معنای صحرا و صحراء نشین دانسته اند که هیچگونه معنای نژادی نداشته، و از قرن سوم میلادی به تمام ساکنان (بهتر است بگوییم بدویان) شبه جزیره اطلاق می‌شده است. قرآن نیز کلمه‌ی اعراب را به همین معنا (بدوی) به کار برده (سوره های توبه و حجرات، آیات ۹۸ و ۱۵). گویا در تورات نیز - در سه جا - به همین معنا استعمال شده است. بدین ترتیب، خط و کتابت در سرزمین حجاز، اندکی قبل از ظهور اسلام وارد شده؛ از میان قریش هفده تن نوشتن می‌دانستند. به این ترتیب، به قول «انیس فریحه»، خط عربی از لحاظ زمان، جدیدترین خطوط سامی است که بیشتر از هر خط سامی دیگر، انتشار و شیوع یافته است.

۶.۲) خط کوفی

با بسط سیطره‌ی اعراب، شهرهای بصره و کوفه احداث گردیدند. این دو شهر - در اصل - مراکز نظامی بودند که فرامین مدنیه، و بعداً دمشق را به سایر بلاد مفتوحه، مخصوصاً خراسان و هند می‌رسانیدند. ازینرو در این دو شهر، به امر کتابت توجه فراوان به عمل آمد. خطی که منشای نبطی داشت، در این شهر کاربرد بیشتر یافت و در واقع تکمیل گردید. از همین راه، به «خط کوفی» شهرت یافت. به قول ابراهیم جمعه، عرب خطوط را بنام شهرها می‌شناختند. نبطی، حیری، انباری، مکی و مدنی. کوفی نیز از همین مباداست، چون اسلام با این خط از همین مبدأ منتشر گردید. به قول او، این نامگذاری، در دوره‌ی شگوفایی علمی کوفه بوده، نه در دوره‌ی سوق و اداره‌ی لشکر کشی‌ها.

ولی عده ای، برای هر یک از خطوط کوفی و نسخ، منشاء جداگانه قایل اند؛ کوفی از خط سریانی، و نسخ از نبطی. گفته می شود که قبل از اسلام، خط کوفی را خط حیری می خوانندند. چه اعراب حجاز آنرا از آن شهر عراق (حیره) فرا گرفته بودند؛ بعد از احداث شهر کوفه (سال ۱۷هـ) - به دلایلی که گفته شد - این خط، کوفی خوانده شد. اما خط نبطی و نسخ را از شام (ناحیه‌ی حوران) گرفتند. خط سطر نجیلی را از انبار به حجاز آوردند. همانست که خط حجازی و انباری خوانده می شود؛ و همین خط است که بعداً کوفی خوانده شد.

پس هر دو خط (نسخ و کوفی)، از دو منشا، با فاصله‌ی زمانی اند که وارد حجاز شدند. از نسخ در نوشتن نامه‌ها و امثال آن استفاده می شد؛ از کوفی برای کتابت مصاحف، تزئین مساجد و کتبیه‌ی سکه‌ها. اسناد و شواهدی که از اوایل اسلام در دست است، نشان می دهد که این دو (کوفی و نسخ) یکی نیستند. قدیم ترین نمونه به خط نسخ، به سال ۲۳هـ بر می گردد؛ یعنی شش سال پس از احداث کوفه. این نمونه، نامه‌ای است که از طرف یکی از عمال عمرو بن عاص، که برای اهناسیه - در مصر - صادر شده است. این نامه دو زبانه (عربی و یونانی) است. پس در کنار خط کوفی، خط نسخ نیز مورد استفاده بوده، چه بعید است که در فاصله‌ی زمانی شش سال خط نسخ از کوفی مشتق شده و مورد استفاده قرار گرفته باشد.

به این ترتیب، در اوایل، مصاحف را با خط کوفی می نوشتند. مشهورترین نویسنده‌ی مصاحف در عصر اموی، قطبه نام داشت. او خط کوفی را با چهار قلم می نوشت. پس از او - در عهد عباسی - ضحاک بن عجلان بود؛ ضحاک چیزی بر چهار قلم قطبه افزود. پس از ضحاک، اسحق بن حماد و دیگران اند که تا دوازده قلم به وجود آوردنند؛ تا اینکه در عصر مامون به ۲۰ قلم رسید. اما فضل بن سهل ذوالریاستین - وزیر مامون - آنها را به ۲۴ رسانید که یکی از آن جمله «پیر آموز» یا فیر آموز بود. این رشد

اقلام ادامه یافت، تا ۳۰ (و به گفته‌ی بعضی) به هفتاد قلم رسید. اما حقیقت اینست که اینها در حکم اشکال خط و احد کوفی بودند. مبدع اصلی در این خصوص ابن مقله است که در قرن چهارم می زیست. او شش خط را از خط کوفی استخراج کرد.

در واقع سه گونه‌ی خط کوفی وجود داشت: کوفی تذکاری، کوفی تحریری و کوفی مصحفی. به تدریج استفاده از خط کوفی- مخصوصاً از نوع تذکاری و مصحفی آن- کاسته گردید (به ویژه در شرق قلمرو خلافت). اما تا قرن دهم میلادی استفاده از کوفی در بلاد مصر و سوریه و عراق ادامه داشت. این به دلیل صعوبت و تشریفاتی بود که در نوشتن این خط به کار می رفت. به عباره‌ی دیگر خط کوفی یک اسلوب تذکاری و معماری است، در حالیکه خط نسخ دارای سهولت فراوان برای کتابت روی کاغذ است. ازینرو استفاده از خط کوفی، آهسته آهسته به نوشتن یادبودها، نوشته‌های آرایشی ساختمان‌ها، ظرف‌ها، سر فصل‌های کتابها، نوشته‌های رسمی و خوش نویسی، محدود ماند.

می‌دانیم که خط کوفی اولیه فاقد اعراب و نقط بود؛ نقطه گذاری برای آسان سازی خواندن خط را، اعجم- یعنی رفع گنگی- گفته‌اند. اما اعراب که به علایمی گفته می‌شود حروف مصوت یا عله را متمایز می‌سازد. اولین کسی که به این کار دست زد، ابوالاسود دوئلی بود. پیش از او، چنین علایمی در خطوط کلدانی و سریانی دیده می‌شد؛ پس امکان اینکه ابوالاسود این روش را از آنها اخذ کرده باشد، بعيد نیست. نقطه گذاری را به ابوالاسود، و علامه گذاری را به خلیل بن احمد نسبت می‌دهند. این کار ادامه یافت تا نصر بن عاصم لیثی و یحیی بن یعمر- از شاگردان ابوالاسود- آنرا تکمیل کردند.

پس از اعراب و اعجم، مرحله‌ی تحسین و تزیین پیش آمد؛ این کار از پایان قرن دوم آغاز گردید. اصولی وضع شد و بنای علمی بر خط

گذارند؛ چندانکه در قرون پنجم و ششم به اوج تکامل خود رسید. در این راه از سادگی به پیچیدگی، تکلف و صعوبت گراییدند. خط کوفی که در ابتدا فقط اغراض دینی داشت، اینک بدست هنرمندان و هنر دوستان، از جنبه‌ی دایره‌ی استفاده‌ی عام پا را فراتر نهاد؛ وجودش به یک وسیله‌ی تزیینی، تفنتی، غیر ضروری و تجملی تبدیل شد.

ابن مقله در تذهیب خط نسخ کوشید، و آنرا شایسته‌ی کتابت ساخت. عمر خط کوفی و تحول آن در جهت تکامل تا قرن ۱۲-۱۳ میلادی است؛ پس از آن، خط نسخ توسعه می‌یابد. با اینحال، در کارهای تزیینی و نوشتان سر صفحه‌ها و سوره‌ها، از آن استفاده می‌شد. از پایان قرن ششم، برای نوشتان قرآن نیز، نسخ را به کار می‌گرفتند. اخیراً در بعضی از کشورهای اسلامی به احیای آن پرداخته اند؛ از آنجمله در مصر توسط یوسف احمد (ملقب به استاد کبیر) به تجدید آن همت گماشته اند؛ در ایران نیز، پس از سال ۱۳۵۷هـ به این هنر باز گشته اند. در افغانستان بعضی خطاطان آنرا آموزش می‌دهند، و به ندرت در تزیینات به کار می‌بندند.

سرچشمه‌ها:

- ۱- سیر خط کوفی در ایران، دکتر علی ایمانی؛ انتشارات ذوار تهران، ۱۳۸۵ش.
- ۲- گلستان هنر، قاضی میر احمد منشی قمی؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش.
- ۳- سهم ایرانیان در آفرینش خط، رکن الدین همایون فرخ؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران / تهران، ۱۳۵۰ش.
- ۴- ارزش خط و سیر تکامل تاریخی آن، عزیز محمدپور؛ تابش فرهنگ، ۱۳۸۶ش.
- ۵- دستور خط فارسی، دکتر سلیمان نیساری؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ش.

٦- پیدایش خط و خطاطان، عبدالحمید ایرانی؛ انتشارات یساول فرهنگسرای ۱۳۴۵ش.

٧- زبانهای مردم جهان، میشل مالرب / عفت ملانظر؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.

٨- سبک شناسی، محمد تقی بهار؛ انتشارات امیر کبیر؛ چاپ نهم، ۱۳۸۲ش.

٩- در آمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴ش.

١٠- فرهنگ املایی و دستور خط و املای فارسی، دکتر جعفر شعار؛ انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷ش.

١١- زبان شناسی عربی، دکتر محمود فهمی حجازی / دکتر سید حسین سیدی؛ انتشارات آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۷۹ش.

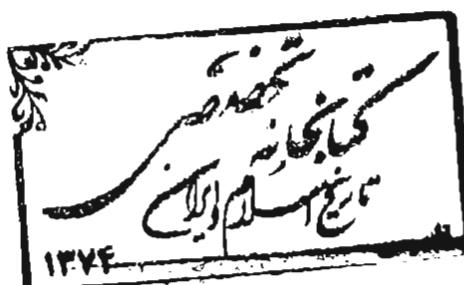
١٢- تحفة المحبین، یعقوب بن حسن سراج شیرازی؛ دفتر نشر میراث مکتوب فرهنگی، تهران ۱۳۷۶ش.

١٣- املاء و انشای زبان دری، پوهاند رسول رهین؛ سلسله‌ی نشرات شفا، اسلو ۱۳۸۲ش.

١٤- تاریخچه‌ی مصور الفبا و خط، ژرژ ژان / اکبر تبریزی؛ شرکت انتشارات فرهنگی علمی، تهران، ۱۳۸۲ش.

١٥- فرهنگ معاصر هنر، رویین پاکباز؛ فرهنگ معاصر چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۳ش.

١٦- اطلاعات عمومی معین، سعید قانعی و مینا احمدی؛ انتشارات ساحل، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۲ش.



تاریخ زبان عبری

(ترجمه)

I- مقدمه

(۱.۱) عبری (Ivrit) زبانی از شاخه‌ی سامی، از خانواده‌ی زبان‌های آسیایی - افریقاوی است. از نظر فرهنگی، عبری زبان قوم یهود است. حدود هفت میلیون نفر با گونه‌ی نو عبری، در داخل اسرائیل حرف می‌زنند، در حالی که عبری کلاسیک از دو هزار سال بدینسو، زبان نیایش و تحقیق جوامع یهودی در تمام جهان بوده است.

عبری یکی از دو زبان رسمی (در کنار عربی) کشور اسرائیل است. همچنین، عبری کهن زبان فرهنگی سامری‌ها نیز بوده، چنانکه عبری جدید یا عربی فلسطینی زبان مادری یا بومی آنان است؛ امروزه حدود هفتصد سامری بقای است. به عنوان یک زبان خارجی، اکثراً توسط یهودیان و دانشجویان یهود شناسی و اسرائیل شناسی، باستان شناسان و متخصصین زبان شناسی و تمدن شرق میانه، دین شناسان و توسط پژوهشگاه‌های مسیحی آموزش داده می‌شود.

واژه‌ی جدید «عبری» از واژه‌ی «ایوری» (Ivri) مشتق گردیده، که این به نوبه‌ی خود، بر ریشه‌ی «آور» (Avar) بنا یافته که به معنای «عبور کردن» است. نام روایت شده‌ی «ابر = عبر» (Eber) که در سفر پیدایش (۱۰؛ ۲۱) محتملاً به معنای «کسی که عبور و مرور می‌کند» آمده است. در انجیل «هیبرو» (عبری) معادل یهودی (Yehudith) به کار رفته، زیرا «جوده» (Yehuda= Juda) احیا کننده‌ی سلطنت یهودی در قرن هشتم قبل از میلاد بود. هیبرو، در Isaiah به معنای «زبان کنعان» آمده است.

بخش درونی یا اصلی تnx (یا تورات عبری) به زبان عبری کلاسیک نوشته شده است، و بخش اعظم صورت کنونی آن مخصوصاً به گویش «عبری توراتی» است که به نظر آگاهان در قرن ششم قبل از میلاد مقارن

به تبعید به بابل ویرایش یافته است. به همین دلیل، عبری به عنوان «زبان مقدس» نزد یهودیان، از ازمنه‌ی قدیم شناخته می‌شود.

۱۱. تاریخ

۲.۱) عبری به عنوان زبان به گروه زبان‌های کنعانی ارتباط دارد که این گروه به نوبه‌ی خود، شعبه‌ای از خانواده‌ی زبان‌های سامی شمال غربی است. عبری (اسرائیل) و موآبی (اردن) مربوط به کنunanی جنوبی‌اند، در حالی که زبان فنیقی (لبنان) کنunanی شمالی خوانده می‌شود. کنunanی به زبان آرامی نزدیک بوده، و قرابت کمتری با عربی جنوب- مرکزی دارد. در حالی که زبان‌های کنunanی منقرض گردیده بود، زبان عبری به عنوان یک زبان گفتاری در اسرائیل - از قرن دهم قبل از میلاد تا تبعید به بابل - مورد استعمال بود.

در حوالی قرن ششم قبل از میلاد که امپراطوری جدید بابلی، سلطنت کهن یهودا را مسخر ساخت، بخش اعظم یورشلیم را خراب نموده، اهالی آن را به شرق بابل تبعید نمود. در دوران اسارت بابلی که تعداد بسیاری از اسرائیلی‌ها در داخل امپراطوری بابلی به برده‌گی گرفته شده بودند، زبان آرامی (زبان نزدیک به زبان خود را) از بابلی‌ها فرا گرفتند. بابلی‌ها مقامات اصلی اداره‌ی اسرائیل را حین اقامت در آنجا به عهده داشتند تا از این طریق بتوانند بر جریان کار دهقانان و کارگران بر اراضی اشراف داشته باشند. بدینگونه برای یک دوره‌ی مهم [زبان] اشراف و اعیان یهود، از زبان آرامی تاثیر پذیرفت.

پس از غلبه‌ی کوروش کبیر بر بابلی‌ها، او مردم یهود را از اسارت آزاد کرد، شاه شاهان یا شاهنشاه پارس، اندکی بعد به جوامع یهودی اجازه‌ی بازگشت به اسرائیل را صادر نمود. به این ترتیب، زبان عبری تبدیل به زبان گفتاری در کنار سایر گویش‌های عبری، و گونه‌ی محلی آرامی گردید. درینحال به زبان آرامی به عنوان زبان منفور عهد برده داری،

اسارت و اشغال دیده می شد؛ در حالی که عبری زبان بازمانده‌ی تاریخ و افتخار ملی اسرائیل شمرده می شد. بازمانده‌ی زبان عبری در اسرائیل، به طور وسیعی آماده‌ی ادامه‌ی حیات به عنوان یک زبان شکوفا و موفق – تا اندکی قبل از امپراطوری بیزانس – گردید.

عبری به عنوان زبان دین و ادبیات از آغاز هزاره‌ی اول تا قرن نزدهم به حیات خویش ادامه داد، از آن گاهی که به عنوان زبان گفتاری احیا گردید. پس از قرن دوم میلادی – که امپراطوری روم اکثرا یهودیان را اخراج و تبعید نمود، به دنبال شورش «برکوخبه»، یهودیان با جوامعی که در آن قرار گرفتند، توافق حاصل کردند تا این که زبان عبری، زبان نامه‌ها، قراردادها، تجارت، علوم، فلسفه، طب، شعر و قانون گردید؛ این زمانی حاصل شد که عبری با اصطلاحات و واژه‌های قرضی و اختراعی تطابق یافت.

عبری طی نسل‌ها، آماده گردید تا به عنوان زبان اصلی برای نگارش مسایل مختلف، توسط تمام جوامع یهودی در تمام دنیا، به پیمانه‌ی وسیع به کار گرفته شد.

البته این به آن معنا نیست که یهودیان دارای تحصیل برتر در هر جای دنیا، از عبری به عنان یک زبان متقابلاً برای همه – قابل درک – استفاده می کردند، یا این که کتب و اسنادی قانونی که به این زبان منتشر می گردید و یا نوشته می شد، توسط همه یهودیان در اکناف عالم مطالعه می شد؛ اما اینک کلیه‌ی یهودی تحصیل کرده می توانست به اکناف عالم سفر کند و با سایر یهودیان تماس و مفاهمه داشته باشد و همچون یک کشیش و دیگر تحصیلکرده‌های مسیحی که زبان لاتین واسطه‌ی تفاهم شان بود، از زبان عبری استفاده کند. عبری به عنوان زبان ادبی چند بار و به طور قابل ملاحظه‌ای در جنبش روشنفکری (هسکله = *Haskalah*) در اوایل و اواسط قرن نزده، احیا گردید. نزدیک به پایان قرن مذکور، یک فعال

جنبش یهودی به نام «الیزر ابن یهودا» به «احیای ایدئولوژی ملی» (Hibbat Tziyon) گفتاری احیا گردید. سرانجام، به عنوان یک دست آورده، او جنبشی را بوجود آورد، اما حرکت اصلی پس از مهاجرت موج هایی جدیدی از یهودیان زیر نام آلیه‌ی دوم (Second Aliyah) آغاز گردید؛ این جنبش در همان زمان یک زبان گفتاری را توسط یهودیان جاگزین ساخت. زبان‌هایی که گویش‌های یهودی محسوب می‌شدند مثل لادینو (که «جودیزم» نیز خوانده می‌شد)، یدیش، عربی - یهودی و زبان بوخارین، یا زبان‌های گفتاری محلی در مناطقی که یهودیان در آن متفرق شده بودند، چون روسی، فارسی و عربی.

دست آورده‌ی مهم ادبی روشنفکران عربی زبان در طول قرن نزده، یک زبان عربی واژگانی نوسازی شده بود. واژه‌های جدید، اصطلاحات و عباراتی که به طور منطقی با مجموعه‌ی وسیع نوشته‌های عربی تا تورات عربی، هماهنگی داشت. واژه‌ها و اصطلاحات مزبور، عمدتاً از زبان‌های عربی و آرامی غالباً توسط الیزر بن یهودا وام گرفته شده بودند. همینطور واژه‌های انگلیسی، روسی، جرمنی و فرانسوی نیز وارد عربی جدید گردیدند. عربی جدید یک زبان رسمی در قلمرو فلسطینی انگلیس گردید (۱۹۲۱م)؛ در حالیکه انگلیسی و عربی نیز رسمی بودند. سپس در سال ۱۹۴۸ زبان رسمی کشور مستقل اسرائیل شناخته شد. امروزه در کشور اسرائیل، عربی زبان پر گوینده و وسیعاً قابل استفاده است.

III. منشای زبان عربی

۳.۱) عربی زبانی از شاخه‌ی سامی خانواده‌ی بزرگ افریقاوی - آسیایی است. در داخل شاخه‌ی سامی، زبان‌های سامی شمال غربی در

هزاره های سوم قبل از میلاد شکل گرفت؛ این پروسه همزمان با جدا شدن زبان های عربی به عنوان سامی مرکزی، از اصل سامی صورت گرفت. گروه کنعانی، شامل زبان هایی است در شاخه‌ی زبان های شمال غربی که در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد پدیدار گردیدند، و در خاور نزدیک به طور تدریجی از آرامی و اوگریتی جدا شدند.

در داخل گروه کنunanی، عربی به زیر گروهی تعلق می‌گیرد که در آن زبان های موآبی (منسوب به سرزمین موآب در کنار بحرالمیت)، ادومی (منسوب به ادوم برادر یعقوب و منسوب به کشور قدیم ادوم) و امونیت نیز وجود دارد. زیر گروه دیگر کنunanی شامل زبان های فنیقی و ادامه‌ی آن یعنی زبان پونیک (منسوب به کشور کارتاژ و مردم آن) است. (۳.۲) تقویم غزر (Gezer) و سایر سنگنوشته‌های باستانی:

نخستین مدرک نوشتاری زبان عربی، تقویم غزر است. این سند که به نام شهری به همین نام خوانده می‌شود، به قرن دهم قبل از میلاد می‌رسد، به دوره‌ی آغاز سلطنت مطلقه، زمان سنتی سلطنت داود و سلیمان. زبان این سند عربی توراتی باستانی خوانده می‌شود. سند، فهرستی از فصول و فعالیت‌های کشاورزی مربوط به آنها را نشان می‌دهد. این سند با یک نوع خط سامی قدیم مشابه به خط فنیقی نگارش یافته است. گویا خط یونانی و اتروسکی (که بعداً رومی خوانده شد)، از این خط مشتق گردیده‌اند. خط تقویم غزر مصوت ندارد؛ همچنین از صامت‌ها نیز برای ادای این وظیفه استفاده نمی‌کند، حتا در مواردی که الفبای عربی چنین اقتضایی را داشته باشد.

در جولای ۲۰۰۸م باستان شناس اسرائیل به نام «یوسی گرفینکل» نبسته ای را کشف کرد که خود آن را قدیمی ترین نبسته‌ی شناخته شده‌ی عربی خواند. یک پارچه‌ی سفال با عمر سه هزار ساله که در خویش پنج سطر از حروف صدمه دیده را جا داده، در خرابه‌های یک شهر کهن در

جنوب اورشلیم به دست آمد. گرفینکل ضمناً تذکر داد که یافته‌ی او بیان می‌دارد که محاسبات توراتی پادشاهی قدیم یهودی حضرت داود، بر قیاس همین نوشته بوده باشد.

از قبر یک مهماندار شاهی، سنگ سردر واژه‌ی «شیبنا» در سیلوان کشف شد که مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است. تعدادی از لوایح قدیمی در منطقه پیدا شد که با خطی شبیه به خط دیگر زبان‌های سامی نوشته شده‌اند؛ بطور مثال خطوط «قبل السینایی». این باور وجود دارد که شکل اصیل این نوشته‌ها به هیروغلیف مصری شباخت دارد، چنانکه ارزش آوای آنها با اساسات «aorophonic» تعیین می‌شود. زبان کنعانی که نیای مشترک زبان‌های عبری و فنیقی است، با خطی متمایز از خط مصری نوشته می‌شده است که نخستین خط سامی خوانده می‌شود.

یکی از نوشته‌های باستانی کتیبه‌ی مشهور «سنگ موآبی» است که با گویش موآبی نوشته شده؛ کتیبه‌ی سیلوان که از نزدیکی یورشلیم به دست آمده، مثال متقدمی از عبری است. نمونه‌های کمتر قدیمی عبری باستانی به شمول ostraka که در نزدیکی لیچیش بدست آمده؛ این نوشته حوادث مقدم بر اشغال نهایی یورشلیم توسط بخت النصر در ۵۸۶ ق.م را شرح می‌کند.

۳.۳) عبری کلاسیک:

در یک دیدگاه وسیع، عبری کلاسیک، به زبان گفتاری اسرائیل قدیم گفته می‌شود که در ازمنه‌ی میان قرن دهم قبل از میلاد و قرن چهارم میلادی متداول بوده است. این زبان از گویش‌های شبیه به هم و در حال تشكل عبارت بوده است. مراحل عبری کلاسیک، اکثر با کارهای نمایان ادبی انجام شده با آن زبان نامگذاری می‌شود:

۳.۳.۱) عبری توراتی باستانی که میان قرن‌های ده تا شش قبل از میلاد، موافق به عصر سلطنت مطلقه‌ی یهود تا تبعید بابلی، که با نمونه

های تورات عبری (تاخ = Tanach)، سرود قابل ملاحظه‌ی موسی (خروج ۱۵) و سرود دبوره (کتاب داوران ۵). عبری توراتی باستانی را «عبری کهن» یا «عبری آغازین» نیز می‌خوانند. متون مذکور با نوعی خط که خط کنعانی خوانده می‌شود، نوشته شده است (گویا ادامه‌ی همین خط هم اکنون توسط سامرها می‌شود – نک. عبری سامرها بی).

(۳.۳.۲) عبری توراتی که در حوالی قرن ششم قبل از میلاد- مقارن به تبعید بابلی- رایج بود، نمونه‌ی مکتوب آن تورات‌هایی است که در همین دوره به نگارش درآمده است. عبری توراتی را «عبری توراتی کلاسیک» (یا «عبری کلاسیک» در یک فهم محدود‌تر) نیز می‌گویند.

(۳.۳.۳) عبری بابلی متأخر که در قرن شش تا قرن چهار قبل از میلاد، مقارن با استیلای پارس‌ها رایج بوده است، با نمونه‌هایی تورات‌ عبری و کتابهای قابل توجه عزرا و Nehemiah شناخته می‌شود. زبان این متون اساساً شبیه به «عبری توراتی کلاسیک» است، به استثنای تعداد اندکی از واژه‌های خارجی که عمدتاً به مقاصد کارهای دولتی استفاده شده‌اند. علاوه‌تاً بعضی از نوآوریهای نحوی از قبیل کاربرد علامت معرفه‌ی شیل «shel» (از، متعلق به) نیز دیده می‌شود. نگارش این متون با نوشته‌های «امپراطوری نوشتاری آرامی» مطابقت دارد.

(۳.۳.۴) عبری اسرائیلی که یک گویش شمالی عبری توراتی است که از تمام دوره‌ی زبان گواهی می‌دهد و در بعضی موارد با عبری توراتی متأخر مقایسه می‌شود: برای بیان نمودهای غیر معياری زبان متون توراتی.

(۳.۳.۵) عبری طومار بحرالمیت که میان قرون سوم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی، مقارن با استیلای هیلینستی و رومی قبل از تخریب معبد یورشلیم است که «طومارهای قومران» بخشی از زبان عبری این دوره را نمایندگی می‌کند. عبری طومار بحرالمیت اکثراً با «عبری DSS

«عبری قومران» نیز می خوانند. امپراطوری نوشتاری آرامی طومارهای متاخر در قرن سوم قبل از میلاد، به شکل نوشته های مربعی عبری تکامل یافته و به شکل نوشته های طومارهای قرن اول میلادی درآمده است. این شکل نگارش که «نگارش آشوری» نیز خوانده می شود، تا امروز مورد استعمال دارد.

۳.۳.۶) عبری مثنایی که زمان تداول آن به قرون اول تا سوم چهارم میلادی، مقارن به استیلای دوره‌ی رومی پس از تخریب معبد یورشلیم است که نمونه های چون انبوھی از شنا و توسیفتا (Tosefta) به شمول تلمود و DSS، نامه های قابل ملاحظه‌ی «برکوبه» و «طومار مسی». عبری مثنایی را «عبری تناخی» یا «عبری خاخامی متاخر» نیز می گویند. در مواردی مراحل ذکر شده ساده ساخته شده و فقط «عبری توراتی» خوانده می شود (به شمول گویش های گوناگونی که از قرن دهم تا قرن دوم قبل از میلاد رایج بوده، همچنین طومارهای بحرالمیت) و «عبری مثنایی» (شامل گویشهای گوناگون متداول در قرون سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی و طومارهای دیگر بحرالمیت). با این حال، امروزه اکثر زبان‌شناسان، عبری DSS را به عنوان یک مجموعه‌ای از گویش‌های در حال تکامل، بیرون از «عبری توراتی متاخر» و در داخل عبری مثنایی، همچنان به شمول عناصری از هر دو، اما متمایز از هر یک می دانند. با شروع دوره‌ی بیزانسی در قرن چهارم میلادی، عبری کلاسیک به عنوان یک زبان قانونمند گفتاری از فعالیت بازماند، تقریباً یک قرن بعد از انتشار مثنا، ظاهراً تا رونما شدن عواقب فاجعه‌ی «جنگ برکوبه» در سال ۱۳۵ میلادی، راه انحطاط در پیش گرفت.

IV. مثنا و تلمود

۴.۱) اصطلاحی که عموماً دلالت به گوییشهای عبری می‌کند «تلمود» است، البته به استثنای نقل قول هایی که از تورات به عمل می‌آید. گویش هادر چارچوب «عبری مثنایی» تنظیم می‌شوند (عبری مثنایی را «عبری تناخی»، «عبری خاخامی متقدم» یا «عبری مثنایی یک» نیز می‌گویند). عبری مثنایی یک زبان گفتاری بود، اما «عبری امورایی» (که «عبری خاخامی متاخر» یا «عبری مثنایی دو» نیز خوانده می‌شود)، زبان ادبی محسوب می‌شد. کهنه‌ترین بخش تلمود «مثنا» است که در حدود ۲۰۰ میلادی نوشته شده است. زبان این بخش کهنه‌ترین گویش مثنایی است. این گویش را در بخش قطعی طومارهای بحرالمیت نیز می‌توان یافت. به نظر می‌رسد که عبری مثنایی یکی از گوییشهای عبری کلاسیک است که به عنوان یک زبان زنده در قلمرو اسرائیل مورد استعمال است.

یک شکل انتقالی زبان، در کارهای دیگر ادبیات تناخی یافت می‌شود؛ این شکل با مقایسه به مثنا، از آغاز قرن پیدایش آن، تاریخ گذاری می‌شود. اینان به شمول قوانین میدراشی (سفرنگ تورات) مثل سیفرا، سیفری، میچیلتا و غیره، مجموعه و مواد گسترده‌ی مربوط به مثنا (مثنایی) که بنام «توصیفتا» خوانده می‌شوند.

تلمود حاوی گزیده‌ی این کارها، و مواد تناخی است که در جای دیگر دیده نشده اند؛ اصطلاح اصلی برای این قطعات «برایوت» (Baraitot) می‌باشد. گویش تمام قطعات، بسیار شبیه به عبری مثنایی است.

حدود یک قرن بعد از انتشار مثنا، عبری مثنایی به عنوان یک زبان گفتاری غیر قابل استفاده سقوط کرد. بخش متاخر تلمود که «گمره»

(Gamara) خوانده می شود، عموماً تفسیر یا تحشیه بر مثنا و بریtot است به زبان آرامی.

علی رغم این، عبری به عنوان یک زبان دینی و ادبی در گونه‌ی «عبری اموراییک متأخر» زنده ماند؛ اخیرالذکر گاهی در متون مسمی به گمره نیز دیده می شود.

۷. عبری قرون وسطا

(۵.۱) پس از تلمود، گویش‌های گوناگون ادبی محلی تشكل یافت که مهمترین آنها «عبری طبری» یا «عبری ماسوری» است. ماسورا مجموعه‌ی اطلاعات درباره‌ی متن صحیح کتاب مقدس است که از سده‌ی دوم تا دهم میلادی گردآوری شده است. عبری طبری یا ماسوری، گویش محلی طبریه واقع در جلیله است که معیار تلفظ عبری توراتی قرار گرفت و چنان که هنوز هم بر همه‌ی گویش‌های منطقی عبری تاثیر گذار است. همین عبری طبری را که از قرن هفت تا دهم میلادی متداول بوده، گاهی عبری توراتی می خوانند، زیرا این زبان به عنوان معیار تلفظ تورات عبری استفاده می شود؛ با این حال این زبان باید به طور کامل از عبری توراتی تاریخی متمایز گردد. اخیرالذکر متعلق به قرن ششم قبل از میلاد است، آنکه تلفظ اولی آن باید بازسازی شده باشد.

عبری طبری در برگیرنده‌ی دانش قابل توجه در باره‌ی ماسورا (سنن) است. در این زبان علایم مصوت و دستوری به حروف عبری علاوه می شود تا بخش عظیمی از گونه‌های متقدم عبری را غرض قرائت تورات عبری بازگو نماید. ماسوراها وارث یک متن تورات اند که حروف آن به طور قابل ملاحظه‌ای - متبرکاً - غیر قابل تغییر بود؛ از این رو آنها در شکل نقطه دار - در میان و در اطراف حرف - علامت گذاری شده بودند.

الفای آشوری پیشینه‌ی الفای عربی است، همچنین در همین دوره نظام خطی مصوت دار رشد کرد. قوانین یا دستنویس‌های حلبی (Aleppo codex)، در قالب یک نسخه‌ی تورات عبری توانم با فقط گذاری ماسوراها، در قرن دهم – غالباً – در طبریه ساخته شد و تا امروز زنده است. این یک البته یکی از مهمترین دستنویس‌های عبری است که هنوز در دست است.

در دوره‌ی طلایی فرهنگ یهود در اسپانیا، کار مهم توسط دستور نویسان – در خصوص تبیین دستور و فرهنگ لغات زبان عبری توراتی – با نمونه‌گیری از دستور زبان عربی کلاسیک انجام پذیرفت. دستور نویسان معروف زبان عبری عبارت بودند از «جوده بن داود هیوج»، «جناح ابن جناح» و بعداً (در پرونس – فرانسه) «داودو کیمهی». مسئله‌ی مهم وزن شعر عبری بود. شاعرانی چون «دولش بن لبرت»، «سلومون ابن گبیرول»، «جوده‌ها- لیوی» و دو «ابن ایزرس»، در بستر یک زبان عبری «سره» که توسط دستور نویسان فوق ایجاده شده بود، و نیز روی معیارهای کمی و کیفی شعر عربی، آن را به نگارش در آوردند، عبری ادبی بعداً توسط شاعران یهودی ایتالیایی مورد استفاده قرار گرفت.

ضرورت بیان مفاهیم علمی و فلسفی از زبان‌های یونانی و عربی قرون وسطاً، تحریکی برای زبان عربی قرون وسطاً بود تا اصطلاحات و دستور را در زبان‌های مذکور وام گیرد، یا به اصطلاح سازی و وضع برابرهای لازم از ریشه‌های عبری موجود مبادرت نماید؛ زمینه‌ی ظهور یک زبان متمايز عبری فلسفی بوجود آمد. این زبان در ترجمه‌هایی که خانواده‌ی «ابن طبیون» ارائه کردند، تبارز نمود (کارهای فلسفی خالص یهودی معمولاً به زبان عربی نوشته می‌شد).

تأثیر گذار دیگر «ابن میمون» بود؛ کسی که یک سبک ساده‌ی را بر مبنای عربی مثنایی بنا نهاد و آن را در نگارش مجموعه‌ی قوانین خویش

به نام «تورات مثنایی» به کار بست. بعداً ادبیات خاخامی (rabbinic literary) در یک سبک میان سبک نوشته های ابن میمون، و عبری خاخامی آرامی به کار رفته در تلمود نوشته شد. ۵.۲) کاربرد دینی:

زبان عبری همواره کاربرد دینی داشته، زبان دعا و نیایش و مطالعه بوده، نظام های متعدد تلفظ از این راه ایجاد شده است:

عبری اشکنازی، که از اروپای مرکزی و شرقی سرچشمه گرفته، هنوز هم به طور وسیعی میان یهودیان مذهبی اشکنازی در نیایش ها و مطالعات، در اسرائیل و بیرون از آن – مخصوصاً در جوامع قشری و سنتی همچون هارדי ها (Haredi) – متداول است. این تلفظ از زبان یدیش متأثر می باشد.

عبری سیفاردی تلفظ سنتی یهودیان اسپانیا، پرتغال و یهودیان سیفاردی کشورهای داخل امپراطوری عثمانی است. گونه‌ی تلفظی که توسط جوامع سیفاردی یورشلیم بکار می‌رود، اساس آواشناشی زبان عبری گویشوران اصلی اسرائیل را تشکیل می‌دهد. این تلفظ متأثر از زبان لادینو (عبری یهودیان اسپانیا و پرتغال) است.

عبری میزرهی یا شرقی که در واقع مجموعه‌ای از گویشهاست که در مراسم دینی و نیایشها توسط یهودیان کشورهای عربی و جهان اسلام بکار می‌رود. این تلفظ احتمالاً از زبان های آرامی و عربی – و در مواردی از عبری سیفاردی – متأثر می‌باشد؛ بعضی از زبان شناسان، این تلفظ را میراث مستقیم عبری توراتی، و نماینده‌ی زبانی که مستقیماً به گویش عبری منتهی می‌شود می‌دانند. ادعای همگونی، گاهی در مورد عبری یمنی یا تمیت (Temanit) نیز ابراز می‌شود، عربی که از سایر میزرهی ها با داشتن نظام صوتی متفاوت، متفاوت می‌باشد. همچنان این گویش با داشتن علایم و نشانه‌هایی غرض نشان دادن حرکات و غیره در صامت ها، از

دیگر گویش‌ها متمایز است. همان صامت‌ها در گویش‌های دیگر همسان تلفظ می‌شوند؛ مثلاً *gimel* و «*ghimel*».

تلفظ‌های فوق هنوز هم در کنشت‌ها به طور تشریفاتی و در مطالعات مورد استعمال دارد؛ مخصوصاً میان کسانی که (چه در اسرائیل و چه در جاهای دیگر) زبان عبری زبان اول شان نیست. همچنان بعضی از اسرائیلی‌ها بطور سنتی دو گویشه هستند.

برخی از کنشت‌ها در هنگام پراگندگی، حتی کنشت‌های اشکنازی، توسط تشریفات یا ترکیب قومی، خود را با تلفظ سیفاردی تطابق داده‌اند؛ در حالی که آن گویش، با عبری اسرائیل اختلاف دارد. با این حال در بسیاری از مکاتب و کنشت‌های بریتانیا و امریکا، این تلفظ بسیاری از عناصر و گوهر مایه‌های اشکنازی را حفظ کرده. مخصوصاً تمايز میان *tsere* و *segol* را.

(۵.۳) عبری در آئین یهود:

بنابر بعضی روایات یهود، عبری زبان خلقت بود. همچنین، به نظر می‌رسد که زبان عبری یکی از گویش‌هایی بوده که توسط بشریت واحد تکلم می‌شده و قبل از پراگندگی با حادثه‌ی برج بابل ارتباط داشته است. بنابر تعلیمات رمزی یهود، حروف عبری خیزش حیاتی تمام مخلوقات و معرف اصل و اساس آنهاست.

VI. عبری جدید

(۶.۱) در دوره‌ی جدید، از قرن نزده بدینسو، ادبیات سنتی عبری، براساس تلفظ یورشلیم بعنوان زبان گفتار اسرائیل جدید احیا گردید. این گویش را به نامهای متعددی چون عبری اسرائیلی، عبری اسرائیلی جدید، عبری جدید، عبری نو. عبری معياری اسرائیل، عبری معيار و غیره یاد می‌کنند.

کنند. عبری اسرائیل بسیاری از ویژگی‌های عبری سیفاردی – از نوع محلی یورشلیمی آن – را نشان می‌دهد؛ با اینحال این گویش با واژه‌سازی‌های بی‌شمار، و با قرض گیری‌های اصطلاحات و برابرها (اکثراً فنی) از زبان‌های اروپایی (اکثراً فنی) تطابق حاصل کرده؛ علاوه‌تاً این گویش اصطلاحات و برابرهای محاوره‌ای از زبان عربی را نیز پذیرفته است.

با آغاز جنبش «هسکله» (روشنفکری)، کاربرد ادبی و قصه‌گویی زبان عبری احیا گردید. نخستین نشریه‌ی موقوت به زبان عبری بنام «گردآورنده» (The Gathere=Hameassef) (توسط ادبای «مسکلیم» Maskilim) در شهر «کونیگسبرگ» تاسیس گردید که از ۱۷۸۳ بدینسو انتشار می‌یابد. در اواسط قرن نزدهم، نشراتی با گویش‌های مختلف زبان عبری اروپای شرقی پا به میدان گذاشت؛ از جمله روزنامه‌ی «Hamagid» که در سال ۱۸۵۶ در شهر «لیک» (Lyck) پروس بنیان گذاری شد. شاعران شناخته شده‌ی این دوره «حیم نچمن بیالیک» (Chaim Nachman Bialik) و «شاول تچرنيچوفسکی» (Shawul Tchernechovschi) بودند؛ علاوه‌تاً در این دوره قصه‌ها و ناولهایی هم به زبان عبری نگاشته شد.

احیای زبان عبری به عنوان زبان مادری با تلاشها و فعالیت‌های «الیزر بن – یهودا» (۱۸۵۸ – ۱۹۲۲) آغاز گردید. او به جنبش ملی یهود پیوست و در سال ۱۸۸۱ به فلسطین مهاجرت نمود، در حالی که فلسطین بخشی از قلمرو امپراطوری عثمانی بود، تحریک و تأثیر اندیشه‌های بازسازی و نوسازی محیط مجاور و طرد و نکوهش «پراگندگی» (Shtelt) و بطور عموم شیوه‌ی زندگانی [در حال مهاجرت]، بن – یهودا را بر آن داشت تا ابزار و معیارهای ایجاد یک زبان ادبی و دینی را در درون زبان گفتاری روزمره، انکشاف دهد.

به هر حال، گونه‌ی عبری که او به دنبال معیارهای آن بود، همان بود که در اروپای شرقی با دستور و سبک دیگر قبلاً جاگزین شده بود. نوشه

های کسانی چون «اچادها - آم» (Achad Ha-Am) و دیگران با همین سبک بیرون آمده بود. تلاش های سازمان یافته‌ی او، و اشتغال و گرفتاری اش در امر تاسیس مکاتب و نوشتمن و انتشار کتب مرجع، توسط یک جنبش پذیرفته شده‌ی بومی، به تدریج حمایه گردید. جنبش او را میان سالهای ۱۹۰۴ - ۱۹۱۴، موجهای جدید مهاجرت یهودیان به فلسطین امپراطوری عثمانی، با تاسیس «الیهه‌ی دوم» (Second Aliyah) و با پشتکار سازمان یافته‌ی عالی و فراوان تقویه کردند؛ و بدینترتیب عبری در قلمرو فلسطین عثمانی اقتدار و تحرک در خور را به دست آورد. حینی که اداره‌ی قیومیت بریتانیا بر فلسطین، عبری را به عنوان یکی از سه زبان کشور به رسمیت شناخت (انگلیسی، عربی، عبری ۱۹۲۲ م)، موقعیت رسمی جدید زمینه‌ی همکاری برای نشر و ترویج بیشتر آن را فراهم آورد.

یک زبان ساختاری مدرن با ذخیره‌ی لغاتی با ریشه‌ی حقیقی سامی و نماد نوشتاری ظهور کرد، در حالی که مخصوصاً در بخش آوا شناسی، امکان جاگزینی بعضی از زبان‌های اروپایی به عنوان زبان ملی، محتمل به نظر می‌رسید.

در حالیکه عده‌ای به کار او بعنوان یک عمل خیال‌بافانه و حتا کفر آمیز نگاه می‌کردند، عده‌ای دیگر به زودی ضرورت داشتن یک زبان ملی برای یهودیان در فلسطین زیر قیومیت انگلیس - در اوایل قرن بیستم - را درک کردند. اما آنان که کار بن یهودا را حرام دانستند، استدلال می‌کردند که عبری زبان مقدس و زبان تورات است، نباید با آن درباره‌ی مسائل روزمره حرف زد. در آن هنگام مجموعه‌ای به نام «کمیته‌ی زبان عبری» تاسیس گردید. این کمیته سپس به آکادمی زبان عبری تبدیل گردید، نهادی که تاکنون فعال است. نتایج کار بن - یهودا و کمیته در

یک فرهنگ یا واژه نامه بنام «The complete Dictionary of Ancient and Modern Hebrew» منتشر گردید.

بذر کارهای یهودا در زمین بارور ریخته شد و با آغاز قرن بیستم، زبان عبری آماده‌ی تبدیل شدن به زبان اصلی یهود – چه در فلسطین عثمانی و چه در فلسطین انگلیسی – گردید. همزمان با این، اعضای «یوشوی باستان» (Hasidic sects) و تعداد اندکی از فرقه‌ی خاسدی (Old Yishuv) فرقه‌ی عرفانی یهود) و آنان که بطور قابل توجهی مورد حمایه‌ی ستمار (Satmar) قرار داشتند، از پذیرش این رویداد سر باز زدند و از سخن گفتن به عبری خودداری نمودند و به جای آن ترجیح دادن که زبان یدیش را گسترش دهند.

به هر حال، با وجود این مقاومت و ایستادگی با انگیزه‌ی دینی ربع اول قرن بیستم، تقریباً تمام اعضای گروه‌های مذکور، شروع به آموختن زبان عبری کردند، بدون آن که مکالمه و گفتگویی با خارجی‌های داشته باشند.

روسیه اصطلاح جداگانه‌ای برای عبری باستان داشت: «زبان یهودی باستان» (Ancient Jewish Lang) و نیز برای عبری جدید: «Ivrit» که مستقیماً از نام عبری وام گرفته شده است.

اداره‌ی شوروی به طور واپسگرایانه و ارتجاعی استعمال عبری را مورد توجه قرار داد، درست پس از آن که موسسات تعلیمی صهیونیسم و یهودیت آغاز به کار کردند، در اوایل سال ۱۹۱۹ تدریس و آموختن زبان عبری در مکاتب ابتدایی و متوسطه توسط «نارکوم پروس» (کمیساریای آموزش و پرورش) به عنوان بخشی از برنامه‌ی غیر مذهبی سازی تعلیمات، قدغن شده بود (اما مطالعه‌ی زبان به عنوان موضوع زبان شناسی و تاریخی متوقف نگردید). فرمان رسمی آن بود که یدیش یعنی زبان گفتاری یهودیان روسیه، به عنوان تنها زبان ملی آنان شناخته شود، در حالی

که عبری را زبان خارجی قلمداد می کرد، مانع انتشار کتب عبری و مواد موقوت و دوره ای گردیدند؛ همین طور کتب موجود در کتاب خانه ها را بیرون انداختند و یا مصادره کردند، چنان که پس از دهه ۱۹۳۰ کتب مرجع دینی انتشار نگردید. علی رغم اعتراضات بی شمار، یک سیاست سرکوب گرایانه ای تدریس عبری از ۱۹۳۰ برنامه ریزی گردید. بعدها، در شوروی دهه ۱۹۸۰، تدریس و آموزش عبری، برای کسانی که عزم مهاجرت به اسرائیل را داشتند، از سر گرفته شد. تعدادی از معلمین به جرم برنامه ریزی شبکه ای آموزش عبری برای شهرهای مختلف شوروی، زندانی شدند؛ از آن جمله اند «افرام خولمیتسکی» (Ephraim Kholmyansky) (Yevgeny Korostyshevsky) «افگنی کوروستی شیفسکی» و دیگران.

با همکاری یهودیان ناحیه ای «بیروبیدزان» (Birobidzhan) دانشگاه ملی یهودی بیروبیدزان تاسیس گردید. این دانشگاه برای شرق دور روسیه اختصاص دارد. اساس برنامه ای آموزشی در این دانشگاه، مطالعه ای زبان عبری، تاریخ و منابع مرجع کلاسیک یهود است. در سال های اخیر بخش های خود مختار یهودی توجه خود را به ریشه های یهودی خود افزایش دادند. شاگردان زبان عبری و یدیش را در مکاتب و دانشگاه ملی یهودی بیروبیدزان مطالعه می کردند. در ۱۹۸۹ «مرکز یهود»، «مکتب یکشنبه» را تاسیس کرد که در آنجا کودکان علاوه بر آموزش یدیش، رقص بومی یهودی و تاریخ اسرائیل را نیز می آموختند. دولت اسرائیل این برنامه را کمک مالی می کرد. «شینر ربی مود رخای» ریاست و رهبری «مکتب نمبر ۲»، «مکتب عمومی یهودیان، بیروبیدزان» با ۶۷۰ شاگرد را که ۳۰ درصد آنان یهوداند، به عهده داشت. شاگردان درباره ای تاریخ یهود، و زبانهای عبری و یدیش آموزش می بینند.

VII. عبری اسرائیلی جدید

۷.۱) عبری معياری، آن طوری که توسط اليزر بن - یهودا انکشاف یافت، بر مبنای تهجی مثنایی و تلفظ عبری سیفاردي ریخته شده با این حال، زبان مادری گویشوران اولی عبری جدید، زبان یدیش بود؛ آنان اکثراً در جریان تکلم با عبری، اصطلاحات و معانی تحت اللفظی یدیش را می آوردن. به طور مشابه، زبان به عنوان وسیله‌ی گفتار در اسرائیل، در موارد آتی با تلفظ عبری اشکنازی انطباق حاصل کرد:

- حذف تلفظ حلقومی حروف *chet* (جیم) و *ayin* (عین)؛
- تبدیل /r/ از زننی لثوی ([r]) به سایشی نرمکامی واکدار ([کا]) یا لرزشی ([R]) (نک. R گلویی یا حلقومی).
- تلفظ *tzere* چون [el] (در تلفظ بسیاری از گویشوران) در بعضی همبافت‌ها *sifré* (teysha) و *sifrey* به جای tésha سیفاردي؛
- حذف تدریجی *schwa* (zman) واکدار () به جای سیفاردي؛

- تکیه‌ی هجای ما قبل آخر در اسمی کامل (در سخن عوام):
.Yěhuda به جای Děvorá, Yehúda به جای Dvóra

- تکیه‌ی هجای ما قبل آخر در اسم‌ها و فعل‌ها دارای پسوند دوم یا سوم شخص جمع: *Katávtém* (شما نوشتید) به جای *Kětavtém* و اموازه‌ها (۷.۲)

زبان عبری جدید واژه‌های فراوانی را از آرامی، یدیش، جرمنی، روسی، عربی و انگلیسی و زبان‌های دیگر وام گرفته است: اکثریت بزرگی از دانشمندان، عبری جدید را ادامه‌ی مستقیم عبری توراتی و عبری مثنایی می‌دانند، همچنین اینان تصدیق می‌کنند که این زبان تعدادی از واژه‌های اروپایی و ویژگی‌های نحوی آن زبان‌ها به

پیمانه‌ی بسیار مانند عربی معیار مدرن (و بیشتر شبیه به عربی مراکشی) پذیرفته است. به نظر می‌رسد که تعداد مخالفان این عقیده در اقلیت باشند و نه تنها طرف تایید دانشمندان نیستند که قابل نقد نیز می‌باشند، آنان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۷.۲.۱) پاول ویکسلر (Paul Wexler) مدعی است که زبان عبری جدید نه یک زبان سامی، بلکه یک زبان یا گویش «یهودی - صربی» (Judeo - Sorbian) است. او دلیل می‌آورد که شالوده‌ی ساختمان زبان عبری جدید «سلاوی» است؛ اما این زبان «بازسازی واژگانی» (re-lexified) شده تا بتواند واژگان بسیار و نظام تصریفی را - شبیه به آن چه که در زبان کریول (Creole) صورت می‌گیرد - جذب کند. این دیدگاه بخشنی از نظریات پیچیده و وسیعی را شکل می‌دهد که معتقد است که یهودیان اشکنازی ادامه‌ی قبایل ترک و سلاوی هستند تا از اسرائیلی‌های باستان؛ چیزی که جریان دانش پژوهی آن را تایید نمی‌کند.

۷.۲.۲) غیlad زوکرمن (Ghilad Zuckermann) میان دیدگاه عمومی و نظر ویکسلر آشتی می‌آورد؛ بنا به گفته‌ی او «اسرائیل» (اصطلاح او به جای عربی اسرائیلی) یک زبان مختلط سامی - اروپایی است، طوری که آن نه تنها ادامه‌ی زبان ادبی عربی است، بلکه همچنان ادامه‌ی زبان‌های پولندي، روسی، جرمنی، انگلیسی، لادینو، عربی و دیگر زبان‌هایی که توسط احیا کننده‌های عربی تکلم می‌شد. «یدیش اولین اعانه دهنده به زبان عربی اسرائیلی است، زیرا این زبان، زبان مادری اکثریت عظیم احیا کنندگان و نخستین پیش کوچگران به ارض موعود «Eretz Yisrael» در دوره‌ی حیاتی آغازین عربی اسرائیلی است». به عقیده‌ی نوکرمن، چنانکه احیا کننده‌ها آرزو داشتند که به عربی سخن گویند که دستور و تلفظ سامی داشته باشد،

آنان نمی توانستند از ورود اندیش سازه (mindset) های خود که از پیشینه‌ی اروپایی آنان بر می خاسته، اجتناب نمایند. او دلیل آورده که تلاش آنان برای انکار ریشه‌های اروپایی شان، انکار «پراکندگی» و اجتناب از مختلط بودن (چنانکه در یدیش منعکس یافت) می باشد. به اعتبار آن که احیاگران عرب زبان بودند یا برابر زبان (مثلاً از کشور مراکش)، عربی اسرائیلی آنان در مجموع زبانی دگرگونه می بود - از هر دو لحاظ موروثی و گونه شناختی - بیشتر سامی می نمود. تاثیر اجتماع اساس‌گذار بر زبان عربی اسرائیلی منحصر به فرد است، نظر به آنانکه بعداً عودت کردند.

تا حال هیچ کدام از این نظریات مورد تائید جریان اصلی زبان شناسی قرار نگرفته است و هر دو به دلیل نداشتن شواهد زبان شناسی مورد نقد صاحب نظران بوده است؛ صاحب نظران چه حامی و چه مخالف صهیونیسم. با این حال، از بعضی زبان شناسان - از جمله «دوید کتز» (Dovid Katz)، یدیش شناس امریکایی، به شیوه‌ی پیشنهادی نوکرمن در مورد چگونگی انشعاب زبان - به قول او-«اسرائیلی» تعمق نبوده و اندیشه‌ی مختلط بودن زبان مذکور را تایید نموده است. عده‌ی قلیلی بر این امر که زبان عربی در مرحله‌ی شکل گیری نخستین خویش برخی از ویژگی‌ها را از زبان‌های اروپایی حین آموزش آن به عنوان زبان دوم توسط عودت کنندگان اخذ کرده است می پذیرند؛ هویت گوهر مایه‌ی اروپایی زبان عربی متنوع بوده: در دوره‌ی قیومیت و دولت متقدم (قبل از تاسیس رسمی)، اعانه دهنده‌ی اصلی زبان یدیش بوده، و اکنون انگلیسی امریکایی است. علاوه‌تاً، برخی از تاثیرات زبان عربی، به اضافه‌ی تاثیر بر ساختار، بر ذخیره‌ی لغات نیز هویدا است. هر دو گونه‌ی عربی - هم عربی فلسطینی و هم سایر لهجه‌های آن حین عودت وسیع یهودیان از شمال افریقا و یمن در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ - اثر گذار بوده است.

يهوديان برگشته از جهان اسلام را يهوديان ميزرهي (Mizarhi Jews) می گويند، بعضی تاثيرات از زبان روسی نيز قابل ملاحظه است: هم در دوره‌ی اقامت در روسیه، و هم حين مراجعت آنان از شوروی سابق تا فروپاشی آن در ۱۹۹۱.

VIII. لهجه‌های منطقی

۸.۱) حسب گفته‌ی نژادشناسان، لهجه‌های گفتاری موجود زبان عبری عبارتند از «عبری معيار» (عبری اسرائیلی جدید) و «عبری (شرق) ميزرهي». اخير الذکر يعني عبری (شرقي) ميزرهي لهجه‌ی از عبری اسرائیلی است، که نباید با لهجه‌های دینی چون عربی سیفاردي، عبری ميزرهي و عبری یمنی مغالطه شود). اينان به دو گونه‌ی مورد استفاده‌ی گویشوران بومی بر می گردند؛ تفاوت اين دو گونه اساساً در تلفظ و ندرتاً در موارد ديگر است.

عودت کنندگان به اسرائیل، به سخن گفتن به عبری معياري به عنوان زبان روزمره ترغیب می شدند. از نظر آواشناسی عبری جدید می تواند به دقت - به عنوان يك زبان مختلط - تشریح شود؛ اين آميزه صدای مصوت های سیفاردي، صدای صامت های اشکنازی و تاثيرات سبک يديش را در خویش حفظ کرده است؛ ويژگی تجدید يابنده‌ی آن ساده بودن تفاوت ها میان آرایش وسیع تلفظ هاست. این تمایل به ساده سازی، همچنین در مورد صامت های [t] و [s] اشکنازی که واجگونه های (/t/) در داخل صدای ساده و منفرد [t] اند، قابل محاسبه است. در اين ويژگيهای اکثر لهجه‌های سیفاردي و ميزرهي شريک اند؛ گرچه بعضی اختلافها میان اين دو (چنانکه میان عبری یمنی و عراقي) از قبيل تفاوت /t/ و /θ/ وجود دارد. در داخل اسرائیل به هر حال تلفظ عبری بيشتر بازتاب دهنده‌ی تلفظ

فردی سخنگویان – نظر به محل زیست قبل از عودت شان می باشد تا، آنچه را که سفارش ها و تجویزهای مشخصی که از جانب آکادمی به عمل می آید. به همین دلیل بیشتر از نصف نفوس را چون [R] (ملازی لرزشی کما اینکه در یدیش و فرانسوی است) یا همچون [کا] (سایی ملازمی واکدار کما اینکه در جرمنی معیاری است)، به جای [۲] (لثوی لرزشی) چنانکه در اسپانیوی و ایتالوی است، تلفظ می کنند. تلفظ این واج، در میان اسرائیلی ها به عنوان یک واژه ممیز یا مشخص کننده می محل یا کشوری است که فرد از آن به اسرائیل عودت کرده است.

در مورد وضع اجتماعی دو لهجه، دیدگاه های آمیخته ای وجود دارد. از یک طرف، اسرائیلی های شناخته شده ای سیفاردی و شرقی، برای پاک و خالص بودن زبان خود آن را می پسندند، و یهودیان یمنی آن را به عنوان خوانندگان خبرنامه به کار می گیرند؛ از جانب دیگر در گفتار اشکنازی های متوسط، به عنوان یک شاخص مهارت از اروپای مرکزی در خور ملاحظه است، و بسیاری از گویشوران میزرهی (شرقی) به سمت این لهجه معیاری عبری در حرکت اند، و در برخی موارد حتا با «رای نرمکامی» (R) مطابقت پیدا می کند.

یک بحث این بود که اهالی شمال اسرائیل حرف بیت (beth) را مانند /b/ به جای /v/، مطابق لهجه ای سیفاردی های محافظه کار استعمال می کردند. این مورد مانند لهجه ای روستایی ها بود که حالا ناپدید شده است. این بدان معنا است که می توان واژه ای ماتائیم (Ma'atayim) را که به معنای «دوصد» است، به جای «یک باشنده ای یورشلیم» بکار برد (ماتائیم با ماتائیم «Matayim» که در جاهای دیگر اسرائیل شنیده می شود، فرق دارد). امروزه زبان عبری اسرائیلی کما بیش متحد الشکل است، یگانه گونه ای قابل توجه، در مرزهای نژادی به مشاهده می رسد. به طور وسیعی این

نکته محسوس است که تفاوت های مذکور در میان نسل های جوان بیشتر نمایان می باشد.

IX. زبان آرامی یهودی

۹.۱) آرامی مانند کنعانی یک زبان سامی شمال غربی است. نام این زبان اشتقاقي است از یکی از دو مورد: «آرام نهریم» - موضعی در بخش های علیای بین النهرين - یا از «آرام» - یک نام باستانی برای سوریه. گویشهای فراوان آرامی، در طول تاریخ زبان عبری، با آن همگویی داشته اند، چنانکه اکثریت زبان ها در منطقه واژه هایی که از زبان های یونانی و عبری - در عین حال - با کلمهای «عبری» (Hebrew) مطابقت می کنند، از واژه های آرامی **ακη συριατιστικη** اشتقاد یافته اند.

امپراطوری هخامنشی، اندکی پس از اشغال بابل، زبان بین المللی آرامی را به حیث زبان رسمی آن امپراطوری پذیرفت. معمولاً یهودیانی که از یورشلیم و نواحی مختلف منطقه های یهودیه رانده شده بودند و اجازه های بازگشت به یورشلیم را - به شرط تشکیل ولایت هخامنشی - پیدا کردند، «یهودیه» خوانده می شدند. در همین دوره زبان آرامی، زبان اداری ایالت «یهودیه» نیز شناخته شد.

خط آرامی - چنانکه - از خط سامی متقدم (Paleo-Simetic) مشتق گردیده، اما خود به طور مستقل راه تکامل در پیش گرفته است. در قرن اول میلادی، خط آرامی به خط عبری دارای گونه های مربع شکل تحول یافت، همین خط است که به خط آسوری و کتف آشوری شهرت پیدا کرد. نمونه های باقی مانده در طومارهای بحر المیت، شبیه به آن چیزی است که امروزه مورد استعمال دارد.

یکی از چندین زبانی که برای حضرت مسیح (Jesus) قابل فهم بود، این یک لهجه‌ی آرامی بود. این لهجه از آن لهجه‌هایی بود که در شمال اسرائیل، در جلیله، در میان جوامع گویشوران آرامی گفتگو می‌شد، به شمول استفاده در تجارت. حین اشغال روم، اینان همچنین با زبان یونانی و بعضی لهجه‌ی بسیار نادر لاتینی گفتگو می‌کردند. در جنوب، در اطراف یورشلیم، یهودیان به زبان عبری گفتگو می‌کردند.

۹.۲) جابجایی

در نیمه‌ی اول قرن بیستم، بسیاری از متخصصین نظریات گایگرو و دالمان را تعقیب می‌کردند؛ آنان به این باور بودند که با آغاز سلطه‌ی یونان بر اسرائیل (عصر هیلینستی) در قرن چهارم قبل از میلاد، زبان آرامی، زبان گفتاری این سرزمین شد، و همزمان با این، به عنوان یک نتیجه، عبری از مقام زبان گفتاری بر افتاد و تکلم با آن متوقف گردید.

دانشمندانی چون سیگال، کلوسنرو بن یهودا، استثنائاتی اند که با این نظر موافق نبودند. در طول نیمه‌ی دوم قرن بیستم، انبوهی از نشانه‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی، مخصوصاً تحلیل‌های زبان‌شناسی طومارهای بحرالمیت، نادرستی این نظریه را به اثبات رسانید. طومارهای بحرالمیت در سال‌های ۱۹۴۶-۴۸ در نزدیکی «قمران» کشف گردیدند، آنان متون فوق العاده عظیم کهنه یهودی را معرفی نمودند نه آرامی را. طوماهای مذکور نشان دادند که متون عبری به سهولت برای طبقه‌ی متوسط یهودی قابل فهم بوده و این زبان بیشتر از زبان عبری توراتی، به عنوان زبان گفتاری شناخته شده است. متخصصین جدید به این باور اند که تکلم جوامع یهود به آرامی، گواه چند زبانه بودن آن جوامع است، نه لزوماً زبان گفتاری اولیه بودن آن. عبری موازی با آرامی، به عنوان زبان گفتاری زیست با همی داشت.

برخی نشانه‌های بیشتر و فراتر برای این استدلال، در انجیل یافت می‌شود، در برخی اتفاقات نادر گفتار شخصی به زبان ارامی، دقت و توجه

خاصی به طور همیشگی مبذول می گردد. به جای این که، این مکالمه اساساً به آرامی – با استثنایت عبری باشد، عهد جدید مکالمه‌ی عبری را نقل می کند، و گفتگوهای آرامی را به طور استثناء – در گفتار عادی نشان می دهد.

پاول، به گونه‌ی مشابه، قطعه‌ی یونانی «*tēi hebrīdialéκ tōi*» به معنای «در لهجه‌ی عبری» می داند. پیشنهاد همگانی تر برای ترجمه‌ی این قطعه «به آرامی بومی فلسطین» است. به عنوان یک بی توجهی در ترجمه، البته این حقیقت که الفاظ آرامی *συριακη* و اسامی مکان اند که عبری شناخته می شوند؛ اینان بر مبنای فقه اللغة‌ی آرامی صرف می شوند. گرینتر در یک مقاله‌ی متقدم پیشنهاد کرد که عبری، به جای آرامی، در کنار ترکیب چهار کتاب اول انجیل متی قرار می گیرد. گرینتر، زمان نابودی عبری را به حیث یک زبان گفتاری، پایان دوره‌ی رومی می داند. علی رغم این، عبری به عنوان یک زبان ادبی، از عهد بیزانس یعنی قرن چهارم میلادی بدینسو، به حیات خویش ادامه داد.

نقش اصلی زبان آرامی و لهجه‌های باقیمانده عبری مورد مناقشه است. یک نمایشنامه‌ی سه زاویه‌ای برای سرزمین اسرائیل پیشنهاد شده است. عبری به حیث زبان بومی مادری ایفای نقش می کرده، البته با پیوند پر قوت خویش با تاریخ اسرائیل و به عنوان عصر طلایی و اصلی و زبان دین یهود؛ آرامی به عنوان زبان بین المللی در بقیه‌ی قلمرو ایفای وظیفه می کرده است. و سرانجام زبان یونانی به حیث زبان بین المللی دیگر در بقیه‌ی مناطق شرقی تحت نفوذ روم، ایفای وظیفه می کرده است. اجتماعات یهود و غیر یهود این زبان‌ها را می دانستند، آنانی که به یهودیه مهاجرت می کردند (از مناطق دیگر)، به سخن گفتن به زبان‌های آرامی یا یونانی ادامه می دادند.

بسیاری از عبری شناسان بقای عبری را به عنوان زبان گفتاری تا عهد بیزانس تکامل، امر بدیهی می دانند، ولی برخی از مورخین این عقیده را تأیید نمی کنند. زبان عبری طومارهای بحرالمیت یافته‌ی گوییش‌های متعدد عبری توراتی اند که بیرون از آنچه تورات به آن نوشته شده است. چه، عبری توراتی تاکید بر انحراف عبری توراتی کلاسیک دارد. فرهنگ کلیسای مسیحی آکسفورد که در سال ۱۹۵۸ گفته بود «عبری به عنوان یک زبان گفتاری، در قرن چهارم قبل از میلاد، از حرکت باز مانده بود»، در چاپ سال ۱۹۹۷ (چاپ سوم) خود نوشته است که عبری «به عنوان زبان گفتاری و نوشتاری در عهد جدید مورد استفاده بوده است». دستور مقدماتی عبری می نویسد: «باور عمومی این است که طومارهای بحرالمیت، مخصوصاً طومار مس و نامه‌های بار کوخر، نشانه‌های روشنی را از پر طرفدار بودن و اعتبار زبان عبری مثنایی (M.H) فراهم می کند. به همین ترتیب در میان متخصصین اسرائیلی این امر که عبری در عصر استیلای روم، زبان گفتاری بوده و یکی از نمادهای یهودیه شناخته می شود پذیرفته شده است.

۹.۳) لهجه‌ها

زبان بین‌المللی آرامی به لهجه‌های مختلف منطقی منشعب گردید. در داخل و در اطراف یهودیه، تعداد زیادی از لهجه‌های آرامی غربی کهن پدیدار گشتند، از آن جمله است آرامی یهودی کهن که لهجه‌ی یهودی زبان آرامی در دوره‌ی استیلای روم است. جوزیفوس فلاویوس بدوآ شرح خویش پیرامون «جنگ یهود» را به زبان آرامی یهودی کهن نوشت اما بعدتر آن را به گویش یونانی کواینه Koine (گویشی که انجیل عهد جدید به آن نگاشته شده) در آورد تا به دربار روم تقدیم کند. با تاسف که گونه‌ی آرامی جوزیفوس زنده نماند.

به دنبال خرابی یورشلیم و معبد دوم در سال ۷۰ میلادی، یهود به تدریج از یورشلیم به کشورهای بیرونی پراگنده گردید؛ مخصوصاً بعد از جنگ بارکوخبه در ۱۳۵ م، وقتی که روم شهر اورشلیم را بصورت شهر کافری به نام آلیه کپیتولینا (Aelia Capitolina) در آورد.

پس از جنگ بارکوخبه در قرن دوم میلادی لهجه‌ی آرامی فلسطینی یهود، از تاریکی بیرون آمده از محدوده‌ی جلیله به گونه‌ی یکی از لهجه‌های اصلی در تشعب غربی آرامی متوسط در آمد. تلمود یورشلیمی (قرن پنجم میلادی) به همین لهجه‌ی آرامی فلسطینی یهود نوشته شد. سفر تورات میدرash دربه نیز با همین لهجه در قرون ۶ تا ۱۲ نوشته شد. این گویش احتمالاً از تلفظ عبری طبریه در قرن هشتم تاثیر پذیرفت. با همین گویش است که کتاب مقدس علامه گذاری گردید.

در این ضمن، آن سوی بابل، در تلمود بابلی (قرن هفتم) گویش آرامی بابلی یهودی بکار گرفته شد، گویشی یهودی در انشعاب شرقی آرامی میانه. برای قرن‌ها یهودی بابلی به حیث زبان گفتاری یهودیان بین النهرين و لیشانادینی (Lishana Deni) باقی ماند. در ناحیه‌ی کردستان ادامه‌ی همین گویش وجود دارد که توسط چند هزار یهودی و غیر یهودی تکلم می‌شود؛ این گویش را لهجه‌ی آرامی جدید می‌گویند که با عربی قرابتهای فراوان پیدا کرده است.

عبری اثر گذاری خویش بر گویش‌های آرامی یهودی را تقریباً ادامه می‌دهد.

X. سایر زبانهای یهودی

۱۰.۱) در کنار گویش‌های آرامی یهودی، برخی از زبان‌های دیگر نیز از عبری متأثر گردیده‌اند، مثل یدیش، لادینو، عربی - یهودی و

کرایتی یا کاریته (فرقه‌ی یهودی که در سده‌ی هشتم میلادی در خاورمیانه به وجود آمد). در حالیکه هیچ کدام اینان – به طور کامل – از عبری منشعب نگردیده‌اند، همه‌ی اینان از واژگان عبری مشبوع‌اند و با واموایه‌های این زبان مورد استعمال‌اند.

احیای عبری اکثرا با فرهنگ واژگان بین‌المللی صورت گرفته است؛ مهمترین دلیل برای احیای یک زبانی که از مرگ آن مدت طولانی می‌گذرد، و زبانی که جامعه‌ی انسانی کمتری را احتوا می‌کند، یا بهتر شده و یا به طور مصنوعی ساخته شده، می‌تواند مانند زبان‌های زنده، توسط کتله‌های عظیم انسانی مورد استعمال قرار گیرد.

XI آشناسی زبان عبری اسرائیلی جدید

11.1) واژه‌های مصوت

واژه‌ی عبری برای مصوت «tnúot» است. نمایش هندسی یا املای واکه‌ها را «نیقود» (Niqqud) می‌گویند. عبری اسرائیلی پنج مصوت دارد که توسط «علایم - نیقود» ذیل نمایش داده می‌شوند:

phoneme	pronunciation in Modern Hebrew	approximate pronunciation in English	orthographic representation		
			"long" *	"short" *	"very short" / "interrupted" *
/a/	[a]	(as in "spa")	kamats (ָ)	patach (ַ)	chataf patach (ֹ)
/e/	[e]	(as in "bet")	tsere male (ֵ) or tsere chaser (ֶ)	segol (ִ)	chataf segol (ַ), sometimes shva (ָ)
/i/	[i]	(as in "ski")	khirk male (ֵ)	khirk chaser (ֶ)	
/o/	[o]	(as in "gore")	kholam male (ֹ) or kholam chaser (ַ)	kaniatz katan (ָ)	chataf kamatz (ֹ)

/u/	[u]	(as in "flu" but with no diphthongization)	shuruk (ׁ)	kubuts (ׂ)
-----	-----	--	------------	------------

* The severalfold orthographic representation of each phoneme attests to the broader phonemic range of vowels in earlier forms of Hebrew. Some linguists still regard the Hebrew grammatical entity of Shva-na—marked as Shva (ׁ)—as representing a sixth phoneme. /ə/.

نمایش املای چند گانه‌ی هر یک از واجها، گواهی می‌دهد که ساخته‌ی کاربرد مصوت‌های عبری کهن بسیار وسیع بوده است. بعضی از زبان‌شناسان هنوز هم بر وجود دستوری **shva-na** (:) به عنوان واج مصوت ششم ملاحظه دارند.

در عبری توراتی هر مصوتی دارای سه شکل است: کوتاه، دراز و منقطع (قطف). با این حال، فاصله‌ی قابل شنیدن میان این سه، در عبری جدید وجود ندارد: فقط **tsere** در عبری اشکنازی اکثرا [ei] تلفظ می‌شود.

Shva (۱۱.۱.۱)

علامه‌ی نیقود «shva» چهار مقوله‌ی دستوری را نمایندگی می‌کند: وقف (nakh=moving); حرکت (ná=Resting); سیار یا جنبان (ga`ya`=bellowing) و نعره زدن (merahef=floating) یا داد زدن (bleating). در گونه‌های قدیم تر عبری، مقوله‌های مذکور از نظر آواشناختی و واج شناختی قابل تشخیص بودند. به هر حال، در عبری جدید این فاصله قابل ملاحظه نیست. به طور مثال **shva** اول (Nakh) در واژه **ki-mate t** (تو «زن» تکه کردی) همچون [e] تلفظ می‌شود با این که این واج حتماً صامت باشد، در حالی که **shva** دوم (Na) در واژه‌ی «zman» به معنای وقت یا زمان که از نظر تئوری باید تلفظ شود، معمولاً صامت می‌باشد. بعضی اوقات **shva** مانند یک **tsere** (ص) - حین تکیه - تلفظ می‌شود، مثلاً در پیشوند «ve» به معنای «و».

۱۱.۱.۲) پیشوندهای یک حرفی

در زبان عبری تعدادی از پیشوندهای یک حرفی برای مقاصد مختلف به کار گرفته می شوند. به اینان «حروف استعمال» (Otiyot Hashimush) می گویند. فقره هایی چون: حرف تعریف - *ha* (the=/ha/) حرفهای اضافه- *be-* (/bə/) (در)، *le* (/lə/) (=به)، *mi* (/mi/) (از؛ گونه‌ی کوتاه شده‌ی حرف اضافه‌ی *min* «مِن»)؛ حرف های ربط- *ve* (/və/) (=و)؛ *she* (/ʃə/) (=آن)؛ *ke* (/kə/) (=چنانکه، مانند).

بصوت هایی که توسط حروف فوق نمایش داده می شوند، ممکن است با صوت های نشان داده شده در جدول فرق کنند، این امر وابسته به حرف اول یا صوتی است که بعد از آن می آید. قوانین که این تحول را اداره می کنند، بر گفتار محاوره‌ای و غیر رسمی سخت نظارت دارند، ولی اکثر گویشوران یا سخنگویان، گرایش به بکارگیری گونه‌های قانونمند دارند. گونه‌ی صحیح ممکن است در موقعیت های بسیار رسمی شنیده شود. مثلاً، هر گاه یک حرف اضافه قبل از کلمه‌ای که با *shva* متحرک آغاز می گردد، واقع شود، حرف اضافه صوت /i/ می گیرد (صامت اولیه ممکن است ضعیف شده باشد)؛ صورت محاوره‌ای *be-kkfar* (در یک دهکده) با صورت بسیار رسمی *bi-khfar* مطابقت می کند.

حرف معرفه ممکن است در میان یک حرفه اضافه یا حرف ربط، و کلمه‌ای که معرفه می شود واقع گردد، مثلاً برای ایجاد کلمات مرکب چون *me'-ha-kfar* (از قریه). آخری تحول صوت *mi* را نیز نشان می دهد. همراه با *be* و *le* حرف معرفه در پیشوند مدغم گردیده، سپس به *ba-* و یا *la* تبدیل گردیده است. چنانکه *be-ha-matos* تبدیل به *ba-matos* می شود (در داخل هوایما). قابل یادآوری است که این تحول در

me^۱ واقع نمی گردد (گونه های min «من» یا mi «مه» قبل از حرف he «ه» استعمال می شوند). بنابراین me^۱-ha-matos یک گونه معتبر و قانونی است که معنای «از هوایپما» را دارد.

۱۱.۲ صامت ها:

واژه های عبری ایتسوریم (itsurim=) به معنای صامت است. جدول زیر صامت های عبری را با تلفظ آنها مطابق الفبای آواشناسی بین المللی (IPA) نشان می دهد.

Consonants									
Note: The voiceless consonants in left, and The voiced consonants in right.	Labial		Coronal			Dorsal			Laryngeal
	Bilabial	Labio-Dental	Dental	Alveolar	Post-alveolar	Palatal	Velar	Uvular	Glottal
Nasal	m			n					
Plosive	p b			t d			k g		?
Affricate				tʂ					
Fricative		f v		s z	ʃ		x	χ	h
Approximant						j			
Lateral Approximant				l					

جفت های /b, v/, /k, x/, /p, f/ از نظر تاریخی و اجگونه ای اند، به عنوان یک نتیجه یا پیامد پدیده‌ی سایشی شدگی شناخته شده اند. همچون «begadkefat» در عبری جدید، به هر حال، هر شش صدا واجی اند، به خاطر درگیر بودن ادغام شونده‌ها در گذشته صداها متمایز بودند. (/*v*/ با /w/ ادغام می‌شد، /k/ با /q/ و /x/ با /h/)، از بین رفتن دو تاشدگی (germination) صامت (آنچه اعضای متوقف جفت های سایشی را حین قرار گرفتن میان دو واکه برجسته و متمایز می‌ساخت)، و معرفی هجای اولیه‌ی /f/ از میان واموازه‌ها.

حرف *y* (a[◦]) همچون صامت واکبر سایشی حلقومی تلفظ می‌شد. اکثر یهودیان اشکنازی جدید میان حرف *N* (a) و *y* (a[◦]) تفاوت قابل نیستند. به هر حال میزرهی و عرب، این واژها را تلفظ می‌کنند. یهودیان گرجستان واجهای مذکور را همچون *q* چاکنایی شده تلفظ می‌کنند. سیفاردی‌های اروپای غربی و اشکنازی‌های آلمان به طور سنتی آن را همچون [ʃ] تلفظ می‌کنند (مثلا *ng* در *sing*) – تلفظی که در سنت ایتالیایی، به نام «*Yankl*» و «*Yanki*» یافت می‌شود، گونه‌های مصغر و خرد *Jacob* «یعقوب»).

عبری دارای یک فرایند آواشنختی بنام «*dagesh*» است؛ طوریکه با گذاشتن نقطه‌هایی باعث تقویه‌ی صامت‌ها می‌شود که در متون کاملاً علامه گذاری شده دیده می‌شود. دو گونه تقویه‌ی صامت دیده می‌شود: سبک و سنگین. نوع سبک آن را *Kal* یا *dagesh lene* نیز می‌گویند. نوع سبک بر واژه‌ای /b/, /k/, /p/ (از نظر تاریخی همچنین بر /t/, /d/, /g/) قابل اجرا است. به همین دلیل اینان مانند صامت انسدادی تلفظ می‌شوند تا سایشی، و وقتی *dagesh* در ابتدای واژه یا بعد از یک صامت قرار گیرد عمل می‌کند (مثلاً یک *shva* خاموش). نوع سنگین که آن را *hazak* یا *dagesh forte* می‌گویند. این بعد از

مصطفوت ها واقع می شود و بر تمام صامت ها به استثنای پسکامی ها و /r/ قابل اجرا است، به همین دلیل به طور اصلی اینان همچون صامت های دو تایی (doubled) تلفظ می شوند؛ dagesh سنگین – همچنین – در واچگونه های انسدادی /p/, /k/, /b/ و غیره عمل می کند. (در عبری جدید، پدیده دو تایی ناپدیده گردیده، بنابراین dagesh سنگین تاثیر آوا شناختی تنها بر /p/, /k/, /b/ دارد، آنان از طریق مشابه به dagesh سبک، تاثیر می پذیرند). دستور سنتی عبری دو زیر مجموعه‌ی سنگین را بر مبنای سوابق تاریخی شان، از هم متمایز می سازد: سنگین ساختاری (hazak mashlim) و سنگین مسندی (saxtavni). Dagesh سنگین ساختاری شباهت به دو تایی شدگی صامت دارد که آن میراث زبان «قبل السامی» (Proto-simetic) است که در برخی از تعریف های فعلی و نمونه های اسمی واقع می گردد (binyanim mishkalim) Dagesh سنگین مسندی به صامت دو تایی شده مطابقت دارد که آن از همگون سازی صامت در داخل عبری ناشی گردیده است، بسیار معمول یک /n/ به یک صامت بعدی (/attat/ «تو، مذکر عبری توراتی در مقابل /anta/ عربی قدیم).

۱۱.۳) تاریخ تحول آواها

عبری اسرائیلی معیاری (غیر شرقی) (SIH) دستخوش تعدادی از انشقاق ها و ادغام ها – در ضمن تحول خویش از عبری توراتی – گردیده است.

/b/- عبری توراتی (BH) دارای دو واچگونه‌ی [b] و [v] بود؛ واچگونه‌ی [v] با /w/ در /v/ (SIH) مدغم گردیده؛ /k/- عبری توراتی دارای دو واچگونه‌ی [k], [x] بود؛ واچگونه‌ی [k] با /q/ در /k/ (SIH) مدغم گردید، در حالی که واچگونه‌ی [x] با /h/ در /x/ (SIH) مدغم گردیده؛

- /t/ عبری توراتی و /t/ در /t/ در /SIA/ مدمغه گردید؛
 - /BH/ و /?/ معمولاً در /?/ SIH مدمغه گردیده، اما این
 تمایز شدید در گفتار آموزش دیده‌ی بسیاری از سیفاردی‌ها و بعضی
 اشکنازی‌ها مورد حمایه قرار گرفته؛
 /BH/p/ دارای دو واج‌گونه است، [f]، [p] ضمیمه کردن و امواژه‌ها
 در عبری جدید شاید نتیجه‌ی یک انشقاق باشد، لذا /p/، /f/ و اجهای
 جداگانه‌اند.

۱۱.۴ تکیه

زبان عربی دارای دو نوع مکرر تکیه‌ی واژگانی است، درهجای آخری (milrá) و درهجای ماقبل آخر (mil'él)، اولی آن بسیار متداول است. به طور غیر رسمی، برخی از واژگان تکیه‌ای در سومین هجا از آخر یا حتا عقب تر نشان می‌دهند، این اکثراً در وامواژه‌ها (مثلاً /politika/ «سیاست») و گاهی در واژه‌های بومی عربی (مثلاً /exfehu/ «یک قسمی») واقع می‌گردد.

قوانين خاص، وابسته به موقعیت یا عدم حضور تکیه در یک هجا همراه با نمایش نوشتاری طول مصوت است، چه آن که هجا با مصوت ختم شود یا با صامت. تا وقتی که عربی اسرائیلی گفتاری میان مصوت‌های کوتاه و بلند تمایزی قابل نیست، قواعد مذکور در گفتار ظاهر نخواهد شد. اینان معمولاً نمی‌توانند از متون نوشتاری فهمیده شوند، چون معمولاً علایم مصوتی در آنها حذف شده است. در نتیجه، اخیراً تکیه ارزش واجی یافته، چنانکه در جدول ذیل نمایش داده شده است: از نظر شنود شناسی (acoustic) جفت واژه‌های زیر تنها از روی موقعیت تکیه قابل تمیز اند؛ از نظر ارتانگاشتی (= Orthographic، املای صحیح)، اینان از روی طول مصوت که در نمودارهای نوشتاری نشان داده می‌شوند، قابل تفکیک

اند، با این حال اگر علایم مصوتی حذف شده باشند (چنانکه معمولاً در مورد عربی اسرائیلی جدید واقع می‌شود) اندکی ابهام پیش می‌آید.

نکه می‌هجانی ماقبل آخر			نکه می‌هجانی آخر		
املا با علام مصوتی	تلفظ	ترجمه	املا با علام مصوتی	تلفظ	ترجمه
בָּרֶךְ	/yeled/	سر	בָּרֶךְ	/ye'led/	ولادت دادن
אַכְלָה	/oxel/	غدا	אַכְלָה	/ox'el/	حوردن
בָּקָרָה	/bokeh/	سخ	בָּקָרָה	/bo'keh/	گاو نر

با این حال، مطابق قرینه و شواهد نحوی؛ واژه‌ی انگلیسی «conduct» را در گونه‌های فعلی و اسمی آن مقایسه باید کرد.

دستور زبان عبری

دستور عربی قسماً تحلیلی است. بیان گونه‌های چون حالت برایی، حالت ازی، و حالت مفعولی استعمال ادات وابسته به حرف اضافه بیشتر از حالت‌های دستوری مورد استعمال دارند. با این حال، تصریف در شکل دهی اسم و فعل نقش اساسی را ایفا می‌کند. مثلاً اسمایک وضع ساختاری دارند که «smikhut» خوانده می‌شود و آن حاکی از داشتن روابط «تعلیقیت» چیزی است: این امر عکس آن چیزی است که در زبان‌های بسیار تصریفی وضعیت یا حالت ملکی خوانده می‌شود. واژه‌ها در smikhut اکثراً با «خط پیوند» (hyphen) ترکیب می‌شوند. در گفتار جدید، استعمال ساختاری گاه با حرف اضافه‌ی «shel» به معنای «از»

قابل معاوضه است. در این مورد صورت های گوناگون وجود دارد، در هر حالت جایی که گونه های کاهش یافته و رو به زوال حفظ شده اند (مخصوصاً در گونه ها، و عبارت های اصطلاحی و مانند آن)، و در «شخص» - پیوژ به طور وسیعی حروف اضافه‌ی در حالت کاهش را استعمال می‌کنند.

XII. نظام نوشتاری

۱۲.۱) عبری جدید با الفبای عبری نوشته می‌شود که آن از راست به چپ تحریر می‌یابد. الفبای جدید عبری بر حروف مربع شکل بنا یافته که به نام الفبای آشوری شناخته شده که صورت تکامل یافته‌ی الفبای آرامی است. نوعی از الفبای عبری شکسته برای دستنویس وجود دارد. اما حروف آن حین شکسته نویسی بیشتر تمايل به دایروی شکل بودن دارند که با نوع چاپی هم ارز و برابر خویش تفاوت فراوان دارد. نوع قرون وسطایی خط شکسته، اساس خطی دیگر که «رشی» (Rashi) خوانده می‌شود و هم ارز «خط برجسته» (Italic) است که برای نگارش تفسیرها و حواشی متون دینی استفاده می‌شود.

۱۲.۲) علایم مصوتی (Vowel Signs)

متون اصلی عبری توراتی حاوی هیچ علامه‌ای برای مصوت‌ها نیستند اما صامت‌ها و فاصله‌های میان حرفی، واژه‌ای و سطري وجود دارد؛ موضوع نبود علامه‌ای برای مصوت هنوز از مسایلی است که در طومارهای تورات که در کنیسه‌ها استفاده می‌شود مطرح است. نظامی از نگارش که نیقود (Niqqud) یا نقطه گذاری) خوانده می‌شود، در حوال قرن پنجم میلادی انکشاف یافته است. این نظام امروز در چاپ تورات و در برخی از آثار دینی، شعر ادبیات کودک و در متونی که برای مبتدیان آموزش

عبری تهیه می شود، کاربرد دارد. اکثر متون عبری جدید، فقط شامل حروف صامت اند، فاصله ها و سبک علامه گذاری غربی و ایجاد تسهیلات (Mothers of reading = matre lecticronis) برای خوانش بدون صوت، به مواد درسی و «مادر خواندن» می توانست بدون آنها، اما با افزودن نقطه ها آنان را نوشت. نظام نیقود گاهی به منظور رفع ابهام در درک معنا به کار می رود (چنانکه وقتی هم بافت برای تمایز معنا – به دلیل همسان بودن املا – میان دو کلمه ناکافی باشد، نیز در موارد ترجمه‌ی اسمی خارجی).

۱۲.۳) علایم صامت‌ها (Consonant letters)

تمام واجهای همخوان عبری توسط یک حرف مجرد نمایش داده می شود (اما چند استثنای در عبری جدید وجود دارد). همچنان ممکن است یک حرف دو صامت را نشان دهد. حرف «bet» از واج /v/ و /b/ همزمان نمایندگی می کند – دو صوت همواره مرتبط به نوع های «سخت» (انسدادی، انفجاری) و «نرم» (سایشی) می باشد، تلفظ اینان از سیاق کلام معلوم می شود. در متن هایی که به طور کامل علامه گذاری شده اند، نوع سخت معمولاً یک نقطه دارد، که آن را همچون یک *dagesh* در مرکز می شناسیم.

در عبری ۲۷ نمود یا سمبل وجود دارد که توسط ۲۲ حرف الفبای عبری نمایش داده می شود؛ همین نمودها را به خاطر حروف اول و دوم آن، «الف با» می گویند. حروف عبری اینها یند: *vet/bet* ، *aleph* ، *yod* ، *tet* ، *chet* ، *zayin* ، *vav* ، *he* ، *dalet* ، *jimel* ، *samekh* ، *nun* ، *mem* ، *lamed* ، *chaf/kaf* ، *yud* تلفظ می شود، *koof* (که توسط اسراییلی ها *tzadi* ، *fe/pe* ، *ayin* ، *tav* ، *sin/shin* ، *resh*

حروف Tav, Dalet, pay, kaf, bet (همچنین از نظر تاریخی Gimel) وقتی پس از یک مصوت باید دچار نرم شدگی (Soften) می شوند تا به سایشی تبدیل شوند (به استثنای حالت دو تایی شدگی). در یک متن کاملاً علامه گذاری شده، این تمایز توسط استعمال dagesh نشان داده می شود تا دلالت بر سختی صدا داشته باشد. (گهگاه یک خط افقی که در بالای حرف می آید و Rof خوانده می شود بر صدای نرم شونده دلالت می کند).

این نکته ما را به یک غلط فهمی رهنمایی می کند، و آن این که این جا حروف جداگانه‌ی Chaf, Fay و Vet وجود دارد.

-حروف shin/sin معمولاً «sh» تلفظ می شود، اما گهگاه «S» تلفظ می شود. در متون کاملاً علامت گذاری شده، این تمایز توسط یک نقطه در بالای چپ قوس (برای sin) یا در بالای راست قوس (برای shin) نشان داده می شود. این عملیه ممکن است این را نیز نشان دهد که تلفظ حرف مذکور حینی که املای صامت، ثبیت می شد، از تلفظ آن حین ابداع نظام علامت گذاری فرق می کرد، لذا نقطه‌ی sin یک بازمانده‌ی پایدار این گفته است: «این حرف شین (Shin) تهجی می شود اما samech تلفظ می گردد (در عبری سامره‌ای Shin sh تلفظ می شود، هر گاه که پیش باید، تلفظ sin وجود ندارد). دیگران به sin به عنوان یک واج اصیل، جدا از هر دو shin و samech نگاه می کنند و باور دارند که این یک قطعاً تلفظ تمایزی داشته است.

-دو گونه‌ی نوشتاری حروف tzadi, pe, Nun, Mem, Chaf/Kaf وجود دارد. هر یک از اینان وقتی در پایان یک واژه بیایند، یا وقتی که در آغاز یا میان کلمه بیایند شکل نگارش دیگری می یابند. گونه‌ای که در پایان واژه استعمال می گردد ناشی می شود از kaf پایانی، و غیره. استثنای مورد Mem این است که گونه‌ی آخری دارای نقطه

گذاری دم مانند مستقیم به طرف پائین دارد، در حالی که در گونه‌ی عادی، این نقطه گذاری به طرف چپ حرف قرار دارد تا حرف بعدی را نشان داده باشد.

حروف *yod*, *Vav*, *he* می‌توانند نمایندگی از آواهای صامتی داشته باشند (به ترتیب: /h/, /v/ و /j/) یا همچون نشانگر مصوت‌ها به کار گرفته می‌شود، در بحث حروف، حروف مذکور را «emotqiria» (مادران خواندن) یاد می‌کنند.

حروف *he* در پایان یک واژه معمولاً نشانگر /a/ پایانی است که معمولاً نمایانگر علامت تانیث است، یا /e/ که معمولاً نشان دهنده‌ی علامت تذکیر است. در موارد نادر این علامت توسط /o/ نیز نمایش داده می‌شود: *Solomon*, *Shlomo* این علامت همچنین نشان دهنده‌ی یک پسوند ملکی برای سوم شخص مونث مفرد نیز هست، اما در این صورت حرف *he* یکی از مادران خواندن نیست بلکه صامت /h/ است که در عبری گفتاری ندرتاً تمایز واقع می‌شود. در متون علامت گذاری شده، *he* با یک «ترانگاشت» (mappiq) نوشته می‌شود و نقش حرف را ایفا می‌کند. تلفظ صحیح قطعاً از سیاق کلام فهمیده می‌شود و علامت گذاری برای احتراز از ابهام به کار می‌رود.

حروف *Vav* می‌تواند /o/ یا /u/ را نمایش دهد؛ و حرف *yod* نمایانده‌ی /e/ و /i/ می‌باشد. گاهی تکرار حرف *yud* برای /ej/ یا /aj/ یا /i/ می‌باشد. در برخی از متون جدید عبری، حرف الف، صدای الف ممدوده /ā/ در نام‌های خارجی را نمایش می‌دهد، مخصوصاً اسمی دخیل از عربی.

در برخی از کلمات می‌توان میان استعمال مادران خواندن و عدم استعمال آن انتخاب کرد؛ در بعضی متون جدید مادران خواندن، حتاً در مصوت‌های کوتاه نیز استعمال می‌گردد، چیزی که از نظر دستوری غلط

به نظر می رسد. چنانکه نمونه های آن به عصر تلمودی می رسد. املای توام با عملیه‌ی «مادران خواندن» را *male* (کامل) می گویند. در حالیکه املای بدون عملیه‌ی مذکور را «*hasor*» (ناقص، پراکنده) می گویند. در متون عصر تلمودی که از فلسطین به دست آمده، به طور قابل ملاحظه گرایش بسیار به املای *male* نسبت به متونی که از بابل کشف شده اند دیده می‌شود، این امر تاثیری یونان را نمایان می سازد، چیزی که دارای الفای کامل بود. شبیه به این، در عصر اشکنازی متوسط تمایل به استعمال املای *male* تحت تاثیر زبان‌های اروپایی دیده می‌شود. در حالیکه متن سیفاردی تمایل به استعمال *haser* دارد، این گرایش متأثر از عربی است.

۱۲.۴) علایم تکیه

کسی وجود علامت تکیه‌ی هجایی را به طور گسترده در عبری تایید نمی کند. معمولاً تکیه‌ها بدون علامت می باشند. در برخی از متون صدا دار شده مثل کتب دعا، وقتی تکیه در هجای آخری نباشد، توسط حرکت کوچک قلم در بخش پایین صامت اول هجایی تکیه دار در چپ علامت صوت، نشانه گذاری می شود (گاهگاهی علامت جداگانه ای استفاده می شود تا از اختلاط با *meteg* اجتناب شود). در متون توراتی صدا دار تکیه توسط علایم «تلاؤت» نشان داده می شود.

هر گاه تکیه‌ی دومی در یک واژه موجود باشد، با یک خط قلمی عمودی نشانه گذاری می شود؛ به این علامه «*meteg*» می گویند که در چپ صوت جا می گیرد؛ این سمبل در Unicode دستیاب است. قبل از تکیه‌ی اصلی اکثراً دو تکیه‌ی دیگر وجود دارد که آن را *meteg* می گویند؛ چنانکه وقتی در صامت بعدی حامل *shva* باشد، این نشان می دهد که همان *shva* صدا دار است (*ochlah*) به معنی غذای او مانند *ōchěla* او (زن) خورد، اما *meteg* در هجای اول نشان می دهد که *āchěla* معنا می دهد.

- ^ CIA's World Fact Book
- ^ Ethnologue: Statistical Summaries
- ^ הספריה של מט"ח
- ^ Ross, Allen P. *Introducing Biblical Hebrew*. Baker Academic, ٢٠٠١.
- ^ BBC News, ٢٠ October ٢٠٠٨, 'Oldest Hebrew script' is found, Retrieved ٢ March ٢٠١٠.
- ^ Mail Online, ٢١ October ٢٠٠٨, Daily Mail, Retrieved ٢ March ٢٠١٠.
- ^ 'Oldest Hebrew inscription' Discovered in Israelite Fort on Philistine border, Biblical Archaeology Review, March/April ٢٠١٠, p. ٥٢.
- ^ William M. Schniedewind, "Prolegomena for the Sociolinguistics of Classical Hebrew", *The Journal of Hebrew Scriptures* vol. ٥ article ٦
- ^ M. Segal, *A Grammar of Mishnaic Hebrew* (Oxford: Clarendon Press, ١٩٢٧).
- ^ Elisha Qimron, *The Hebrew of the Dead Sea Scrolls*, Harvard Semitic Studies ٢٩ (Atlanta: Scholars Press ١٩٨٦).
- ^ Nicholas Ostler, *Empires of the Word: A Language History of the World*. Harper Perennial, London, New York, Toronto, Sydney ٢٠٠٦ p٨.
- ^ a b c Spolsky, Bernard and Elana Goldberg Shohamy. *The languages of Israel: policy, ideology and practice*. P. ٩
- ^ a b c Sáenz-Badillo, Ángel and John Elwolde. ١٩٩٦. *A history of the Hebrew language*. P. ١٧٠-١٧١
- ^ a b Miguel Perez Fernandez, *An Introductory Grammar of Rabbinic Hebrew* (Leiden, Netherlands: Koninklijke Brill ١٩٩٧).

- ^ "Hebrew" in *The Oxford Dictionary of the Christian Church*, edit. F.L. Cross, first edition (Oxford, ۱۹۰۸), ۳rd edition (Oxford ۱۹۹۷). *The Oxford Dictionary of the Christian Church* which once said, in ۱۹۰۸ in its first edition, that Hebrew "ceased to be a spoken language around the fourth century BCE", now says, in its ۱۹۹۷ (third) edition, that Hebrew "continued to be used as a spoken and written language in the New Testament period".
- ^ *An Introductory Grammar of Rabbinic Hebrew* (Fernández & Elwolde ۱۹۹۹, p.۲)
- ^ ^{a b} The Cambridge History of Judaism: The late Roman-Rabbinic period. ۲۰۰۶. P.۴۶.
- ^ Borrás, Judit Targarona and Ángel Sáenz-Badillos. ۱۹۹۹. Jewish Studies at the Turn of the Twentieth Century. P.۵
- ^ ^{a b} Spolsky, B., 'Jewish Multilingualism in the First century: An Essay in Historical Sociolinguistics', Joshua A. Fishman (ed.), *Readings in The Sociology of Jewish Languages*, Leiden: E. J. Brill, ۱۹۸۰, pp. ۳۵-۵۰.. Also adopted by Smelik, Willem F. ۱۹۹۶. *The Targum of Judges*. P.۹
- ^ Spolsky, B., 'Jewish Multilingualism in the First century: An Essay in Historical Sociolinguistics', Joshua A. Fishman (ed.), *Readings in The Sociology of Jewish Languages*, Leiden: E. J. Brill, ۱۹۸۰, p. ۴۰. and *passim*
- ^ Huehnergard, John and Jo Ann Hackett. The Hebrew and Aramaic languages. In *The Biblical World* (۲۰۰۲), Volume ۱ (John Barton, ed.). P.۱۹
- ^ E.g. Acts ۲۱:۴۰; ۲۲:۲; ۲۶:۱۴: *tēi hebraïdi dialéktōi*, lit.'in the Hebrew dialect'
- ^ Fitzmyer, Joseph A. ۱۹۷۹. *A Wandering Armenian: Collected Aramaic Essays*. P.۴۵

- ^ Geoffrey W.Bromley (ed.) *The International Standard Bible Encyclopedia*, W.B. Eerdmans, Grand Rapids, Michigan ١٩٧٩, ٤ vols. vol.١ sub.'Aramaic' p.٢٣٣: 'in the Aramaic vernacular of Palestine'
- ^ J.M.Griatz, 'Hebrew in the Days of the Second Temple' QBI, ٧٩ (١٩١٠) pp.٣٢-٤٨
- ^ Languages of the World (Hebrew)
- ^ Safrai, Shmuel, Shemuel Safrai, M. Stern. ١٩٧٦. The Jewish people in the first century. P.١-٣٦
- ^ Fox, Marvin. ١٩٩٠. Interpreting Maimonides. P.٣٢٦
- ^ Shalom Spiegel, *Hebrew Reborn*, (١٩٣٠) Meridian Books reprint ١٩٦٢, New York p.٥٦
- ^ Eliezer Ben Yehuda and the Resurgence of the Hebrew Language by Libby Kantorwitz
- ^ Rosen, Rosén (١٩٦٦). *A Textbook of Israeli Hebrew*. Chicago & London: The University of Chicago Press. pp. ١-٦١. ISBN ٠-٢٢٦٧٢٦٠-٣٧.
- ^ Shisha Halevy, Ariel (١٩٨٩). *The Proper Name: Structural Prolegomena to its Syntax - a Case Study in Coptic*. Vienna: VWGÖ. pp. ٣٣.
- ^ The Transformation of Jewish Culture in the USSR from ١٩٢٠ to the Present (in Russian)
- ^ Nosonovski, Michael (in Russian)
- ^ Protest against the suppression of Hebrew in the Soviet Union ١٩٢٠-١٩٣١ signed by Albert Einstein, among others.
- ^ Rashi, Genesis ٢, ٢٢
- ^ "A brief history of Hebrew". Christian Friend of Israel. Retrieved ١١ August ٢٠٠٩. [dead link]
- ^ Rashi, Genesis ١١, ١
 - ^ Shneur Zalman of Liadi. "Tanya". Chabad.org. Retrieved ١١ August ٢٠٠٩.

Bibliography

- Hoffman, Joel M, *In the Beginning: A Short History of the Hebrew Language*. New York: NYU Press. ISBN ۰-۸۱۴۷-۳۶۰۴-۸.
- Izre'el, Shlomo, "The emergence of Spoken Israeli Hebrew", in: Benjamin Hary (ed.), *The Corpus of Spoken Israeli Hebrew (CoSIH): Working Papers I* (۲۰۰۱)
- Kuzar, Ron, *Hebrew and Zionism: A Discourse Analytic Cultural Study*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter ۲۰۰۱. ISBN ۲-۱۱-۰۱۶۹۹۲-۲, ISBN ۲-۱۱-۰۱۶۹۹۲-۴.
- Laufer, Asher. "Hebrew", in: Handbook of the International Phonetic Association. Cambridge University Press ۱۹۹۹. ISBN ۰-۵۲۱-۶۰۲۳۶-۷, ISBN ۰-۵۲۱-۶۲۷۰۱-۱.
- Sáenz-Badillos, Angel, ۱۹۹۳ *A History of the Hebrew Language* (trans. John Elwolde). Cambridge, England: Cambridge University Press. ISBN ۰-۵۲۱-۰۰۶۲۴-۱

